

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی: اخبار فخر و خبر یحیی بن عبدالله^۱

ماهر جرار، ترجمه محمد کاظم رحمتی

در میان نسخه های تازه فهرست شده کتابخانه ملی فرهنگی پروس در برلین، مجلدی است مشتمل بر کتاب ها و رساله های مختلف که جملگی به ادبیات تاریخ نگاری زیدیه تعلق دارند. کاتب تمام مجموعه، عالم و فقیه نامور زیدی حمید بن احمد محلی (متوفی ۶۵۲/۱۲۵۴) است.^۲ استاد گرگور شوئلر که توصیفی از این مجلد را در فهرستش آورده،^۳ از سر لطف توجه مرا به این مجموعه در نوامبر ۱۹۹۱ جلب کرد. پس از بررسی دقیقتر آن،^۴ اهمیت محتوای آن بر من روشن گشت. خاصه

۱. این مقاله ترجمه ای است از:

Maher Jarrar, "Some Lights on an Early Zaydite Manuscript," *Asiatische Studien*, 27 (1993), 279-297.

ایمن فؤاد السید، مصادر

2. Cf. R. Strothmann, in: *Der Islam* 1/1910/ 361-362;

تاریخ یمن، ص ۱۲۷ به بعد

3. Verzeichnis der Orientalischen Handschriften in Deutschland. Arabische Handschriften, Teil II., no.322, 323, 106-108.

۴. از کسانی که نامشان در ادامه می آید، سپاسگذار هستم: دکتر فیستل (H.-D. Feistel)، مدیر Orient Abteilung در کتابخانه ملی برلین، دکتر کوریو (H. Kurio) در کتابخانه پیشین و مدیر بخش Bayrische Staatsbibliothek در کتابخانه مونیخ که از الطاف و کمکهایشان سپاسگذار هستم. همچنین مایلم تا از دکتر اشترواب (J. Strauß) (استاد در Freiburg i.Br) که متن نهایی مقاله حاضر را خوانده سپاس خود را بیان کنم.

بخشی که عنوان اخبار فخر و خبر یحیی بن عبدالله (برگ های ۱۵۴ ب - ۱۸۴ الف) دارد و توسط احمد بن سهل رازی نوشته شده که در نیمه نخست قرن چهارم هجری / دهم میلادی همچنان فعالیت داشته است.^۱

کتاب مورد بحث یکی از منابع محلی در نگارش کتاب الحدائق الوردیه بوده است. محلی هیچ گاه طریق خود در روایت آن ارایه نداد، هر چند که او گاهی مآخذ خود را چون مقاتل الطالبيين نوشته ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۹۶۷/۳۵۶) و الافاده نوشته الناطق بالحق (متوفی ۱۰۳۲/۴۲۴) را یاد کرده، هیچ گاه از این کتاب به اسم نام نبرده است.^۲

به هنگام آماده کردن نسخه برای چاپ و تصحیح، من آن را با کتاب مقاتل و افاده سنجیدم. این نتایج به دست آمد: ۱- ابوالفرج و الناطق بالحق با این کتاب آشنا نبوده اند؛ ۲- ابوالفرج و مؤلف کتاب حاضر که به نسل پیش از وی تعلق دارد، منابع مشترکی در دست داشته اند ۳- و اینکه محلی از همه مطالب آن بهره نگرفته است. گام دوم مقایسه مطلب مندرج در این کتاب با آثار مورخان متقدم چون بلاذری، طبری، مسعودی، ابواسحاق صابی و منابع امامی خاصه کتاب الارشاد شیخ مفید و کتاب الکافی کلینی بود. در این گام اصالت کتاب برایم مسلم گردید که نه تنها مشتمل بر گزارش های منحصر به فرد است بلکه به راویان و ناقلان کهن زیدی باز می گردد، بلکه پرتوی تازه بر مطالبی که از طریق دیگر منابع بیشتر قابل دسترسی بود، می افکند.

در مقاله حاضر، من به تمام پرسش های که قابل طرح است، نمی پردازم، بلکه تنها خود را محدوده به ارایه محتوی نسخه خواهم کرد. تصحیح و بررسی درباره کتاب قبلاً انجام گرفته و به زودی در بیروت منتشر خواهد شد.^۳

کتاب احمد بن سهل رازی به سه بخش قابل تقسیم است:

۱- بخش اول (برگ های ۱۵۴ الف - ۱۶۰ الف) اخبار و گزارش های منتهی به نبرد فخر (۱۵۴ الف - ۱۵۵ ب)، حوادثی که در نبرد رخ داده (۱۵۵ ب - ۱۵۹ الف) و حوادث پس از آن (۱۵۹ الف - ۱۶۰ الف). مؤلف مطالب فراوانی را به نقل از علویانی که خود در این معرکه و حوادث حاضر بوده اند، نقل کرده است. مطالب مندرج در این بخش از هشت مصدر اخذ شده است (به تازگی دریافتیم که نسخه ای دیگر از همان کتاب (کتابت شده در ۱۳۰۵/۱۸۸۷) در جامع کبیر صنعاء موجود است. بنگرید به: الف. احمد عبدالرزاق الرقیحی، عبدالله محمد الحبشی و علی وهب الانسی، فهرست

۱. مقایسه کنی د با ادامه.

۲. بنگرید به ایمن فؤاد السید، مصادر، ص ۹۱ به بعد.

۳. من در این مقاله کوتاه، تنها به اجمال از اسانید بحث خواهم کرد. به دلیل در دسترس نبودن کتابهای تراجم زیدی، شناخت هویت روات کهن زیدی، دشوار است. من کتاب مطلع البدور نوشته ابن ابی الرجال را از کتابخانه امروزیانا سفارش داده ام اما به من گفته شد که کتابخانه اکنون در دست تعمیر است. از این رو من از کتاب تراجمی استفاده کرده ام. بنگرید به:

R. Traini, Sources Biographiques des Zaidites, alif-ha.

مخطوطات الجامع الكبير صنعاء (صنعاء، ۱۹۸۴/۱۴۰۴)، ج ۴، ص ۱۷۳۱، شماره ۲۳۴۷).
۱-۱- حسن بن عبدالواحد کوفی. از او سه بار نقل قول شده و بخش اعظمی از عمده اخبار به نقل از او است. سلسله سند او در نقل مطالب چنین است: محمد بن علی بن ابراهیم^۱ عن بکر بن صالح الرازی^۲ عن عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. شناخت هویت نام این جعفری که در اینجا آمده، اندکی دشوار است و در منابع شیعی دو فرد مشابه با این نام یافته ایم:

۱-۱- عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب که مؤلف دو کتاب است، یکی از آنها مستقیماً به موضوع کتاب ما مرتبط است، کتاب خروج صاحب فخر و مقتله. کتاب دیگر به مسئله شورش و قیام نفس زکیه پرداخته و کتاب خروج محمد بن عبدالله و مقتله نام دارد.
۲- راوی اصلی از وی، بکر بن صالح است که بعدها این کتاب ها به او نیز نسبت داده شده است.^۴ در کتاب اخبار فخر نیز بکر بن صالح راوی اصل است. ابوالفرج اصفهانی از او در مقاتل دو خبر درباره نبرد فخر، به روایت او از عبدالله بن ابراهیم جعفری نقل کرده است. اسناد اصفهانی، محمد بن علی بن ابراهیم عن بکر بن صالح عن عبدالله بن ابراهیم جعفری است.^۵

۱. او را به احتمال زیاد می توان همدانی معرفی کرد که همانند پدرش مسئول قبیله همدان ظاهرها به نمایندگی از امام زیدی بوده است. او احتمالاً در زمان قاسم حیات داشته ست (احتمالاً رسی، متوفی ۸۶۰/۲۴۶). یکی از اخباری که به نقل از او گزارش شده به سال ۸۹۲/۲۷۹ باز می گردد. نام وی در مقاتل الطالبیین یکبار به صورت محمد بن علی بن ابراهیم و بار دیگر به صورت علی بن محمد بن ابراهیم (بنگرید به: مقاتل، ص ۴۰۴، ۴۴۳؛ (چاپ نجف)، ۲۷۰، ۲۹۶) آمده و حتی منابع نیز درباره ترتیب درست اسامی اطمینان دقیقی ندارند. بنگرید به: نجاشی، رجال، ص ۲۴۲ به بعد؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۶، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. از موالی ضبه. گفته شده که او از امام هفتم شیعیان امام موسی کاظم (متوفی ۷۹۹/۱۸۳) نقل روایت کرده است. عالمان امامی او را راوی ضعیف ذکر کرده اند (بنگرید به: نجاشی، رجال، ص ۷۹؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ابن شهر آشوب، معالم، ص ۲۴، شرح حال شماره ۱۴۲؛

Prozrov, Arabskaia Istoricheskaia 69, 103, 143.

برخی از اخبار نقل شده از وی به تفاریق در بحار الانوار (ج ۱۳، ص ۳۹۲، ج ۱۴، ص ۱۳۲، ۴۶۰، ج ۱۷، ص ۸۸، ج ۱۸، ص ۴۰۹) آمده است.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۴۹ به بعد؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۴۶۴؛ آقابزرگ، الذریعه، ج ۷، ص ۱۵۰ به بعد، شماره ۸۱۷ و ۸۱۸. مجلسی در بحار الانوار (ج ۴۸، ص ۱۶۰ به بعد که منبعش کمال الدین است) خبری درباره نبرد فخر را نقل کرده که اسناد آن به عبدالله بن حکم ارمنی از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم جعفری باز می گردد. ارمنی در منابع به عنوان مهمترین راوی از عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی جعفری ذکر شده است.

۴. این می تواند دلالت داشته باشد که او راوی مهمی بوده که یادداشت های استادش را در قالب کتاب تدوین کرده و در بعد روایت کرده است.

۵. مقاتل، ص ۴۰۴، ۴۴۳؛ (چاپ نجف) ص ۲۷۰، ۲۹۶. ابوالفرج در هر دو مورد مطلب خود را به نقل از علی بن ابراهیم بن محمد علوی که وی دو کتاب درباره موضوع مذکور با عنوان عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفری، اخبار صاحب فخر، و اخبار یحیی بن عبدالله بن الحسن نگاشته، نقل کرده است. بنگرید به: نجاشی، رجال، ص ۱۸۶؛ اردبیلی، جامع، ج ۱،

۱-۲. عمر بن شیبّه (متوفی ۸۷۶/۲۶۳) شش بار در مقاتل الطالبیین^۲ نامش آمده که او اخباری را به نقل از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن ابی کرام جعفری نقل کرده است.^۳ این شبهه این اخبار را با ذکر عبارت های «حدثنی»، «حدثنا» و «اخبرنی» نقل کرده است.^۴ این احتمال منتفی است که این شبهه به طور مستقیم این اخبار را از او شنیده باشد. ظاهراً او این مطالب را از منبعی مکتوب که برای ما شناخته نیست، نقل کرده است.^۵ تمام این اخبار درباره قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم است. محتمل است که ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن ابی کرام جعفری، پدر جعفری مذکور باشد که در نسخه ما نامش آمده و ما او را همان شخص مذکور توسط نجاشی بدانیم خاصه آنکه این ابی کرام، حلقه مشترک در سلسله نسب سه تن از آنهاست، یعنی عبدالله بن محمد جعفری (نسخه خطی، برگ ۱۵۴ الف)، عبدالله بن ابراهیم جعفری (نجاشی، رجال، ص ۱۴۹ به بعد) و ابراهیم بن محمد جعفری (نجاشی، رجال، ص ۱۶). فزونتر آنکه جعفری پیشگفته کتابی درباره خروج محمد بن عبدالله و مقتله نگاشته است. منابع شیعی متضمن این مطلب هستند که در اوایل قرن چهارم هجری / دهم میلادی، نسابه ها در معرفی هویت طالبیین کاملاً مطمئن نبوده اند و نسب آنها را با یکدیگر درهم می آمیخته اند (و این کار شگفتی و تعجیبی ندارد چراکه اغلب آنها و نوادگان شان، نام های مشابه داشته اند).^۷ این امکان پذیر نیست که سخن نهایی را درباره هویت این مؤلفان به دلیل اندکی منابع درباره تاریخ نگاری زیدیه که به دست ما رسیده اند، بیان کنیم.

حسن بن عبدالواحد (۱، ۱). منبع اصلی احمد بن سهل؛ ظاهراً نامش پنج بار در مقاتل الطالبیین آمده است. یعنی در اسناد حوادث مربوط به قیام زید بن علی، نفس زکیه و برادرش ابراهیم و یک

ص ۵۴۴، آقازرگ، الذریعه، ج ۱، ص ۳۳۷ (چاپ نجف) (شماره ۱۷۶۰)، ج ۱، ص ۳۵۴ (شماره ۱۸۶۴)؛ S. Günther, Quellenuntersuchungen, 141-144.

۱. بن‌گرید به ادامه، ۱، ۳.
۲. مقاتل، ص ۲۰۶، ۲۵۵، ۲۷۰، ۳۳۴ به بعد، ۳۴۵، ۳۴۸. همچنین بنگرید به ص ۳۴۳ و ۴۰۶ که هر دو جا به خبر نقل شده در صفحه ۳۳۴ به بعد؛ (چاپ نجف) ۱۴۳، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵ و ۲۳۲ و ۲۷۰ اشاره دارد؛ S. Günther, op.cit, 221
۳. بن‌گرید به نجاشی، رجال، ص ۱۶؛ ابن داود، رجال، ص ۱۳ (۱۱)؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۱۷، ۲۸، ۳۲؛ داوودی، عمده، ص ۴۵ به بعد.
۴. من نتوانستم این سلسله سند را در متن چاپ شده اخبار المدینه عمر بن شیه یا دیگر منابع در دسترس بیابم.
۵. درباره منابع این شبهه درباره قیام نفس زکیه بنگرید به: T.Nagel, in: Der Islam 46/1970/227-262.
۶. ابن ابی کرام در هنگام قیام نفس زکیه همراه عباسیان بود و گفته شده که یکی از کسانی بوده که سر نفس زکیه را به مصر برده، هر چند منابع دیگر می گویند که سری که او به مصر برده، سر ابراهیم بن عبدالله، برادر نفس زکیه بوده است (بنگرید به: مقاتل، ص ۲۷۵، ۳۵۰؛ چاپ نجف، ص ۱۹۱، ۲۳۶؛ ابن عساکر، تاریخ، ج ۶، ص ۲۱؛ اردبیلی، جامع، ج ۲، ص ۱۴۳؛ داوودی، عمده، ص ۴۵).
۷. در خصوص مورد ما بنگرید به: ابطیحی، تهذیب، ص ۳۰۳-۳۰۶ و منابعی که در پاورقی ۹ ذکر شده است.

بار در خبر کوتاهی درباره فح.^۱ در چهار مورد از این اسناد، او دومین فرد سلسله سند خبر است. ابوالفرج از او به واسطه دو تن، علا بن ابراهیم بن حاتم و علی بن عباس مقانعی روایت کرده است.^۲ در خبر پنجم، او سومین فرد سلسله سند است: احمد بن محمد بن سعید^۳ عن محمد^۴ بن منصور مرادی عن حسن بن عبدالواحد. مرادی، فرد کوفی، یکی از مشهورترین و برجسته ترین عالمان زیدی است که در ۹۰۳/۲۹۰ در گذشته است.^۵ در نسخه ما، مرادی همچون حسن بن عبدالواحد، راوی مستقیم برای احمد بن سهل رازی است و اساساً وی راوی مستقیم از امام زیدی قاسم بن ابراهیم (متوفی ۲۴۶/۸۶۰) است. این حقیقت که مرادی در سلسله اسناد ابوالفرج، مستقیماً از حسن بن عبدالواحد روایت کرده متضمن آن است که او اندکی جواتر از وی بوده است.

۲،۱. عیسی بن مهران. مؤلف یک خبر از او و درباره عهد و پیمان حسین فخی با اسناد عیسی بن مهران عن محمد بن مروان^۶ عن ارطاة بن حبیب^۷ آورده است. عیسی مشهور است به ابوموسی مستعطف و مؤلف چندین کتاب است.^۸ منابع سنی او را به رافضی بودن به دلیل نگارش کتابی درباره سب صحابه متهم کرده اند.^۹ ابوالفرج چهار خبر، نقل کرده که عیسی دومین فرد در سلسله اسناد

۱. مقاتل، ص ۱۲۲، ۳۵۴، ۳۸۸، ۴۳۶، ۵۲۴؛ چاپ نجف، ص ۹۶، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۹۰، ۳۴۳.

2. Cf. S. Günther, op.cit, 136f nther, op.cit, 136f

(حسن بن عبدالواحد در اینجا ذکر نشده است) و صفحه ۱۳۹ به بعد. همچنین بنگرید به اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۵۸۸.

۳. ابوالعباس ابن عقده (متوفی ۹۴۴/۳۳۳). بنگرید به:

GAS 1/182; K. Traini, Sources biographiques, no.167; S. Günther, op.cit, 127f.

۴. نام وی در نسخه ما یک بار و در مقاتل (چاپ نجف)، ص ۲۷۰، ۳۶۵ به عنوان همدان بن منصور، دو بار آمده است. بنگرید به:

Schoeler, op.cit, 382.

5. R. Strothmann, in: Der Islam 13/1973/16; W. Madelung, Der Imam al-Qasim, 80ff, 95; GAS 1/563; S. Günther, op.cit, 202-204;

جنداری، تراجم الرجال، ص ۳۶

۶. من تاکنون نتوانسته ام هویت این فرد را شناسایی کنم.

۷. ابوالفرج همین خبر را به روایت حسن بن محمد مزنی از محمد بن مروان از ارطاة بن حبیب نقل کرده است (مقاتل، ص ۴۴۹ به بعد؛ چاپ نجف، ص ۳۰۱).

۸. ابن داوود، رجال، ص ۲۶۹؛ طوسی، فهرست، ص ۱۴۲؛ نجاشی، رجال، ص ۲۱۰ به بعد؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۶۵۴؛

Prozorov, Arabaskaia Dstoricheskaia 129f and Index 223.

۹. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۶۷ (شرح حال شماره ۵۸۶۶)؛ سمعانی، انساب، ج ۱۱، ص ۲۳۹؛ ذهبی، میزان، ج ۳، ص ۳۲۴ (شرح حال ۶۶۱۳). خطیب بغدادی اشاره کرده که وی یکی از منابع طبری است اما من نتوانستم خبری در تاریخ طبری بیابم که سلسله اسناد به او بازگردد.

آنها است.^۱

ارطاة بن حبیب که این خبر به او بازمی گردد، فردی کوفی است و گفته شده که از روایت جعفر صادق علیه السلام است.^۲ نام او یکبار دیگر در مقاتل الطالبیین آمده است^۳ که در آنجا وی از ابراهیم بن ابی یحیی، محدث مشهور که داعی یحیی بن عبدالله بوده، نقل مطلب کرده است.^۴ در نسخه ما، از شخصی به نام حبیب بن ارطاة در زمرة دعوات یحیی^۵ یاد شده که به احتمال قوی ما در اینجا با خطای کتاب روبرو هستیم و می توان آن را به ارطاة بن حبیب تصحیح کرد.

۳،۱. عمر بن شبة (متوفی ۸۷۶/۲۶۳). مؤلف اخبار فخر از او به نحو مستقیم نقل مطلب کرده و سه بار در این نقل قولها، ابن شبة، مطلبی را از قول مدائنی (علی بن محمد، متوفی ۸۵۰/۲۳۵) آورده است.^۶ این دشوار است که تعیین کنیم از کدام کتاب ابن شبة، این مطالب نقل شده است. این اخبار در بخش چاپ شده اخبار المدینة المنورة یا مطالبی که طبری (به نقل از ابن شبة) آورده نیست (هر چند این را نباید از یاد برد که کتاب اخبار المدینة المنورة به صورت ناقص به دست ما رسیده است. مترجم). ابوالفرج از ابن شبة در ضمن اسناد گروهی که وی از آنها اخبار قیام قنخ را آورده نام برده، اما امکان جدا کردن مطالب او از مطالب دیگران دشوار است.^۷

در بخش یاد کرد اخبار قیام فخر، ابوالفرج اخباری را به نقل از مدائنی^۸ آورده اما او آنها را به نقل از احمد بن حارث خراز^۹ آورده و از این اخبار ذکری در نسخه ما نیست.

۴،۱. احمد بن حمزه رازی. من هنوز موفق به شناسایی او نشده ام. او یک بار خبری از احمد بن راشد عن سعید بن خثیم کوفی و بار دیگر از هارون الوشاء نقل کرده است. احمد بن راشد (در برخی منابع رشد، رشید یا رُشید)^{۱۰} فردی زیدی است و راوی اصلی از دایش سعید بن خثیم (در برخی

۱. مقاتل، ص ۶۹، ۷۸، ۵۶۱؛ چاپ نجف، ص ۴۷، ۵۱، ۳۶۸. برای دیگر اخبار بنگرید به: مجلسی، بحار، ج ۱۵، ص ۷، ج ۱۶، ص ۱۴۳.

۲. وی مؤلف کتابی است. بنگرید به: نجاشی، رجال، ص ۷۸؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۷۸.

۳. مقاتل، ص ۲۵۱؛ چاپ نجف، ص ۱۷۴. همچنین بنگرید به: ابن عساکر، تاریخ، ج ۵، ص ۳۴.

۴. بنگرید به ادامه (۱، ۲). و پی نوشت های شماره ۴۸ و ۴۹.

۵. برگ ۱۶۸ الف. از او در کتاب المصایب ابوالعباس حسنی یا الحدائق الوردیة محلی یاد شده است. بنگرید به: اخبار الائمة الزیدیة، تحقیق ویلفرد مادلونگ، ص ۵۵ به بعد، ۱۷۵.

۶. GAS 1/314f; G. Rotter, in: Oriens 23-24/1974/103-133; S. Günther, op.cit, 147f.

مدائنی اثری با عنوان کتاب من قُتِل من الطالبیین داشته است.

۷. مقاتل، ص ۴۴۲؛ چاپ نجف، ص ۲۹۵. همچنین بنگرید به: همان، ص ۴۵۹؛ چاپ نجف، ص ۳۰۸.

۸. مقاتل، ص ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹؛ چاپ نجف، ص ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷.

۹. متوفی ۸۷۱/۲۵۸ یا ۸۷۲/۲۵۹. بنگرید به:

GAS 1/518f; Prozorov, Arabskaia Istoricheskaia 116ff.

۱۰. بنگرید به: ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۵۱ (رشد)؛ مزی، تهذیب، ج ۱۰، ص ۴۱۳ (رشد)؛ مجلسی، بحار، ج ۱۸، ص ۱ به بعد (رشید).

منابع خیشم) ابی معمر هلالی است^۱، که یکی از دعوات زید بن علی بوده و در قیام او و همچنین در قیام ابراهیم بن عبدالله و حسین فخی شرکت داشته است. او از اصیغ بن نباته^۲، یاور و صحابی علی بن ابی طالب نقل روایت کرده است. منابع سنی درباره او به نیکوی سخن گفته اند و احمد بن حنبل از او نقل روایت کرده است.^۳ ابوالفرج ده خبر به روایت از او آورده^۴ که به سه قیام زیدی پیشگفته مربوط است.

۵،۱. هارون الوشاء، هنوز ناشناخته است.^۵

۶،۱. محمد بن منصور مُراد (پیشتر از او در ۲،۱،۱ سخن رفت).

۷،۱. محمد بن قاسم بن ابراهیم رسی فرزند امام زیدی (قاسم بن ابراهیم رسی).^۶ رازی از او دوبار به نحو مستقیم نقل قول کرده است.

۸،۱. سلیمان بن موسی. رازی از او یک خبر به واسطه پدرش موسی که او آنرا به نقل از خویشان خود (مشائخ اهل بیته) بیان کرده است. سلیمان بن موسی به احتمال قوی، فرزند موسی بن عبدالله بن موسی الجون است که در ۸۶۹/۲۵۶ در دوره مهتدی به قتل رسیده است.^۷ سلیمان بیشتر از پدر خود عمر کرده اما فرزندان ذکوری نداشته است.^۸

۲- بخش دوم (برگ های ۱۶۰ الف - ۱۶۶ ب) با اخباری درباره گزارش فرار یحیی بن عبدالله و

۱. متوفی میان ۷۹۶/۱۸۰ و ۸۰۵/۱۹۰. بنگرید به: ابن ابی داود، رجال، ص ۴۵۶؛ نجاشی، رجال، ص ۱۲۸؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۳۵۹ به بعد؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۴۱۳-۴۱۶؛ ذهبی، میزان، ج ۲، ص ۱۲۳ (شرح حال شماره ۳۱۶۲)؛

C. Van Arendonk, *Opkomst*, 284f, 291; W. Madelung, *Der Imam al-Qasim*, 72.

در مقاتل، ص ۱۵۲ (چاپ نجف، ص ۱۱۱) برادرزاده او احمد، وی را ابن ابی الهادی العبدی یاد کرده است.

۲. برقی، رجال، ص ۵۰؛ نجاشی، رجال، ص ۶؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۱۰۶ به بعد.

۳. زمانی که به ابن معین متذکر شدند که ابن خثیمه شیعه و قدری است، او پاسخ داده بود که: «شیعه ثقة، قدری ثقة».

4. S. Günther, *op.cit*, 215f.

۵. کمی دشوار است که وی را همان ابوبشر هارون بن حاتم کوفی بزاز (متوفی ۸۶۸/۲۴۹، بزاز همان معنی و شاء را دارد) بدانیم که فردی زیدی بوده و یکی از مشایخ ابوالعباس ابن عقده (میزان، ج ۴، ص ۲۸۲، شرح حال ۹۱۵۲) بوده است. بنگرید به:

GAS, 1/316.

در اسناد دیگری در نسخه ما، هارون و شاء از عبدالعزیز بن یحیی کنانی، محدثی که به احتمال زیاد در ۸۶۰/۲۴۰ درگذشته، نقل روایت کرده است (بنگرید به ادامه، بخش ۷،۳).

6. W. Madelung, *Der Imam al-Qasim*, 98f, 121ff, and Index, p.266.

۷. ابن طباطبا، منتقله، ص ۱۷۰ (وی تاریخ درگذشت او را ۸۶۸/۲۵۵ ذکر کرده است)؛ مقاتل، ص ۶۷۸؛ چاپ نجف، ص ۴۲۵ به بعد؛

K. Öhrnberg, *The offspring*, table 32, 33, 40.

۸. داودی، عمده، ص ۱۰۲؛

K. Öhrnberg, *The offspring*, table 40.

برادرش ادریس بن عبدالله به حبشه، بعد از شکست فسخ آغاز شده است. این بخش اساساً به داستان ادریس اختصاص یافته، فرارش به مصر و سرگذشت او در شمال آفریقا. اخبار این بخش از سه منبع مختلف اخذ شده است:

۱-۲. فرار ادریس به مصر بر اساس خبر فردی به نام هارون (به احتمال قوی همان هارون و شاء مذکور در بخش اول ۵،۱) آمده است. رازی متذکر شد که احتمال دارد که هارون یکی از داعیان یحیی بن عبدالله باشد. از طریق او، احمد بن سهل رازی، متن نامه ای که ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی از طرف یحیی بن عبدالله به ابومحمد حضرمی در مصر نگاشته، نقل کرده است. ابن ابی یحیی (متوفی ۸۰۰/۱۸۴)، فردی مدنی، مولی قبله اسلم بوده و ابن مرتضی او را در ضمن طبقه پنجم معتزلیان یاد کرده است.^۱ او یکی از استادان شافعی بود^۲، اما مورد احترام در منابع سنی قرار نگرفته و او را به قدری بودن متهم کرده اند.^۳ هر چند شیعیان دوازده امامی او را از خود دانسته اند، چرا که او فردی خبره در روایت از امام پنجم باقر علیه السلام و امام ششم صادق علیه السلام بوده است.^۴ به نظر می رسد که وی زیدی بوده باشد و از یاران یحیی بن عبدالله.^۵ منابع زیدی از او نقل کرده اند (بر اساس روایت ارطاة بن حبیب، ۲، ۱، پیشین) که پیروی از نفس زکیه را بر امام جعفر صادق ترجیح داده است.^۶ نامه ای که ابن ابی یحیی به نیابت و از سوی یحیی بن عبدالله نوشته است، در کتاب الحدائق محلی نقل شده است، هر چند محلی علت نگارش آن یا منبع خود در نقل نامه را،

۱. طبقات، ص ۱۳۴؛ قلاند، ص ۵۴.

۲. منابع زیدی مدعی اند که شافعی از جمله حمایت کنندگان یحیی بن عبدالله و یکی از دعوات او بوده است (جنداری، تراجم، ص ۳۳) و او نزد یحیی بن عبدالله زمانی که یحیی در یمن پنهان شده است، و آن هنگام شافعی قضاوت جایی در یمن را برعهده داشته، تحصیل کرده است (بنگرید به ادامه ۲، ۳). درباره سفر یا سفرهای شافعی به یمن بنگرید به: J. Schacht, in: Studia Orientalia Ioanni Pedersen 320; W. al-Qadi, in: Arabian Studies in Honour of Mahmoud Ghul 127-141.

رابطه شافعی و زیدیان هنوز نیازمند توجه بیشتری است.

۳. ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۳۱۴؛ فسوی، المعرفة، ج ۳، ص ۵۵، ۳۳، ۱۳۲؛ ابوالشیخ، طبقات، ج ۱، ص ۳۹۵ به بعد؛ ابونعیم، طبقات، ج ۱، ص ۱۷۱؛ مزی، تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۴-۱۹۱؛ ذهبی، سیر، ج ۸، ص ۴۵۰-۴۵۴؛

J. Van Ess, Zwischen Hadith und Theologie, 120.

۴. طوسی، فهرست، ص ۱۶؛ نجاشی، رجال، ص ۱۱؛ ابن شهر آشوب، معالم، ص ۳؛ ابن داود، رجال، ص ۱۷؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۳۳ به بعد؛ ابطی، تهذیب، ص ۲۴۰ به بعد. منابع امامی بدون اساس مشخصی ادعا دارند که واقدی از کتاب های وی بدون ذکر نام او بهره گرفته است.

۵. این گونه که در نسخه ما ادعا شده است. همچنین بنگرید به:

C. Van Arendonk, Opkomst, 240.

۶. مقاتل، ص ۲۵۱؛ چاپ نجف، ص ۱۷۴؛ محلی، حدائق (نسخه خطی مونیخ، گلاس، ۸۶)، ج ۱، برگ ۹۲ الف، سطر های ۲۲-۲۸.

یاد نکرده است.^۱

۲،۲. مدائنی (بنگرید به قبل ۳،۱). از او یک بار در ادامه خبری که در بخش نخست نقل شده، مطلبی آمده است به احتمال زیاد، راوی این نقل را بر اساس نقل ابن شبه آورده است. اجمالا به قدر کفایت می دانیم که مولی ادریس که گمان شده ادریس را در سفر مصر همراهی کرده و نقش مهمی در زندگی ادریس در شمال آفریقا ایفا کرده و منصب وی را بعد از مرگش بر عهده گرفته، در منابع تحت نام راشد آمده اما نام وی در این خبر نقل شده از مدائنی، اسحاق بن راشد است (بنگرید به ادامه ۵،۲).

۳،۲. شرح حال ادریس در شمال آفریقا بعد از سلسله سندی که تا حدی شناخت هویت افراد مذکور در آن دشوار است، به این سلسله سند آمده است؛ حدیثی محمد بن عمر بن خالد عن ابوعلاقه عن ابوخیثمه عن علی بن عمر بن خالد^۲ عن ابراهیم بن ابی ایوب.

۴،۲. در این خبر، مؤلف (رازی) نامه ای از ادریس به قیایل بربر را نقل کرده، به روایت حسن بن علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن^۳، نواده محمد سیلق.^۴

۵،۲. آخرین خبر در این بخش، مربوط است به نبردهای بین ادریس و امام اباضی، عبدالوهاب بن رستم با این سلسله اسناد: اخبرنی عیسی بن ادریس عن ابیه عن اسحاق بن راشد مولا هم. می توان این گونه اندیشید که عیسی بن ادریس مذکور در اینجا می تواند اشاره ای به فرزند ادریس ثانی باشد، یعنی نوه ادریس بن عبدالله.^۵ اما این تعجب برانگیز خواهد بود که مولف، احمد بن سهل رازی، توانسته باشد، او را ملاقات کرده باشد. افزونتر آنکه اگر نام اسحاق بن راشد همان راشد مولی ادریس اول باشد، این امکان پذیر نیست که عیسی بن ادریس دوم از او سماع کرده باشد چرا که راشد در تاریخ ۸۰۰/۱۸۴، ۸۰۲/۱۸۶ یا ۸۰۴/۱۸۸ درگذشته است.^۶ در هر حال وقتی او درگذشته است، گفته شده که ادرسی ثانی، یازده سال داشته است.^۷ این اسناد برای من تا حدی مشکوک است.

۱. اخبار الائمة الزیدیه، تحقیق ویلفرد مادلونگ، ص ۱۷۵-۱۷۸.

۲. دشوار است که برای این گمان دلیلی ارایه کنم که ما در اینجا با دو برادر روبرو هستیم که می توانند پسران جارودی کوفی مشهور، ابو خالد عمرو بن خالد واسطی، راوی اصلی و مهم مجموع فقهی - حدیثی زید بن علی باشند. بنگرید به: R. Strothmann, in: Der Islam 13/1923/23ff; W. Madelund, Der Imam al-Qasim 44, 48, 54f, 57.

۳. داودی، عمده، ص ۱۵۱؛

K. Öhrnberg, The offspring, 18.

دانسته نیست که علی بن محمد سیلق فرزند پسری به نام حسن داشته است.

۴. بخاری، سر السلسله، ص ۱۹۷ به بعد؛ داودی، عمده، ص ۱۵۱.

5. Cf. H. Beck, Idris de kleine 26, 35, 88, 89, 114; K. Öhrnberg, The offspring, table, 30.

6. Cf. M. Talbi, L'Emiart Aghlabde, 347; H. Beck, Idris de Kleine, 67f, 80ff, 96ff and see index 371.

7. H. Beck, op.cit, 65f.

تاریخ زندگی ادریس اول و دوم مبتنی بر اخبار متناقض و عموماً گزارش های افسانه گونه است.

رازی ممکن است که این مطالب را از منبعی مکتوب که هنوز برابیم ناشناخته است، اخذ کرده باشد. این خبر مفصل که در برگ های ۱۶۵ الف - ۱۶۶ الف قرار دارد، به تفصیل بیشتری به وضعیت سیاسی و نظامی در شمال آفریقا در شرح حال ادریس اختصاص یافته که به ندرت در جایی دیگر از آنها سخن رفته است. این خبر اطلاعات جدیدی به مطالب دانسته در دسترس در دیگر منابع قبلی می افزاید که حاوی مطالبی درباره عبدالوهاب بن رستم، عبدالله بن جارود و دیگران است. این جالب توجه است که خبر منبع زیدی را با اخباری که در منابع اباضی درباره تاریخ جوامع اولیه در شمال آفریقا مقایسه کنیم. از آنجا که ادریس مورد نظر ماست، ما بحث خود را در اینجا به سه پرسش مواجه می بینیم: ۱- اقامت او چه مدت در شمال آفریقا به طول انجامیده است؟ ۲- در چه تاریخی او درگذشته است و ۳- چه کسی قاتل ادعایی اوست؟^۱

هر چند نسخه مورد بحث ما تاریخی برای رسیدن ادریس به شمال آفریقا ارایه نمی دهد، اما اشاره ای به این تاریخ در بردارد. دیگر منابع تاریخ های متفاوت بین ۷۸۶/۱۷۰ - ۷۸۷ و ۷۸۸/۱۷۲ - ۷۸۹ ارایه می دهند.^۲ در نسخه می خوانیم که ادریس به مصر در حین امارت موسی بن عیسی رسیده است. موسی به امارت مصر در ۷۸۷/۱۷۱ منصوب شده بود و از این سمت در رمضان ۱۷۲/ فوریه ۷۸۸ بعد از آنکه بر مصر برای یک سال و پنج ماه و نیم بر آنجا حکومت کرده کناره گرفته است.^۳ این مطلب دلالت دارد که ادریس، مصر را با پیش از رمضان ۱۷۲ ترک کرده، واقعیتی که توسط دیگر منابع تایید می گردد.^۴

در گزارش عیسی بن ادریس گفته شده که ادریس برای هفت سال در طنجه بسر برد و در آنجا پس از آنکه حارثه بن اعین^۵ حکومت قیروان را در جمادی ۱۷۹/ مه - ژوئن ۷۹۵ به دست گرفت، به قتل رسیده است.^۶ محمد طالبی در بحثش استدلال کرده که این سال به احتمال قوی مطابق است با سال درگذشت ادریس.^۷ گزارش هویت فردی که مظنون است ادریس را مسموم کرده مسکوت

۱. در اینجا قصد بحث از این مشکلات را به تفصیل ندارم. بنگرید به:

M. Talbi, L'Emirat Aghlabide, 362ff; H. Beck, op.cit, 15ff.

2. M. Talbi, op.cit, 366f;

محمد اسماعیل، اداره، ص ۵۵ به بعد.

۳. کندی، ولایة مصر، ص ۱۳۲. هم زمان واضح مسئول برید نیز بوده است. کندی خاطر نشان کرده است که زمانی که ادریس وارد مصر شد، حاکم آنجا، علی بن سلیمان، ورود وی به مصر را نادیده گرفت و ادریس این گونه توانست تا به شمال آفریقا برود (ولایة، ص ۱۳۱ به بعد).

4. Cf. M. Talbi, op.cit, 366ff.

5. Ch. Pellat, in: E.I² 3/1971/231.

۶ اکثر منابع متفق القول هستند که ادریس اول در ولیه درگذشته است. ولیه در استان طنجه است

7. op.cit, 371f.

اما مقایسه کنید با ابوزکریا ابن خلدون، بغیة، ج ۱، ص ۷۹ (ترجمه فرانسوی آن، ج ۱، ص ۱۰۱ به بعد) که تاریخ درگذشت او را سال ۱۷۵ ذکر کرده است؛

می گذارد (او از یک گروهی سخن می گوید و فعل را به صورت جمع به کار برده است: ... الى نفر الذين كان هارون وجههم الى ادریس الى طنجه لیسوق السم حتی فعله).^۱ در چند صفحه قبل، رازی اشاره کرده که بر اساس نقلی از ابو علائه، محمد بن عمر بن خالد (بنگريد به ۳۰۲) که شماخ یمامی از سوی هارون الرشید به سمت اداره برید مصر به جای واضح که ادریس را در فرار از مصر یاری کرده بود، در زمان امارت موسی بن عیسی منصوب شده بود. به شماخ دستور داده شده بود که حتی ادریس را به قتل برساند یا اگر ادریس به شمال آفریقا بگریزد، کسی را برای انجام این کار روانه کند. در هر حال این گزارش متضمن آن نیست که شماخ، خود فرد قاتل ادریس بوده است بلکه به او تنها دستور داده شده تا مراقب اوضاع و مسائل باشد. کهن ترین خبر درباره این موضوع را ابن حبیب (متوفی ۸۵۹/۲۴۵) نقل کرده^۲، هر چند او منبعی را یاد نمی کند اما می گوید که قتل ادریس در دوره امارت هرثمه توسط فردی مدنی (رجل من اهل المدینة) انجام شده که وی ادریس را با ماهی مسموم کرده بود. دو تحریر دیگر ماجرای قتل در منابع متداول است^۳: خبر اول می گوید که شماخ یمامی ادریس را با خمیر دندان یا هندوانه مسموم کرده است. این خبر توسط چهار تن گزارش شده است: صالح بن علی^۴، احمد بن حارث بن عبیده^۵، محمد بن ابراهیم بن محمد بن قاسم زیدی^۶ و محمد بن موسی بربری^۷. گزارش دوم را علا بن محمد بن سلیمان نوفلی (متوفی ۸۱۹/۲۰۴) نقل

Lévi-Provençal, *Isalm d'Occidenti*, 14

تاریخ درگذشت او را قبل تر از این تاریخ دانسته است؛ محمد اسماعیل، اداره، ص ۵۹.

۱. اخبار فخر، برگ ۱۶۶، سطر ۲۱.

۲. اسماء المغتالین، ص ۱۹۷ به بعد.

۳. هر دو خبر با تفاوت های نقل شده است. بنگريد به:

M. Talbi, *L'Emirat Aghlabid* 369ff; H. Beck, *Idris de Kleine* 18-56.

منابع متاخر تر، دو خبر را تلفیق کرده و ویژگی های افسانه ای به آن افزوده اند. بنگريد به: ابن ابی زرع، *الانيس المطرب*، ص ۲۲ به بعد؛ ابن خلدون، *عبر*، ج ۴، ص ۲۴ به بعد؛ حمیری، *الروض المعطار*، ص ۶۱۰؛ ابن قاضی مکناسی، *جدوه*، ص ۲۲ به بعد؛ سلوی، *استقصاء*، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۴.

۴. ابن فقیه، *بلدان*، ص ۸۱ به بعد (خمیر دندان). درباره صالح بن علی بنگريد به:

H. Beck, *Idris de Kleine*, 18; H. Masse, *Abrégé du Livre des pays*, 99.

وی او را نادرست (نمایه، ص ۴۲۸) و به خطا صالح بن علی بن عبدالله بن عباس که در ۷۶۸/۱۵۱ درگذشته، معرفی کرده است.

۵. بکری، *مسالك*، ص ۱۲۱ (خمیر دندان).

۶. بکری، *مسالك*، ص ۱۲۱ (هندوانه).

۷. ابوالفرج، *مقاتل*، ص ۴۹۰ (خمیر دندان). درباره محمد بن موسی (متوفی ۹۰۶/۲۹۴) بنگريد به:

S. Günther, *op.cit.*, 205f.

منبع ابوالفرج، علی بن ابراهیم علوی است که کتابی با عنوان اخبار صاحب فخر و اثری دیگری به نام اخبار یحیی بن عبدالله (بنگريد به پی نوشت ۱۱ در قبل) نگاشته است.

کرده است.^۱ او فرد قاتل را متکلم زیدی و یکی از دعوات یحیی بن عبدالله (بر اساس نسخه خطی برگ ۱۶۷ ب)،^۲ سلیمان بن جریر^۳ جزری^۴ معرفی کرده که ادریس را با عطر (قاروره غالبه؛ برخی گزارش کرده اند که از ماهی استفاده کرده) مسموم کرده است.^۵ هر چند، قائل این خبر (یعنی نقلی) عالمی امامی است که ابوالفرج زیدی او را فردی متعصب و دارای پیش داوری در نقل اخبار زیدیه، و به دروغ گفتن متهم کرده است.^۶ هر چند این خبر واحد است،^۷ اما واقعیت در سنت زیدیه تداول یافته، دلالت دارد که تاحدی این مسئله میان زیدیه به عنوان حقیقت پذیرفته شده است.^۸ همچنین می توان این را در نظر گرفت که منازعات میان خود زیدیان می توانسته به پذیرش این روایت منجر شده باشد. بر عکس، در نسخه ما روایت نخستین مورد تایید قرار گرفته که قتل ادریس، بر عهده شماخ یمانی بوده است.

۳- بخش سوم (برگ های ۱۶۶ ب- ۱۸۴ ب) در بردارنده شرح حال یحیی بن عبدالله و سرانجام زندگی او در زندان هارون الرشید است. اسانید این بخش چنین است:

۱-۳. حسن بن عبدالواحد (بنگرید به قبل ۱، ۱). او خبری درباره اقامت یحیی در بغداد در هنگام

۱. اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۵۹۸؛

Prosorov, *Arabskaia Istoriceskaia*, 181; Günther, 151-152.

2. C. Van Arendonk, *Opkomst*, 73.

یحیی و سلیمان می توانسته اند که در ایام کوتاهی که یحیی در جزیره پیش از ورود به بغداد بوده، دیدار کرده باشند (بنگرید به: اخبار فخر، برگ ۱۶۶ ب).

۳. در برخی منابع، نام وی به خریز تصحیف شده است.

۴. اشعری، مقالات، نامه، ص ۶۳۶؛

C. Van Arendonk, *Opkomst*, 73f, 82ff; W. Madelung, *Der Imam al-Qasim*, 61ff; M. Watt, *Formative Period 162ff* (ترجمه آلمانی آن), *Der Islam*, II, 165ff.

۵. مقاتل، ص ۴۸۹؛ بخاری، *سر السلسله العلویة*، ص ۱۲؛ بکری، *مسالك*، ص ۱۱۸ به بعد (استبصار، ص ۱۹۴-۱۹۶)؛ ابوزکریا ابن خلدون، *بغیة*، ج ۱، ص ۷۹.

۶. مقاتل، ص ۵۱۸؛ چاپ نجف، ص ۲۳۸ به بعد.

۷. خبر کوتاه اما مشابه (مقاتل، ص ۴۹۰) به نقل از یحیی بن حسن عقیقی (متوفی ۲۷۷/۸۹۰)، S. Günther, op.cit.؛ ۲۲۶ff) به نقل از داود بن قاسم جعفری (متوفی ۲۶۱/۸۷۵؛ طوسی، *فهرست*، ص ۱۳۱؛ نجاشی، *رجال*، ص ۱۱۳؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۸، ص ۳۶۹) در دست است.

8. Cf. C. Van Arendonk, *Opkomst*, 73; W. Madelung, *Der Omam al-Qasim*, 62;

ترجمان، برگ ۷۸ ب، سطرهای ۱۳-۲۳. محلی در الحقائق الوردیة (نسخه خطی، مونیخ، گلاسر ۸۶، برگ ۱۱۰ ب) روایتی را که در آن نام سلیمان بن جریر آمده، نقل کرده اما سپس افزوده که برخی اخبار دیگر نیز ذکر شده که به جای او گفته شده مردی بوده که لباسی همچون یهودیان پوشیده (به احتمال زیاد محلی خبر را به نقل از احمد بن سهل رازی نقل کرده است، اخبار فخر، برگ ۱۶۲ الف) و گروهی دیگر گفته اند که آن فرد، مردی برتر بوده است. تعجب آور است که محلی محمد بن جریر طبری را به عنوان منبع خود یاد کرده است. طبری در تاریخ (تاریخ، ج ۳، ص ۵۶۱ به بعد)؛ (تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم)، ج ۸، ص ۱۹۸ به بعد؛ (ترجمه انگلیسی)، ج ۳۰، ص ۲۹. طبری تنها گزارشی را نقل کرده که در آن نام فرد شماخ آمده است بدون آنکه منبع خود را یاد کرده باشد (و قبل).

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

اختفاء او و فرارش پس از آن آورده است. خبر با این سلسله اسناد نقل شده است: الحسن عن ابراهیم بن یونس (?) عن ابيه عن فيلة عن سليمان. کلمه عن پیش از نام سلیمان به نظر خطای نگارشی باشد که می تواند به صورت فيلة بن سليمان که نامش در برگ های ۱۶۱ ب و ۱۶۷ ب در میان دعوات یحیی آمده باشد و وی برادر یحیی، ادریس را در سفر به مصر همراهی کرده است.^۱

۲،۳. سعید بن بهلول من ابناء فارس بصنعاء (?) او خبری درباره اقامت هشت ماه یحیی در یمن نقل کرده که در همین دوره شافعی^۲ و دیگر کسان، گفته شده نزد او تحصیل کرده اند.

۳،۳. ابوزید (یعنی عمر بن شبه). او راوی بخش اعظمی از مطالب مربوط به اقامت یحیی در دیلم، زندانی شدن او توسط هارون الرشید و مرگ او در زندان است (برگ های ۱۶۷ ب - ۱۸۳ ب). منبع اصلی این شبهه در این موارد مدائنی است که نام وی هشت بار بدون آنکه سلسله سند روایت از او نقل شده باشد، آمده است. هر چند ما در منابع، اخباری می یابیم که از حیث محتوا با این مطالب مشابهت دارند، این مطالب نقل شده، این شبهه عن مدائنی، جدید و کاملاً اصیل است. در یک مورد، این شبهه خبری را از این زبانه نقل کرده است.^۳

گزارش منازعه بین یحیی و بکار زبیری در دربار رشید با این سلسله سند کوتاه و حدیثی ابوالنطاح عن المدائنی قال و حدیثی الضبی عن بعض النوفلیین. گرگور شوئلر پیشنهاد کرده که و کاملاً در این اظهار نظر محق است - که ابوالنطاح می تواند تواند تصحیف این نطاح باشد.^۴ ابن نطاح (متوفی ۸۶۶/۲۵۲)، محمد بن صالح است که از او احمد بن سهل رازی، مؤلف نسخه ما، نمی تواند مستقیماً نقل مطلب کرده باشد.^۵ ابن نطاح مورخی با گرایش به عباسیان بوده که به واسطه او طبری برخی گزارش ها درباره شرح حال یحیی را نقل کرده است. او همچنین مؤلف احتمالی اخبار العباس

۱. ابوالعباس حسنی در کتاب المصابیح و محلی در کتاب الحدائق الوردیة به جای او، فلیط بن اسماعیل را ذکر کرده اند. بنگرید به: اخبار الائمة، تحقیق مادلونگ، ص ۵۶. همچنین بنگرید به:

C. Van Arendonk, Opkomst, 291.

در منابع در دسترسم نتوانستم چیزی درباره این فرد بیابم. احتمالاً فلیط می تواند تلفظ نادرست تولید باشد. شخصی به نام تلید بن سلیمان (متوفی ۸۰۵/۱۹۰) در منابع امامی یاد شده است (نجاشی، رجال، ص ۸۳؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۱۳۲). او از امام جعفر صادق علیه السلام نقل روایت کرده است. نام او یکبار در کتاب مقاتل الطالبیین (ص ۱۸۱) که تلمیذ ذکر شده به جای تلید، به وضوح نادرست است؛ چاپ نجف، ص ۱۲۹) آمده است که از عبدالله بن حسن بن حسن (پدر نفس زکیه) نقل قول کرده است. ابوالفرج ابن خیر را به نقل از تلید به واسطه عباد بن یعقوب (متوفی ۸۶۴/۲۵۰؛ نجاشی، رجال، ص ۲۰۸؛ اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۴۳۱؛ S.Günther, op.cit, ۱۲۶) نقل کرده است که فرد اخیر در جایی دیگر از کتاب مقاتل (چاپ نجف، ص ۱۷۴) راوی از ارطاة بن حبیب است (بنگرید به قبل، ۲، ۱).
۲. بنگرید به قبل، پی نوشت ۴۶.

3. GAS 1/343f; G. Schoeler, Verzeichnis, 382.

4. Verzeichnis, 382.

۵. بنگرید به ادامه، پی نوشت ۸۸.

و ولده است.^۱ مطالب نقل شده طبری درباره یحیی به وضوح ضد علوی است و گرایش عباسی در آن نمایان است. خیر (پیشگفته) در طبری نیز آمده است (و ذکر الضبی ان شیخا من النوفلیین قال ...).^۲ به احتمال فراوان، راوی، این خبر را از همان کتاب ابن شبه که در آن او دیگر مطالب را برگرفته، نقل کرده^۳ و محمد بن صالح،^۴ متبع ابن شبه است که در جاهای دیگر نیز نام او آمده است. ضبی، مذکور در اینجا نیز مفضل بن محمد، عالم مشهور است که گفته شده زیدی بوده است.^۵

۴،۳. محمد بن قاسم بن ابراهیم (الرسی) (۷،۱) بنگرید به قبل). سه خبر از وی در این بخش بر اساس گرایش او نقل شده است.

۵،۳. ابوهاشم اسماعیل بن علی بن ابراهیم بن علی بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب. رازی مستقیماً از او روایت دیگری از ماجرای مواجهه بین زبیری و یحیی بن عبدالله در دربار رشید نقل کرده است (بنگرید به ۳،۳). پدرش علی در ۸۷۷/۲۶۴ درگذشته است.^۶ ابوهاشم اسماعیل از حمزه بن قاسم به احتمال زیاد نواده از نسل حمزه بن حسن بن عبدالله بن عباس بن ابی طالب باشد که نزد امام جعفر صادق علیه السلام تحصیل کرده است.^۷

۶،۳. ابو علی بستانی (?). عن ابن سماعه صاحب محمد بن حسن شیبانی.^۸ او داستان نقض عهد را که هارون الرشید به یحیی بن عبدالله (بواسطه فضل بن یحیی) را داده، نقل کرده است. شیبانی نپذیرفته است تا فتوی بدهد که هارون الرشید را قادر کند تا قسم خود را بشکند که خشم هارون را نسبت به او برانگیخت. همین مسئله را پس از آن از ابوالبختری پرسیده اند.^۹ داستان با تفاوت

۱. بنگرید به مقدمه مصحح، صفحه ۱۵ به بعد.

۲. تاریخ، ج ۳، ص ۶۱۶ به بعد؛ (تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۸، ص ۲۴۴ به بعد؛ ترجمه انگلیسی، ج ۳۰، ص ۱۲۰.

۳. دیگر آنکه ابن نطاح دو نسل کهنتر از احمد بن سهل، مؤلف نسخه حاضر است و ممکن نیست او توانسته باشد که به نحو مستقیم از او نقل مطلب کرده باشد. بنگرید به ادامه و پی نوشت های ۹۵ - ۹۷ مقاله حاضر.

۴. به عنوان مثال بنگرید به اخبار المدینة، ص ۱۲۷۰.

۵. ابوالفرج، مقاتل، ص ۳۳۸، ۳۷۲؛ چاپ نجف، ص ۲۵۱؛ مقدمه احسان عباس بر امثال العرب ضبی، ص ۱۸-۲۰ که وی از تاریخ درگذشت او بحث کرده است (که بر اساس آن باورقی باسورث، شماره ۴۵۸ (طبری)، ترجمه انگلیسی، ج ۳۰) باید مورد تجدید نظر قرار گیرد).

۶. داودی، عمده، ص ۲۸۶ به بعد؛ مصعب، نسب قریش، ص ۷۹؛ ابن حزم، جمهرة، ص ۶۷.

۷. اردبیلی، جامع، ج ۱، ص ۲۸۳.

۸. متوفی ۸۴۷/۲۳۳ یا ۸۵۰/۲۳۶. خطیب بغدادی، ج ۵، ص ۳۴۱-۳۴۳؛ ابن حجر، تهذیب، ص ۱۵-۱۹.

۹. وهب بن وهب (متوفی ۸۱۵/۲۰۰). بنگرید به: مصعب، نسب قریش، ص ۲۲۲؛ وکیع، اخبار القضاة، ج ۱، ص ۲۴۸ به بعد؛ کشی، رجال، ص ۲۶۱ به بعد؛ نجاشی، رجال، ص ۳۰۳؛ ابن حزم، جمهرة، ص ۱۱۹؛ ابن شهر آشوب، معالم، ص ۱۱۴؛

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

های در دیگر منابع، مورد تأیید است.^۱ تنها ابوالعباس حسنی در پایان گزارش، بر پایه روایت نقل شده توسط محمد بن سماعه متذکر شده پیش از آن شبیانی از لطف و حمایت رشید برخوردار بوده است.^۲ منابع زیدی مدعی اند که شبیانی روابط خوبی با ائمه آنها داشته و او در نگارش کتاب السیر الکبیر اساساً بر کتاب السیر نفس زکیه بدون ذکر و یادی از آن متکی بوده است.^۳

۷،۳. تحریر دیگری از قسم هارون رشید را به طریق هارون و شاء (بنگرید به قبل ۵،۱) از عبدالعزیز بن یحیی کنانی، شاهد عینی که در هنگام زمان حادثه حضور داشته نقل شده است. از کنانی در جایی دیگر از نسخه به عنوان یکی از دعوات یحیی یاد شده است.^۴ به احتمال زیاد، ابن عبدالعزیز، را بتوان همان عبدالعزیز بن یحیی کنانی مکی^۵ (متوفی ۸۵۴/۲۴۰) دانست که به او کتاب الحیده منسوب است.^۶ به نظر می رسد که عبارت قال المکی که پیش از بیان خبری (برگ ۱۷۱ ب) آمده، احتمالاً اشاره و ارجاعی به همان عبدالعزیز باشد.

۸،۳. سخن گفتن درباره چهار سلسله سند باقی مانده در این بخش دشوار است. بیشتر افراد سلسله سندها افرادی اهل ری هستند. این اخبار مربوط به داستان های مختلفی درباره مرگ یحیی و دفن اوست و به وضوح خصلت افسانه ای و داستانی دارند. (برگ های ۱۸۳ الف، سطر ۱۸-۱۸۴ الف).

بررسی مطالب و برخی اسناد اصلی مذکور در نسخه خطی به ما اجازه می دهد تا ملاحظاتی چندی درباره محیط و زمانه ای که مولف، احمد بن سهل رازی، می زیسته، داشته باشیم. کنیه او

۱. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۶۱۹ به بعد؛ چاپ ابوالفضل ابراهیم، ج ۸، ص ۲۴۷ به نقل از ابوالخطاب (باسورث، طبری، تاریخ، ترجمه انگلیسی، ج ۳۰، ص ۱۲۵، پی نوشت ۴۷۲ که وی را حمزه بن علی، راوی که نامش به کرات در طبری آمده، معرفی کرده است) از جعفر بن یحیی بن خالد برمکی؛ ابوالفرج، مقاتل، ص ۴۷۹ به بعد. ابوالفرج خیر را به نقل از اسناد جمعی که وی آنها را در صفحه ۴۶۵ آورده، نقل کرده است. ابوالعباس حسنی در کتاب المصابیح (در اخبار الائمة الزیدیه، تحقیق ویلفرد مادلونگف ص ۶۱ به بعد)، الناطق بالحق، الافادة، در (اخبار الائمة الزیدیه، ص ۸۱ به بعد)؛ محلی، الحدائق الوردیه (نسخه خطی، مونیخ، گلاس، ۸۶)، و مادلونگ در اخبار، ص ۲۰۴ به بعد. محلی در اینجا روایت ابوالفرج را نقل کرده است. همچنین بنگرید به: کردری، مناقب، ج ۲، ص ۴۳۶-۴۳۸؛ محمد کوثری، بلوغ المرام، ص ۴۹-۵۵؛ M. Khadduri. The Law of Nations, 33ff.

۲. کتاب المصابیح، در اخبار الائمة الزیدیه، تصحیح مادلونگ، ص ۶۳.

۳. این مطلب را مقایسه کنید با:

M. Jarrar, "Sira, Mashahid and Maghazi," fn. 184, in: Late Antiquity and Early Islam, Vol. II (ed. L. Conrad).

۴. برگ ۱۶۷ ب. همچنین بنگرید به: اخبار الائمة الزیدیه، تحقیق مادلونگ، ص ۵۶، ۱۷۵؛

C. Van Arendonk, Opkomst, 291.

5. GAS 1/617.

همچنین بنگرید به قبل، پی نوشت ۴۲.

۶. بنگرید به مقدمه جرج صلیبا بر کتاب الحیده. ژوزف فان اس در ۱۸-۱۹/۱۹۶۷/۱۰۱. Owens.

نشانگر آن است که او اهل ری بوده و این نکته به واسطه برخی اسناد نیز تایید می گردد که در آنها رازی، مستقیماً مطالبی را از افراد اهل ری اخذ کرده است. این حدس می تواند به واسطه اینکه شمار قابل ملاحظه از روات مهم او کوفی هستند،^۱ تثبیت گردد، واقعیتی که اشاره دارد به روابط نزدیکی که میان جوامع زیدی کوفه و ری / دیلم وجود داشته است.

رازی در چه زمانی می زیسته است؟^۲ اگر این را در نظر بگیریم که جوانترین فردی که رازی از او نقل کرده، مرادی (متوفی ۹۰۲/۲۹۰) است و کهن سال ترین آنها عمر بن شبه^۳ (متوفی ۸۷۶/۲۶۳)، رازی می بایست دست کم بیست سال پیش از ۸۷۶/۲۶۳ یعنی حدود ۸۵۷/۲۴۳ چشم به جهان گشوده باشد و دست کم بیست سال پس از جوانترین راوی، مرادی، یعنی حدود ۹۲۸/۳۱۵ درگذشته باشد، خاصه با در نظر گرفتن این مطلب که او مطالب خود را مستقیماً از رواتی که ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۹۶۷/۳۵۶) مطالب خود را از آنها به واسطه اسناد مفصلتری اخذ کرده است.

این غریب است که رازی بتواند مستقیماً از راوی متاخری (یعنی مرادی) که وی سی سال پس از راوی نخست که این راوی بر آن متکی است (یعنی ابن شبه) نقل کند. با این وجود می توانیم این نتیجه را بگیریم با در نظر گرفتن ملاحظاتی که ما پیشتر ذکر کردیم - که احمد بن سهل رازی می باید در نیمه ربع نخست قرن چهارم / دهم میلادی درگذشته است.

با در نظر گرفتن منابع مشترک استفاده شده توسط احمد بن سهل رازی و یک نسل پس از او ابوالفرج اصفهانی به واسطه روات متفاوتی، به نظر قابل اطمینان است که پیشنهاد کنیم که هر دوی آنها منابع مکتوبی را که بیشتر در ایام حیات رازی (یعنی نیمه ربع نخست قرن چهارم / دهم میلادی) تداول داشته، در دسترس داشته و مطالب خود را از آنها اخذ کرده اند.

این نسخه خطی که یکی از کهن ترین کتاب های تاریخ نگاری زیدیه است، مشتمل است بر اطلاعات تازه ای راجع به نبرد فخ، حوادث پس از آن و شرح حال ادریس و یحیی بن عبدالله. این

۱. به جز عیسی بن مهران که اهل بغداد است اما می توانسته است که از کوفه دیدار کرده باشد و عمر بن شبه که اهل بصره است.

2. Cf. the attempt of G. Schoeler, Verzeichnis des Orientalischen Handschriften in Deutschland, Teil II, 382.

۳. اگر فرض کنیم که اصطلاح «حدثنی» که وی هنگام نقل از ابن شبه آورده، به معنی آن است که او مطلب خود را به نحو مستقیم از وی اخذ کرده و آن را به نقل از کتاب ابن شبه بیان نمی کند. فزوتر آنکه یکی دیگر از مشایخ کهنسال او محمد بن قاسم بن ابراهیم رسی (بنگريد به ۷، ۱ و ۴، ۳ در قبل) فرزند امام زیدی قاسم بن ابراهیم رسی (متوفی ۸۶۰/۲۴۶) است.

۴. اگر ما فرض کنیم که سن متداول در مجلس درس (حلقات العلم یا مجالس التدریس) بیست سال باشد هر چند از برخی محققان شنیده ام که سن حضور در مجالس درس زودتر نیز می تواند باشد. برخی گزارش ها نشانگر آن است که برخی عالمان اجازه را برای فرزندان شان در سن کم حتی زمانی که فرزند پنج سال دارد، اخذ می کرده اند. بنگريد به: رامهرمی، المحدث الفاضل، ص ۱۹۰-۱۹۲؛ عیاض، الماع، ص ۵۲ به بعد.

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

کتاب تنها پرتوی تازه بر کتاب های در دسترس تاریخی نمی افکند، بلکه منابع آنها (که برخی از آنها مفقودند) و ارتباط میان آنها (از طریق بررسی اسناد آنها) ما را یاری می دهد تا ارتباط میان بسیاری از عالمان مشهور قرن سوم هجری / نهم میلادی ائمه کهن زیدی را مشخص کنیم.

کتابشناسی

ابطحی، السيد محمد علی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال لشیخنا الجلیل النجاشی، نجف، ۱۳۸۹.

ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر، قاهره، ۱۳۶۸/۱۹۴۹؛ چاپ نجف، ۱۳۵۳.

ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، تاریخ اصبهان، تحقیق س. ددرینگ، جلد ۱-۲، لایدن ۱۹۳۱. ابوزکریا، ابن خلدون، یحیی بن محمد، کتاب بغیة الرواد فی ذکر الملوک من بنی عبدالواد، تحقیق آرماندو آبل (A.Bel) الجزیره، ۱۹۰۴-۱۹۱۱.

آقا بزرگ الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعة، ۱-۲۵ جلد، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۸۳ (چاپ اول نجف-تهران، ۱۳۸۷/۱۹۴۸-۱۳۸۹/۱۹۴۹).

اخبار العباس و ولده، مجهول المؤلف، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، ۱۹۷۱.

الاردیبیلی، محمد بن علی الغروی، جامع الرواة، دو جلد، قم، ۱۴۰۳. Van Arendonk, C., De Opkomst van het Zaidietische Imamaat in Yemen, Leiden 1919.

الاشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ دون، تحقیق هلموت ریتر، ویسبادن ۱۳۸۲/۱۹۶۳.

البکری، ابوعبید، المسالک و الممالک، تحقیق دسلان، الجزیره ۱۸۵۷ (بنگرید به ماسه، هنری). Beck, H. L., Idris de Kleine en de idrisidische shurafa in Fas tijdens de Marinieden, Leiden 1984.

البخاری، ابونصر سهل بن عبدالله، سر السلسله العلویة، تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱/۱۹۶۲.

الضبی، المفضل بن محمد، امثال العرب، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۱/۱۹۸۱. الذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، چهار جلد، قاهره، ۱۳۸۲/۱۹۶۳-۱۳۸۴/۱۹۶۵.

همو، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنؤوط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۲/۱۹۸۲. داوودی، احمد بن علی علی الحسنی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، تحقیق نبیل رضا، بیروت، بی تا.

Van Ess, J., Zwischen Hadit und Theologie. Studien zur Entsehung prädenstinationischer Überlieferungen. Berlin 1975.

الفسوی، یعقوب بن سفیان، المعرفة و التاريخ، تحقیق اکرم ضیاء العمری، سه جلد، بغداد ۱۹۷۴-۱۹۷۶.

Grunebaum, G.E, "Über die Jahre 78-177 H in Ibn Kathir;s Weltgeschichte al-Bidaya walnihaya," in: WZKM 43/1936/195-210.

Günther, S, Quellenuntersuchungen zu den Maqatil at-Talibiyyin des Abu 'l-FaraĒ al-Isfahani (gest. 356/967), Hildesheim 1991.

الحمیری، ابن عبدالمؤمن، الروض المعطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۵.
ابن الابرار، محمد بن عبدالله، الحلة السیراء، تحقیق حسین مونس، دو جلد، قاهره ۱۹۶۳-۱۹۶۴.
ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، الجرح و التعديل، نه جلد، حیدرآباد ۱۳۷۱/۱۹۵۲-۱۳۷۲-۱۹۵۳.

ابوالشیخ الانصاری، عبدالله بن محمد، طبقات المحدثین باصبهان و واردين عليها، تحقیق بلوشی، دو جلد، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۷-۱۹۸۸/۱۴۰۸.

ابن ابی زرع فاسی، علی، الأئیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار الملوك المغرب و تاریخ مدينة فاس، رباط ۱۹۷۳.

ابن عساکر، علی بن الحسین، تاریخ مدينة دمشق، نوزده جلد (چاپ عکسی از نسخه کتابخانه ظاهریه)، عمان- بیروت، ۱۹۸۷.

ابن داوود، الحسن بن علی، کتاب الرجال به همراه کتاب الرجال ابو جعفر احمد البرقی، تحقیق السيد کاظم الموسوی، تهران، ۱۳۴۲ ش.

ابن فقیه، احمد بن محمد، کتاب البلدان، لایدن ۱۳۰۲.

ابن حبیب، ابو جعفر محمد، کتاب أسماء المغتالین من الأشراف فی الجاهلیة و الاسلام، تحقیق عبدالسلام هارون، در نوادر المخطوطات، مجلدات ۶-۷، قاهره، ۱۳۸۲/۱۹۶۲.

ابن عذاری المراكشی، احمد بن محمد، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق G.S.Colin و لوی پرونیسیال، جلد یکم، لایدن، ۱۹۴۸.

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر (تاریخ ابن خلدون)، بیروت، ۱۹۶۵.

ابن مرتضی، احمد بن یحیی، القلائد فی تصحیح العقائد، تحقیق البیر نصری نادر، بیروت، ۱۹۸۵.

همو، فرق و طبقات المعتزلة (المنیة و الامل)، تحقیق احمد سامی نشار و علی، اسکندریه، ۱۹۷۲.

ابن القاضی المکناسی، احمد، جذوة الاقتباس فی ذکر من حل من الاعلام مدينة فاس، دو جلد، رباط ۱۹۷۳.

ابن سعد، محمد، کتاب الطبقات الکبیر، تحقیق ادوارد زاخاو و دیگران، نه جلد، لایدن، ۱۹۰۴-

نكاتى درباره نسخه كهن زيدي... / محمد كاظم رحمتى

۱۹۴۰.

ابن شبيه، عمر، اخبار المدينة النبوية (تاريخ المدينة المنورة)، تحقيق فهمى محمد شلتوت، چهار جلد، بيروت، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.

ابن شهر آشوب، رشيد الدين ابو جعفر بن على، معالم العلماء، تحقيق عباس اقبال، تهران، ۱۳۵۳ ش.
ابن طباطبا، الشريف ابو اسماعيل ابراهيم بن نصر، منتقلة الطالبين، تحقيق السيد محمد مهدى حسين الخراسان، دو جلد، نجف، ۱۹۶۸/۱۳۸۸.

اسماعيل، محمود، الادارسه ۱۷۲-۳۷۵: حقائق جديده، قاهره، ۱۹۹۱/۱۴۱۱.
عياض بن موسى اليحصوبى، الالماع الى معرفة الرواية و تقيد السماع، تحقيق احمد صقر، قاهره- تونس، ۱۹۷۰/۱۳۸۹.

الجندارى، احمد بن عبدالله، تراجم الرجال المذكورين فى شرح الازهار، ص ۱-۴۴ در ابن مفتاح، عبدالله، المنتزع المختار من الغيث المدرار، قاهره، ۱۳۴۱.

Jarrar, M, Sira, Mashahid and Maghazi: The Genesis and development of the Biography of Muhammad, in: Late Antiquity and Early Islam, vol.II (ed. L. Conrad). In Press.

الكردى البزائى، محمد، مناقب ابى حنيفه، دو جلد، بيروت، ۱۹۸۱/۱۴۰۱.
الكشى، ابو عمر محمد بن عمر، كتاب الرجال، تحقيق السيد احمد الحسينى، كربلاء، بى تا.
الكوثرى، محمد زاهد، بلوغ المرام فى سيرة الامام محمد بن الحسن الشيبانى، ۱۹۶۹/۱۳۸۸.
Khaduri, M, The Islamic Law of Nations: Shaybani's Siyar, Baltimore 1966.

الخطيب البغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد، چهارده جلد، قاهره، ۱۹۳۱/۱۳۴۹.
الكنانى، عبدالعزيز بن يحيى، كتاب الحيدة و الاعتذار فى الرد على من قال بخلق القرآن، تحقيق جميل صليبا، دمشق، ۱۹۶۴/۱۳۸۴.

الكندى، محمد بن يوسف، كتاب الولاة و كتاب القضاة، تحقيق رفرن گست، لايدن - لندن، ۱۹۱۲.
Lévi-Provençal, E, Islam d'Occident: Études d'histoire Médiéval, Paris 1948.

أخبار أئمة الزيدية فى طبرستان و ديلمان و جيلان، نصوص تاريخية، جمع و تحقيق ويلفرد مادلونگ، بيروت، ۱۹۸۷.

Madelung, Wilferd, Deer Imam al-Qasim ibn Ibrahim und die Glaubenslehre der Zaiditen, Berlin 1965.

المجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، ۱۳۷۶ به بعد.
Massé, H, Ibn al-Faqih al-Hamadani Abrégé du Livre des Pays, Traduit de l'arabe. Damascus 1973.

المزى، ابو الحجاج يوسف، تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، ۱۹۸۵/۱۴۰۶ به بعد.

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

المحلی، حمید بن احمد، الحدائق الوردية فی مناقب الائمة الزيدية، نسخه خطی، مونیخ، گلاسر ۸۶.

مصعب الزبیری، نسب قریش، تحقیق لوی پرونیبال، قاهره، ۱۹۵۳.

Nagel, T. Ein früher Bericht über den Aufstands von Muhammad b. Abdallah im Jajre 145h, in: Deer Islam 46/1970/53-89.

النجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال، بمبئی، ۱۳۱۷/۱۸۹۹.

الناطق بالحق، ابوطالب یحیی بن الحسین، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، نسخه خطی برلین، گلاسر ۳۷.

Öhrnberg, K., The Offsprings of Fatima: Dispersal and Ramification, ed., with an introduction (Studia Orientalia 54), Helsinki 1983.

Prozorov, S. M., Arabskaia istoricheskaia literature v Irake, Irane I v Srednej Azii v VII-Seredine X veka, Moscow 1980.

القاضي، وداد، «رحلة الشافعي الى اليمن بين الاسطورة و الواقع» چاپ شده در:

Arabian Studies in Honour of Mahmoud Ghul: Symposium at Yarmouk University. December 8-11, 1984., ed., M. Ibrahim. Wiesbaden 1989.

الرامهرمزی، الحسن بن عبدالرحمان، المحدث الفاضل بین الراوی و الواعی، تحقیق محمد عجاج

الخطیب، بیروت، ۱۳۹۱/۱۹۷۱.

الرقیب القیروانی، ابراهیم بن القاسم، تاریخ افریقیه و المغرب، تحقیق محمد کعب، تونس ۱۹۶۸.

Rotter, G., Zur Überlieferung einiger historischer Werke M?adainis in Tabaris Annalen, in: Oriens 23-24/ 1974/103-133.

سلوی الناصری، ابوالعباس احمد بن خالد، الاستقصاء لأخبار المغرب الأقصى، جلد اول، تحقیق

جعفر الناصر و محمد النصار، دار البيضاء، ۱۹۵۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فوائدی تاریخی از یک رساله جدلی منتشر نشده عصر صفویه

محمد کاظم رحمتی

دوران کوتاه یک ساله سلطنت شاه اسماعیل دوم (متوفی ۱۵۷۷/۹۸۵) به دلیل تمایلات سنی گریانه وی و تلاش‌های متعدد او در گسترش تسنن، به عنوان عصری خاص در دوران صفویه مورد اشاره قرار گرفته است. از جمله کسانی که شاه اسماعیل دوم را در انجام سیاست‌های خود یاری کرده، میرزا مخدوم شریفی (متوفی ۱۵۸۷/۹۹۵) است که پس از قتل شاه اسماعیل دوم از ایران گریخت و به عثمانی پناه برد. شریفی در مدت اقامت خود در آنجا، آثاری تالیف کرده که از میان آنها کتاب *النواقض* مشهورترین اثر است که اطلاعات ارزشمندی درباره تحولات سیاسی و اجتماعی عصر شاه اسماعیل دوم دربردارد. قلت منابع و توجه اندک منابع تاریخ نگاری عصر صفویه در تشریح حوادث زمان شاه اسماعیل دوم، اهمیت کتاب شریفی را دو چندان می‌کند. نوشتار حاضر بررسی درباره کتاب *النواقض* شریفی و اهمیت آن در بررسی حوادث دوره شاه اسماعیل دوم و بهره گیری از این گونه آثار در توجیه تداوم منازعه میان صفویه و عثمانی است و بخشی از سیاست‌های عثمانی در منازعات خود با صفویه را نشان می‌دهد، هر چند چنین سیاست‌های یک سویه نبوده است.

ظهور دولت صفویه در ۱۵۰۱/۹۰۷ و اعلان تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، بیگمان یکی از نکات متمایزکننده عصر صفویه از دوران‌های پیشین تاریخ ایران، هر چند این مطلب به معنی نبود مراکز شیعی در ایران پیش از صفویه نیست. در اینکه انگیزه‌های شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۱۵۲۴-۱۵۰۱/۹۳۰) از اعلان تشیع چه بوده، در میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. برخی این کار وی را تلاشی جهت تحکیم وحدت ملی ایران در قبال عثمانی می‌دانند و انجام چنین عملی را وسیله ای می‌دانند که از طریق آن شاه اسماعیل توانست ایران را از به زیر سلطه رفتن عثمانی نجات دهد. ظاهراً این تفسیر نتواند علت اقدام شاه اسماعیل در گرویدن به تشیع را تبیین کند، چرا که شاه اسماعیل می‌توانست با باقی ماندن بر تسنن نیز حاکمیت متمایزی از عثمانی داشته باشد کما اینکه ممالیک نیز بدون تغییر مذهب، حاکمیت متمایز خود از عثمانی را داشته‌اند. شاید توجیه معقول‌تر توجه شاه اسماعیل اول به تشیع که ظاهراً پیش از وی در میان اجدادش رواج یافته، نتیجه تلاش آنها برای بهره‌گیری از قبایل اقدامات بعدی شاه اسماعیل اول صفوی در ترویج تشیع و مهاجرت ترکمان آسیای صغیر باشد که گرایش‌های شیعی داشته‌اند. با این حال دوران شاه اسماعیل اول صفوی، عموماً به تحکیم پایه‌های سیاسی حکومت نوپای صفویه گذشت، بنابراین شگفت نیست که حضور رجال سنی در دوره حکومت او پررنگ است^۱ و منصب‌صداقت هنوز در دست سادات

۱. برای نمونه‌هایی از رجال سنی که نقش‌های مهمی در حکومت صفویه، خاصه در دوره شاه اسماعیل و حتی اوایل

سنی که به نحو سنتی پیش از حکومت شاه اسماعیل عهده دار آن بودند، قرار داشته است همچنانکه روابط شاه اسماعیل با اشراف زمیندار نیز سوی برخی موارد حسنه بود و او به تغییر ظاهری در اعتقادات آنها اکتفا کرده بود. در منابع عصر صفویه این مسئله به صورت کمرنگی انعکاس یافته و برای شناخت این افراد باید از قرینه های دیگری چون شاگردی نزد عالمان برجسته سنی عصر خود و فهرست آثار و تالیفات آنها بهره گرفت (برای مثال بنگرید به: حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۴). حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۲۴۸) در شرح حال امیر جمال الدین محمد استرآبادی که ظاهراً از عالمان سنی عهده دار مقام صدر بوده، اشاره کرده که وی از شاگردان جلال الدین دوانی بوده و مدتی نیز در هرات نزد شیخ حسن محتسب، شرح طوابع می خوانده است. وی به همراه امیر غیاث الدین منصور دشتکی عهده دار مقام صدر بوده است. از دیگر سادات سنی عهده دار مقام صدر می باید از امیر عبدالله حسینی لاله اشاره کرده که به نوشته حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۳۸۸) در رمضان ۹۴۷ درگذشته است. سادات لاله به تسنن مشهور بوده اند. برای شهرت سادات لاله به تسنن بنگرید به: حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان من أبناء الزمان، تحقیق صلاح الدین المنجد (دمشق: المجمع العلمي العربي بدمشق، ۱۹۵۹-۱۹۶۳)، ج ۲، ص ۲۳۷. همین گونه می توان از مصلح الدین لاری، شاگرد دوانی یاد کرد که فقیهی شافعی بود و به دربار مغولان رفت (در ۱۵۲۱/۹۲۸-۱۵۲۲) و به مقام صدر دربار همایون رسید. بعد از مرگ همایون در ۱۵۵۶/۹۶۳، لاری به عثمانی رفت و تا زمان مرگ خود در ۹۷۹-۱۵۷۲/۹۸۰-۱۵۷۳ در آنجا بسر برد (استانفیلد، ۱۹۹۳، ص ۱۹، پاورقی ۱۰. برای شرح حال لاری بنگرید به: نوعی زاده عطائی، حدائق الحقائق فی تکملة الشقائق، ص ۱۶۹-۱۷۲). لاری کتابی به نام مرآت الادوار و مرقات الاخبار نیز تالیف کرده که بخشی از آن را عارف نوشاهی که درباره بزرگان خراسان و ماوراء النهر و فارس در قرنهای نهم و دهم هجری بوده منتشر کرده که حاوی نکات مهمی از سیاست های مذهبی صفویان است.^۱

تغییرات جدی در تغییر مذهب و گروه از تسنن به تشیع در دوره شاه طهماسب اول (۹۳۰-۱۵۲۴/۹۸۴-۱۵۷۶) است که عالمان عاملی مهاجر به ایران چون علی بن حسین بن عبدالعال مشهور به محقق کرکی (متوفی ۹۴۰/۱۵۳۴) مجال گسترده ای برای ترویج تشیع فقهی یافتند.^۲

دوران شاه طهماسب داشته اند بنگرید به: افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ J. Aubin, Etudes safavides. I, Sah Isma'il et les notables de l'Iraq persan, Journal of the Economic and Social History of the Orient, 2 (1959) pp.37-81; Stanfield, 1993, pp.17-18.

۱. بنگرید به: مصلح الدین محمد لاری، مرآت الادوار و مرقات الاخبار (فصلی در شرح حال بزرگان خراسان و ماوراء النهر و فارس در قرنهای نهم و دهم هجری)، معارف، دوره سیزدهم، شماره ۳ (آذر-اسفند ۱۳۷۵)، ص ۹۱-۱۱۳.
 ۲. برای شرح حال کرکی بنگرید به: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۴۱-۴۶۰. استانفیلد، نیومن، استوارت، ابی صعب، رسول جعفریان و مهدی فرهانی منفرد بررسی هایی درباره روابط وی با دولت صفویه انجام

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

میراث محقق کرکی با پرورش شاگردان متعدد و مهاجرت دیگر فقهای عاملی به ایران در دوره شاه طهماسب اول، به نحو جدی تحکیم شد. یک نکته جالبی که خانم استانیلدا (۱۹۹۳، ص ۸۰-۸۱) بر اساس تحلیل اشاره ای از میرمخدوم شریفی (النواقض، برگ ۱۲۹ الف) در گسترش تشیع داشته اند، معاف شدن از مالیات در صورت اثبات تشیع بوده است (... و قد ذکر الإمام الرافعی فی تدوین تاریخ قزوین، دخل رجل قریة من ناحیة زهرا من نواحی قزوین، فاستباع خبزا، فقال الخباز ما اسمک؟ قال الرجل: عمران، فبدأ الخباز بضربه و تبعه أهلها، فصاح انی عمران لا عمر، فقالوا بل شمر منه لان عمران هو عمر و قد سرق الالف و النون من عثمان ایضاً و قد قرأ / ۱۲۹ الف / علاء الملك المرعشی [برای شرح حال وی بنگرید به: افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۴] هذا المقام من التدوین عند رئیس الغلاة الشاه و أثبت قدم رفض تلك الناحیة، فخفف عن أهلها كثيراً من الاطلاقات الديوانیة و المتوجهات السلطانیة و اقدم على تعمیر تلك الناحیة و اشباهها عكس النواحی المعروفة بالطریق المستقیم فقد فرح أهلها (...). نمونه هایی از این گونه اسناد به تازگی به دست آمده، نشانگر آن است که گروهی از ساکنان نواحی قائن با ادعای آنکه از قبیله بنی اسد هستند و تشیع آنها سابقه کهنی دارد، فرمان های متعددی از شاهان صفوی در معاف بودن از مالیات از دوره شاه اسماعیل اول به بعد اخذ کرده اند.

برخلاف چنین روندی که شاهان صفویه در گسترش تشیع در ایران در پیش گرفته بودند، سومین سلطان صفوی، اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵/۱۵۷۶-۱۵۷۷) سیاستی مخالف با پدر و پدربزرگ خود در پیش گرفت و سعی در بازگردان ایران به تسنن داشت. شاه اسماعیل دوم که در روزگار پدرش، عملیات های نظامی موقفی را بر ضد دولت عثمانی انجام داده بود، به اتهام توطئه برای برکناری

داده اند. بنگرید به:

A. J. Newman, 1993, pp.66-112.

دانش پژوه به درستی به اهمیت شاگردان ایرانی تربیت شده در نزد کرکی و نقش آنها خاصه از حیث تالیف آثار فارسی در گسترش تشیع در دوره شاه طهماسب اشاره کرده است. بنگرید به: همو، یک پرده از زندگانی شاه تهماسب صفوی، ص ۹۶۷، ۹۷۵-۹۷۷، ۹۷۹-۹۸۰. اهمیت محقق کرکی در تثبیت تشیع در ایران، مورد اشاره گلاسن نیز قرار گرفته است. بنگرید به:

Erika Glassen, Schah Isma'il I. und die Theologen seiner Zeit, Der Islam, 48 (1972), pp.262-3, 264-6, 267.

این اسناد در کتاب علی فاضل قاینی نجفی، یادنامه حضرت آیت الله العظمی آقای شیخ محمد فاضل قاینی نجفی «قدس سره الشریف» (قم: انتشارات آل فاضل، ۱۴۲۳)، ص ۳۵-۴۴ منتشر شده است. ژان کالمار نیز اهمیت متون مذهبی فارسی در ترویج تشیع را در مقاله ای با این مشخصات مورد بررسی قرار داده است:

Jean Calmard, Shi'i rituals and power II. The consolidation of Safavid Shi'ism: folklore and popular religion, in: Safavid Persia: the history and politics of an Islamic society, ed. C. Melville (London: Tauris, in association with the Centre of Middle Eastern Studies, University of Cambridge, 1996, (Pembroke Persian Papers, 4), pp.139-190.

پدرش که به نظر جدی می‌رسد، در اوایل جوانی در قلعه قهقهه که زندانیان خطرناک سیاسی در آن نگهداری می‌شدند، زندانی شد و بیست و یک سال در آنجا بسر برد. احتمالاً در همین ایام زندانی بودن در قلعه قهقهه بود که به تسنن گرایش پیدا کرد چرا که در علت زندانی شدن او اشاره ای به تغییر عقاید او نیست.^۱

بعد از مرگ شاه طهماسب در ۱۵۷۶/۹۸۴، اسماعیل دوم که در پی اختلافات داخلی قبایل قزلباش مجالی برای رسیدن به تخت یافته بود، با درایت خواهرش پریخان خانم که از یک مادر

۱. اسکندر بیگ ترکمان (تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۵، ۱۳۲) به زندانی شدن برخی از چهرهای خطرناک سیاسی در این قلعه اشاره کرده است. نخستین تلاش جهت بررسی حوادث تاریخی عصر شاه اسماعیل دوم و علت سیاست های وی در گرایش به تسنن، نوشته ای از محقق آلمانی، والتر هینتس است که با بررسی برخی منابع تاریخی، گزارش مفصلي از عصر شاه اسماعیل دوم ارائه کرده است. شاه اسماعیل دوم نقش مهمی در مقابله با شورش ها و حملات متعدد القاص میرزا داشته است. برای تفصیل مطلب بنگرید به:

John. R. Walsh, The revolt of Alqas Mirza, Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes, 68 (1976), pp.61-78.

انتشار منابعی جدید در سالیان اخیر و آثاری چون کتاب ریاض العلماء (ج ۴، ص ۶۹-۷۰، ۷۶-۷۷)، النواقض و اطلاعاتی که حسن بن محمد بورینی (متوفی ۱۰۲۴) در تراجم الأعیان، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۸، ج ۲، ص ۵۷-۶۰ آورده اند، لزوم بررسی مجدد تاریخ سیاسی- فرهنگی عصر شاه اسماعیل دوم را ضروری می‌کند. برای گزارش تفصیلی از سیاست های شاه اسماعیل دوم بنگرید به: قاضی احمد بن شرف الدین الحسینی القمی، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش)، ج ۲، ص ۶۱۵-۶۶۰؛ ولی قلی بن داود قلی شاملو، قصص الخاقانی، تصحیح سید حسن سادات ناصری (تهران ۱۳۷۱)، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۴؛ سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی، به کوشش احسان اشراقی (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴ش)، ص ۹۴-۱۰۱؛ میرزا بیگ جنابدی، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد (تهران ۱۳۷۸ش)، ص ۵۷۳-۵۸۶؛ منوچهر پارسا دوست، شاه اسماعیل دوم: شجاع تباه شده (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱ش)، ص ۱۳-۱۶۸؛

Walther Hinz, Schah Esma'il II. Ein Beitrag zur Geschichte der Safaviden, Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen, 36 (1933), pp.19-100; Michel M. Mazzaoui, The Religious Policy of Safavid Shah Ismail II, in: Intellectual Studies on Islam: Essays Written in Honor of Martin B. Dickson, eds., Michel M. Mazzaoui and Vera B. Moreen (University of Utah Press, Salt Lake City, Utah 1990), pp.49-50; Roger Savory, Ismail II, EI2, 4:188; idem, The significance of the political murder of Mirza Salman, Islamic Studies, 3 (1964) pp.181-191; idem, A curious episode of Safavid history, Iran and Islam, in memory of V. Minorsky, 1971, pp.461-473; Stanfield, 1993, pp.95-118; Rula Jurdi Abisaab, Converting Persia, pp.41-45.

اطلاع دیگری که از زمان زندانی بودن شاه اسماعیل دوم در دست داریم آن است که خان احمد خان گیلانی (متوفی ۱۵۹۷/۱۰۰۶-۱۵۹۸) مدتی به همراه شاه اسماعیل دوم در قهقهه زندانی بوده و شاه اسماعیل به او وعده داده بود که در صورت آزادی از آنجا، او را از بند برهاند و به امارت گیلان بازگرداند. بنگرید به: خان احمد خان گیلانی، نامه های خان احمد خان گیلانی، به کوشش فریدون نوزاد (تهران، ۱۳۷۳ش)، ص ۸۷؛ حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۱، ص ۱۵۷. برای شرح حال خان احمد خان گیلانی بنگرید به: اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۳، ۲۲۳، ۵۲۹.

بودند، توانست دیگر رقیبان را کنار نهاده بر تخت سلطنت جلوس کند.^۱ منازعه او از همان زمان نشستن بر تخت با عالمان شیعه آغاز شد و هنگام تاج گذاری با عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی، مجتهد الزمانی و پسر محقق کرکی درگیر شد.^۲ عالم شیعی مقتدر ساکن در قزوین و معاصر با شاه اسماعیل دوم، میر حسین کرکی، نوه دختری محقق کرکی گرچه از حیث علمی چهره ای بارز محسوب نمی شد، اما اقتدار سیاسی جدی حتی در میان قزلباش ها به دست آورده بود و شاه طهماسب نیز به دلیل همین موضوع و نیاز به مقابله برای تحرکات ایدلوزیک عثمانی در عرصه دینی مجبور به برکناری حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۱۵۷۶/۹۸۴) از مقام شیخ الاسلامی قزوین و انتصاب میر حسین کرکی به جای او شده بود در حالی که حارثی از حیث علمی شخصیتی برتر از کرکی بود.^۳ در چنین شرایطی شاه اسماعیل دوم، تصمیم به اجرای سیاست های جدید خود در ترویج تسنن گرفت. به نحو طبیعی او برای انجام نیات خود به تقویت و گسترش نفوذ رجال سنی در دربار نیاز داشت. از میان شخصیت های برجسته سنی مذهب که به نحو جدی شاه اسماعیل دوم را در انجام سیاست های جدید یاری نمود، معین الدین اشرف، مشهور به میرزا مخدوم شریفی (متوفی ۱۵۸۷/۹۹۵) است که شاه اسماعیل دوم، او را به مقام صدر منصوب کرده بود.

۱. همانگونه که استنایفیلد (۱۹۹۳، ص ۹۴، باورقی ۹) متذکر شده، نیاز است تا در تحقیقی جدا، از نقش و اهمیت پریخان خانم، شاهزاده اقتدار طلب صفوی بحث شود. در حوادث سیاسی دوران شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم، دست کم از دو نقش مهم پریخان خانم یعنی تلاش برای بر تخت نشاندن اسماعیل دوم به کمک دائی خود، شمشال سلطان چرکسی و توطئه قتل شاه اسماعیل دوم آگاهی داریم. پریخان خانم بعد از قتل دائی خود، در ۳ ذی الحجه ۹۸۵/۱۱ فوریه ۱۵۷۸ کشته شد (اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۶۲). میرمخدوم ظاهرا روابط خوبی با این شاهزاده صفوی داشته است (النواقض، برگ ۱۲۴ الف). برای مطالعه ای درباره پریخان خانم بنگرید به:
Shohreh Gholsorkhi, Pari Khan Khanum: a masterful Safavid princess, Iranian Studies, 28 iii-iv, 1995 pp.143-156.
۲. محمود بن هدایت الله افوشته ای نطنزی، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش)، ص ۴۱. آن لمتون به خطا عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی را نواده دختری محقق کرکی، یعنی میر حسین مجتهد معرفی کرده است. بنگرید به:
Ann K. S. Lambton, State And Government in Medieval Islam: An Introduction to the Study of Islamic Political Theory: The Jursts (Oxford University Press, London, 1985), p.277, no.50.
۳. دون استوارت با تحلیل و بررسی کتاب العقد الحسینی یا العقد الطهماسبی تألیف حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۹۸۴ق) این نتایج را گرفته است. بنگرید به:
D. J. Stewart, The first Shaykh al-Islam of the Safavid capital Qazvin, Journal of the American Oriental Society, 116. iii (1996) , pp.387-405.

میرزا مخدوم شریفی و شرح حال او^۱

مورخان دوره صفویه در گزارش حوادث دوره شاه اسماعیل دوم، کمتر سعی در ارایه روایت تفصیلی از حوادث آن دوران به دلیل گرایش های شاه اسماعیل دوم داشته اند و به اختصار از حوادث آن دوره سخن گفته اند و البته به دلیل تصدی مقام صدارت از سوی میر مخدوم شریفی، اشاراتی نیز به او آورده اند. میر مخدوم شریفی در حدود ۹۵۱-۹۵۲/۱۵۴۴-۱۵۴۵ در شیراز در خانواده ای از سادات زمین دار که روابط نزدیکی با صفویان داشتند، به دنیا آمد. جعفریان (ج ۱، ص ۷۶، پاورقی ۱) نیز به عدم ارتباط میرمخدوم و ابوالفتح عربشاهی اشاره کرده است. افندی (ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۸۶) اشاره کرده که این شخص، همان ابوالفتح شرفه (متوفی ۹۷۶) از سادات شرفه است که در اردبیل سکونت داشته و شرح حال او را حسن بیک روملو (احسن التواریخ، ص ۵۷۱) آورده است. بورینی (تراجم الاعیان، ج ۲، ص ۵۴) در اشاره به فرزندان میرمخدوم، تنها به دختری اشاره کرده که در مکه به ازدواج یکی از اشراف آنجا درآمده بود و در زمانی که بورینی به تالیف کتاب خود مشغول بوده، در قید حیات بوده است. خانم اریکا گلاسن در دانشنامه ایرانیکا (ج ۱، ص ۲۸۵) در مدخل میر ابوالفتح شریف شریفی حسینی عربشاهی بن محمد بن مخدوم بن سید شریف جرجانی این شخص را تنها معاصر میر مخدوم شریفی معرفی کرده اما میر ابوالفتح را از همان خاندان میر شریف جرجانی (متوفی ۱۵۱۴/۹۲۰) دانسته است.^۲

۱. برای شرح حال میرمخدوم شریفی به نحو عام بنگرید به: سید احمد بن محمد کبیا گیلانی، سراج الانساب، ص ۴۲ (و نسب سید الحسیب النسب النقیب الفاضل جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول آمیرزا مخدوم مشهور به داعی الصغیر به حسن مذکور منتهی می شود...)؛ اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی (انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰ش)، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹ (محمد شفیع حسینی عاملی در محافل المومنین، ص ۲۴۶ بدون تغییری شرح حال میر مخدوم را به نقل از اسکندر بیگ ترکمان آورده است)؛ حسن بن محمد البورینی، تراجم الاعیان من أبناء الزمان، ج ۲، ص ۵۲-۵۶؛ قاضی نورالله المرعشی الحسینی التستری، مصائب النواصب، تحقیق قیس العطار (قم ۱۴۲۶)، ج ۱، ص ۶۵-۷۴؛ محمد قزوینی، شرح احوال میرزا مخدوم شریفی، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۲/۱۹۵۳، ج ۱، ص ۵۷-۶۹) تجدید چاپ شده در یادداشت های قزوینی (تهران ۱۳۳۶ش)، ج ۳، ص ۲۸۷-۲۹۷؛

Elke Eberhard, Osmanische Polemik gegen die Safawiden im 16. Jahrhundert nach arabischen Handschriften, pp.56-60, 180-90; Rosemary Stanfield-Johnson, Mirza Makhdum Sharifi: A 16th century Sunni Sadr at the Safavid Court, Ph. Diss, New York University 1993; Shohreh Golsorkhi, Ismail II and Mirza Makhdum Sharifi: An Interlude in Safavid History, International Journal of Middle East Studies 26 (1994), pp.477-88.

عبدالحسین خاتون آبادی (وقایع السنین و الاعوام، ص ۴۸۹) اشاره کوتاهی به میرمخدوم آورده و از او چنین یاد کرده است: «میرزا مخدوم شریفی ولد میر سید شریف شیرازی دختر زاده قاضی جهان وزیر که اسماعیل ثانی او را تربیت کرد و بسبب تسنن منکوب شد». اشاراتی نیز به میر مخدوم در ضمن کتابهای تاریخ مکه نیز می توان یافت، از جمله عاتق بن غیث البلادی، الاشراف علی تاریخ الاشراف (بیروت ۲۰۰۲/۱۴۲۳)، ج ۲، ص ۳۰۲ از نماز گزاران میر مخدوم بر یکی از اشراف مدفون شده در مکه سخن گفته است.

۲. برای تفصیل مطلب بنگرید به:

میر مخدوم در النواقض (برگ ۱۷۲ب) از روابط خود با خاندان های سیفی قروین و دشتکی های شیراز سخن گفته است. اطلاعات مهمی درباره میرزا مخدوم به همراه شرح حال مفصل وی را عطا الله بن یحیی بن پیر علی بن نصح مشهور به نوعی زاده عطائی در کتاب حدائق الحقایق فی تکملة الشقائق که اثری در ادامه کتاب الشقائق النعمانية طاش کوپری زاده، آورده است. نوعی زاده عطائی که از تالیف کتاب خود در ربیع الثانی ۱۰۴۴ فراغت یافته، شرح حال عالمان و فقهاء عثمانی را بر اساس تاریخ وفات آنها و دوره حکومت سلاطین عثمانی ذکر کرده است. وی در سوال ۹۹۱/۱۵۸۳ در استانبول چشم به جهان گشود. پدرش که شاعر و فقیهی برجسته بود (برای شرح حال وی بنگرید به: نوعی زاده عطائی، حدائق الحقائق فی تکملة الشقائق، ص ۴۱۸-۴۲۷؛ باینگر، دائرة المعارف اسلام، ج ۸، ص) به نوعی شهرت داشت و لله فرزندان مراد سوم بود. نوعی زاده عطائی فقه حنفی را نزد قاضی زاده فیض الله افندی و اخی زاده عبدالحلیم افندی فرا گرفت. نوعی زاده عطائی در صفر ۱۰۱۴ / ۱۶۰۵ به مقام استادی مدرسه جانبازیه استانبول منصوب شد. همچنین در شعبان ۱۰۱۷ به قضاوت لفجه گماشته شد و مناصب دیگری نیز برعهده داشته است. وی در جمادی الاول ۱۰۴۵ درگذشت (برای شرح حال وی بنگرید به: محبی، خلاصة الاثر، ج ۴، ص ۲۶۳؛ دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۳۲-۷۳۳، مدخل عطائی). نوعی زاده عطائی شرح حال میر مخدوم را در ضمن عالمان عصر مراد سوم ذکر کرده است. بنگرید به: همو، حدائق الحقایق فی تکملة الشقائق به کوشش عبدالقادر اوزجان (دار الدعوه: استانبول ۱۹۸۹)، ص ۲۹۷-۲۹۹. نوعی زاده اشاره کرده که پدر میر مخدوم، میر عبدالباقی از نوادگان سید شریف جرجانی بوده و از طرف مادری میر مخدوم

Rosemary Stanfield-Johnson, Mirza Makhdum Sharifi: A 16th century Sunni Sadr at the Safavid Court, pp.36-40.

برای شناخت هویت مولف افضل التواریخ و خاندان خوزانی بنگرید به:

Masashi Haneda, La famille Huzani d'Isfahan (15e-17e siecles) , Studia Iranica, 1989, 18, pp.77-92. Charles Melville, A Lost Source for the Reign of Shah Abbas: the Afzal al-tawarikh of Fazli Khuzani Isfahani, Iranian Studies, 31.2 (1998), pp.263-265.

میر مخدوم، شعر نیز می سروده و در ضمن کتاب النواقض (برگ ۱۴۱ب-۱۴۲الف) نمونه ای اشعار خود در مذمت لعن را نقل کرده است. نوعی زاده نیز چند بیتی از اشعار فارسی میر مخدوم را نقل کرده است. همو، حدائق الحقایق فی تکملة الشقائق، ص ۲۹۹.

۱. در سراسر این مقاله نسخه مورد استفاده از النواقض، تصویر نسخه ای با این مشخصات است: میرزا مخدوم شریفی، النواقض لبیان الروافض، نسخه خطی بریتیش میوزیوم Or.۷۹۹۱. سوای تلخیصی که سید محمد بن رسول شریف برزنجی (متوفی ۱۱۲۳) از کتاب النواقض انجام داده، میر مخدوم شریفی نیز تلخیصی از کتاب خود با همان عنوان النواقض انجام داده است. جعفریان (ج ۱، ص ۷۶-۷۸) مقدمه این تلخیص را نقل کرده است. نسخه ای از تلخیص النواقض میر مخدوم، در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی ایران موجود است. برای گزارشی از نسخه اخیر بنگرید به: سید احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی (قم ۱۳۷۷ش / ۱۴۱۹ق)، ج ۱، ص ۱۳۰.

از نوادگان قاضی جهان و میر غیاث الدین منصور دشتکی بوده (ص ۲۹۷) و تحصیلات خود را در تبریز انجام داده است. میر مخدوم در ۹۵۳ به مرکز روملی (احتمالاً استانبول) سفر کرد. وی در نزد محی الدین محمد بن الیاس مشهور به چوی زاده افندی ۰ (متوفی ۹۵۴) (برای شرح حال چوی زاده بنگرید به: طاش کوپری زاده، الشقائق النعمانية فی علماء الدولة العثمانية، ص ۴۴۶-۴۴۷) قاضی عسکر روملی، مذهب حنفی را برگزید و به زادگاه خود بازگشت. بعد از آنکه اسماعیل دوم بر تخت نشست، میر مخدوم نیز به مقام صدر رسید و تلاش برای رواج تسنن گرفت. با مرگ شاه اسماعیل دوم میر مخدوم به همراه همسر و مادرش به عثمانی فرار کرد. نخستین امیر عثمانی که از آنها پذیرای کرد، شمسی پاشا اوغلی محمود پاشا بود. نوعی زاده در ادامه به مناصب مختلفی که میر مخدوم در دولت عثمانی به دست آورده، اشاره کرده است. (در اینجا باید سپاس ویژه خود را از استاد محترم آقای دکتر دون استوارت بیان دارم که علاوه بر تذکر این مطلب، متن ترکی شرح حال میرمخدوم به قلم نوعی زاده عطایی و ترجمه انگلیسی که خود از متن ترکی انجام داده اند، سخاوت مندانه در اختیار نگارنده قرار دادند).

میرمخدوم (النواقض، برگ ۱۳۱ب) در اشاره به تاریخ نخستین سفر حج خود، سال ۹۷۲ را ذکر کرده و گفته که در آن هنگام بیست و پنج سال داشته بر این اساس تاریخ تولد او اندکی پیش از تاریخی است که خانم استانفیلد ذکر کرده اند (۱۹۹۳، ص ۳۲، پاورقی ۴) و از ۹۴۷-۹۴۸ می توان به عنوان سال تولد شریفی سخن گفت. خانم استانفیلد به تفصیل از شجره نامه پدری و مادری میرمخدوم سخن گفته است. به نوشته ایشان، مادر میرزا مخدوم، دختر روح الله قاضی جهان (النواقض، برگ های ۱۷۰ب، ۱۷۱الف) بوده که دوبار عهده دار مقام وزارت در زمان شاه طهماسب شده است. پدر بزرگ مادر میرمخدوم، قاضی جهان در مقام وزیر اعظم در حکومت صفویه به خدمت مشغول بوده (برای شرح احوال وی بنگرید به: کیا گیلانی، سراج الانساب، تحقیق سید مهدی رجایی (قم ۱۴۰۹)، ص ۴۱، ۴۴)، هر چند او و خانواده اش به سنی بودن شهرت داشته اند (دیکسون، ۱۹۵۸، ص ۱۹۲). اسکندر بیگ ترکمان نیز میرمخدوم را نوه قاضی جهان دانسته است (تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۸). اطلاعات آمده در دو منبع دیگر درباره ارتباط خویشاوندی مادر میرمخدوم اندکی متفاوت است. در النواقض میرمخدوم در عبارتی نه چندان صریح و با ابهام می گوید که مادرش، دختر میرزا شرف قاضی جهان است. در تاریخ عباسی، جلال منجم، مادر میرزا مخدوم را دختر میرزا شرف جهان معرفی کرده است. بر اساس خبر اول، میرزا مخدوم نوه وزیر مشهور است و بر اساس گفته ملا جلال منجم، وی نبیره میرزا شرف جهان خواهد بود. استانفیلد قول دوم را ترجیح می دهد. میرزا شرف، شاعری نامور بوده و در دربار شاه طهماسب مورد توجه بوده است (حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۴۱۶؛ اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۷۸). او دو پسر و یک دختر داشته است. پسران او، میرروح الله و صدر الدین نام داشته اند و فرزند نخست طبیب و دیگری خطاط بوده است (اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۶۹، ۱۷۱). دختر

وی نیز مادر میرمخدوم شریفی است. به نوشته رازی در هفت اقلیم، میرزا شرف در ۱۴۹۶/۹۰۲ به دنیا آمده و در ۱۵۵۵/۹۶۲ درگذشته است و حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۳۷۳) تاریخ درگذشت میرزا شرف را ۱۵۶۰/۹۶۸ یاد کرده است. خانم استانیلدا (۱۹۹۳، ص ۳۷-۳۸) بعد از بحثی درباره تاریخ درگذشت میرزا شرف، بر اساس گفته میرزا مخدوم (النواقض، برگ ۱۷۲ الف) که گفته معقولات را نزد پدر بزرگش فرا گرفته، تاریخ وفات میرزا شرف را بعد از ۱۵۶۰/۹۶۸ دانسته است. نیای مادری میرزا مخدوم، روح الله قاضی جهان از سادات حسینی سیفی بوده است. قاضی جهان در مقام وزیر اعظم در اوایل حکومت شاه طهماسب به خدمت مشغول بوده است (برای شرح حال وی بنگرید به: محمد شفیع حسینی عاملی، محافل المومنین فی ذیل مجالس المومنین، تصحیح و تحقیق ابراهیم عرب پور و منصور جغتایی (آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۳ ش)، ص ۱۶۶-۱۶۷). در پی منازعه میان روملو و استاجلو، او مجبور به فرار به گیلان شده و در آنجا نیز به زندان افتاد. او در ۱۵۳۵/۹۴۲ بار دیگر به مقام وزیر اعظمی دست یافت و این مقام را تا ۱۵۵۰/۹۵۷ برعهده داشت. در پی منازعه میان قاضی جهان و مرشد معنوی نوربخشیه، مظفر سلطان، قاضی جهان به زندان افتاد و ده سال در حبس بسر برد (حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۳۷۴-۳۷۵). همانگونه که پیشتر اشاره شد، قاضی جهان به تسنن متهم بوده است. دیکسون (۱۹۵۸، ص ۱۹۲) با توجه به عبارتی درج شده در حاشیه نسخه افضل التواریخ فضلی بن زین العابدین بن خواجه روح الله اصفهانی خوزانی، خاطر نشان کرده که سادات سیفی قزوین، برای حفظ اموال و موقعیت خود، تظاهر به تشیع کرده اند و در باطن سنی بوده اند. به گمان خانم استانیلدا، شاید این خود دلیلی باشد که چرا اسکندر بیگ ترکمان (ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲) در بخش معرفی سادات عصر شاه اسماعیل و طهماسب، تنها به سادات رضوی، تبریزی و استرآبادی که در تشیع آنها سخنی نبوده، اشاره کرده و از سادات سیفی سخن نگفته است. نیای میرمخدوم، از حیث آموزشی نیز در مدرسه منصوریه شیراز درس خوانده بود. مدرسه منصوریه که در ۸۹۳-۱۴۸۸/۸۹۴ توسط صدرالدین دشتکی بنا شده بود، از مدارس مشهور شیراز بود و نام منصوریه نیز نام پدر غیاث الدین بوده است. میرمخدوم اشاره دارد که مادر بزرگش، از نسل صدرالدین دشتکی بوده است. میرزا عبدالله اصفهانی (ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۸۶-۴۸۷) از ابوالفتح بن مخدوم خادم قزوینی حسینی عربشاهی (متوفی ۱۵۶۸/۹۷۶-۱۵۶۹) به عنوان فرزند میرمخدوم یاد کرده و اشاره به شهرت او در روزگار شاه طهماسب کرده است. میر ابوالفتح آثار چندی از جمله شرحی بر تجرید علامه حلی به نام مفتاح الباب نگاشته و در نسخه ای از این کتاب که در کتابخانه آیت الله مرعشی (شماره ۸۸۵) موجود است و در آن تاریخ فراغت از تالیف اوائل ماه جمادی الثانی ۹۵۵ در مشهد و به نام شاه طهماسب ذکر شده است (سید احمد حسینی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی مدظله العالی، ج ۳، ص ۸۲). مهدی محقق، متن مفتاح الباب را به همراه باب حادی عشر علامه حلی منتشر کرده است (تهران ۱۳۶۵ ش). تاریخ تالیف دو اثر دیگر از آثار ابوالفتح ۱۵۴۹/۹۵۷-۱۵۵۰

و ۱۵۵۶/۹۶۴-۱۵۵۷ یاد شده که با آگاهی هایی که از سال تولد میرمخدوم داریم، سازگار نیست و میر ابوالفتح نمی تواند فرزند میرمخدوم باشد.

پدرش میرمخدوم از اشراف زمین دار فارس بود، عهده دار وزارت آن سامان بوده است. در ۱۵۶۸/۹۷۶-۱۵۶۹، پدرش به قزوین فرا خوانده شد و به وزارت منصوب شد. میرمخدوم که در این هنگام هفده سال سن داشت، نیز در این سفر پدرش را همراهی کرده و به قزوین سفر نمود (النواقض، برگ ۹۹ ب). در اینکه او در این زمان در قزوین سمتی داشته یا خیر، اطلاعی در منابع نیامده تنها اسکندر بیگ منشی اشاره کرده که میرمخدوم در مسجد حیدریه (درباره مسجد حیدریه و محل تقریبی آن بنگرید به استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۸۷-۸۸، پاورقی ۲) در کنار خانه خود به عظم مشغول بوده و به دلیل تبحر در این کار مجلس پروتقی نیز داشته است. نزدیکی محل سکونت وی با محل اقامت پریخان خانم، دختر شاه طهماسب و مورد توجه قرار گرفتن میرمخدوم شریفی در نظر او، تنها اشاره ای از روابط میرمخدوم با دربار صفوی در این برهه است. اسکندر بیگ خاطر نشان کرده که به دلیل شائبه تسنن میرمخدوم، شاه طهماسب توجه چندانی به او نداشته است.^۱

به تصریح اسکندر بیگ منشی، بخت و اقبال میرمخدوم با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم آغاز شد و به دلیل گرایشهای شاه اسماعیل دوم، میرمخدوم نیز به صدارت منصوب شد. سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی که در ۱۱۱۵ از تالیف تاریخ سلطانی فراغت یافته، در اشاره به علت تسنن شاه اسماعیل دوم، علت آن را مصاحبت شاه اسماعیل دوم در زمان زندانی بودن در قلعه قهقهه با میرزا حبیب الله شیرازی مشهور به میرزا جان (متوفی ۹۹۴) ذکر کرده است. بنگرید به: همو، تاریخ سلطانی، ص ۹۸. اسکندر بیگ ترکمان به تسنن میرزا جان اشاره کرده و گفته که او بعد از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم به قزوین آمد و به تسنن خود تصریح می کرد و بر همین اساس بعد از کشته شدن شاه اسماعیل دوم، مجبور به ترک ایران و مهاجرت به ماوراء النهر و هند شده بود. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۵. میرزا مخدوم شریفی نیز در اشاره به ارتباط شاه اسماعیل دوم با علمای اهل سنت نوشته است:

«... السلطان الشهيد الجمیل ابن طهماسب شاه اسماعیل فانه بعد ان قررت / ۷۸ ب / علیه تخمده الله بغفرانه ان المذهب الذی نشر ابوه و جده بعید عن الصواب و الثواب ثبت علی اعتقاده هذا ولکنه کان یقول فی قلبی شیء من الحکم بکفرهم انما هم کالزیدیة الیهادویة الذین لم تنتبه بدعتهم إلى الکفر فما وجه حکمک بکفرهم دون الزیدیة و لم اقدروا علی ازالة هذا اصلاً عن خاطره و کنت لدفع هذه الخاطره انتهض الفرصة لازیل عنک تلک الوسوسة فرایت يوماً من ایام رمضان سنه اربع و ثمانین و تسع مائة انه کان فی غایة الفرح و المسرة و سعی بکمال المحبة و حسن المعاشرة فقال لی: لما کنت محبوساً فی قلعة قهقهة و مطالعاً لکتاب السیر المعبرة و التواریخ المعتمدة فمالت نفسی عن بغض

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۸.

الصحابية إلى محبتهم كنت سالت الواردين إلى القلعة من العلماء المعروفين بانهم من أهل السنة و الجماعة فكانوا يقولون ما نعرف من المشاهير من يكون على تلك الصفة الا ميرزا مخدوم بن السيد الشريف فكنت ابدى عداوتك من غاية المحبة اليك و أقول في نفسى ان له فى العلم ارثاً و اكتساباً...» همچنین میرمخدوم در النواقض (برگ ۱۱۶ ب) اشاره کرده که شاه اسماعیل دوم به او وعده داده بود که دخترش را به عقد وی درآورد.

همان گونه که اشاره شد، در منابع تاریخ نگاری عصر صفویه، اطلاعات چندانی درباره تحولات دینی عصر شاه اسماعیل دوم ارائه نشده است اما در منابع دینی باقی مانده از عصر صفویه خاصه کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء تألیف میرزا عبدالله افندی (متوفی ۱۷۱۹/۱۱۳۰) اطلاعات ارزشمندی درباره تحولات دینی عصر شاه اسماعیل دوم و نقش میرمخدوم شریفی در این میان آمده است. افندی در شرح حال میرحسین کرکی (متوفی ۱۵۹۳/۱۰۰۱-۱۵۹۴) نوه دختری محقق کرکی، به نقل از رساله ای در شرح حال شیخ بهایی که یکی از شاگردان وی بعد از مرگش در شرح حال استادش تألیف کرده، اشاراتی درباره نقش میرمخدوم شریفی در سیاست های دینی شاه اسماعیل دوم آورده است.

به نحو طبیعی درگیری شاه اسماعیل دوم با میرحسین کرکی، متنفذترین روحانی شهر که در ترویج تشیع شهرتی تام داشت، با دلگرمی میرمخدوم شریفی آغاز شده بود. هرچند حمایت برخی از سران قزلباش، مانع جدی در برخورد قاطع شاه اسماعیل دوم با او بود. شاه اسماعیل متأثر از میرمخدوم شریفی، برای تغییر دادن آرام اوضاع دینی به فکر تغییر نقش سکه ها و برانداختن تبرائیان را در سر می پرواند.^۱ اندیشه تغییر نقش سکه ها و مبارزه با تبرائیان در نتیجه مداخله میرحسین کرکی و عدم حمایت قزلباشها از سیاست های شاه اسماعیل دوم به شکست انجامید.^۲ از سوی دیگر نارضایتی سران قزلباش از شاه اسماعیل دوم، بهانه های کافی در اختیار سران قزلباش قرار داده بود که به دلیل گرایش او به تسنن، از اندیشه برکناری او سخن بگویند. جدی شدن توطئه سران قزلباش برای کنار نهادن شاه اسماعیل دوم، او را به تغییر جدی در رفتار خود واداشت. میرمخدوم شریفی به زندان افتاد هر چند رقیب جدی او، میرحسین کرکی به همراه تنی دیگر از عالمان مخالف سیاست های شاه اسماعیل دوم نیز در همین اوان زندانی شدند. اما این رفتار شاه، به دلیل نفوذ گسترده میرحسین

۱. درباره نقش و اهمیت تبرائیان در عصر صفویه بنگرید به:

Rosemary Stanfield-Johnson, *The Tabraiyān and the Early Safavids*, *Iranian Studies*, vol. 37.1 (2004), pp.47-71.

۲. میرزا عبدالله اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۷۲-۷۵. همچنین بنگرید به گزارش سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، ص ۹۸-۱۰۰. برای تحلیلی از گزارش افندی درباره دوره شاه اسماعیل دوم بنگرید به:

Devin J. Stewart, *The Lost Biography of Baha al-Din al-Amili and the Reign of Shah Ismail II in Safavid Historiography*, *Iranian Studies*, 31. 2 (1998), pp.177-205.

کرکی در میان قزلباشها، نتیجه عکس داد و در توطئه سران قزلباش، شاه اسماعیل دوم در شب یکشنبه سیزده ماه رمضان ۹۸۵ مسموم و کشته شد. میرمخدوم شریفی که نقش مهمی در ترغیب شاه اسماعیل در انجام سیاست های سنی گرایانه داشت، در معرض خطر مرگ قرار گرفت اما به دلیل حمایت های پریخان خانم و شاید یکی از شاگردانش (و به نوشته خود میرمخدوم به واسطه یکی از امراء خویشاوند وی) از خطر مرگ رهایی یافت و به عثمانی فرار نمود.

حسن بن محمد بورینی (متوفی ۱۰۲۴/۱۶۱۵) که میرمخدوم شریفی را از نزدیک می شناخته، در اشاره به فرار میرمخدوم به عثمانی بعد از قتل شاه اسماعیل دوم می نویسد:

«و کان من جملة من أرادوا قتله مولانا أشرف المذكور، فاستل علی رأسه نحو مئة سیف. فخلصه رجل من علماء الشيعة کان قد قرأ علیه السید المذكور القرآن و هو صغیر، لأنه قال له بالفارسیة:

ای بدبخت تو آن شیعه نیستی که شاگرد من بود؟ فقال له فی الجواب: همانم که بودم. فخلصه، و هرب إلى بیته. فرکب بغلة و أخذ خادماً من أتباعه، و لم یزل مستخفياً إلى أن ألقى نفسه فی مدینة وان، و هی أول معاملة الأروام. فلما دخلها اطمأن خاطره و أمن و سار إلى أن دخل إلى مدینة آمد». محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰) در اشاره به میرمخدوم شریفی و علت مهاجرت او از ایران به مآهله ای اشاره کرده و گفته که پس از آن میرمخدوم از ایران اخراج شده است (و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسماعیل ثانی و مآهله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سیم مآهله از ایران مشهور است همو، لوامع صاحبقرانی (قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۴)، ج ۱، ص ۵۷۰). طبیعی است که گزارش میرمخدوم شریفی از این ماجرا متفاوت باشد (النواقض، برگ ۱۱۲ الف-ب). میرمخدوم شریفی در جایی از النواقض (برگ ۱۶۰ ب) در اشاره به جگونگی فرار خود از ایران می نویسد:

«... لما مات شاه اسماعیل خلصنی ولی سلطان حاکم شیراز من الحیس و خلی سبیلی، فهربت و اختفیت، فسمعت ان افضل التركة الاصفهانی و میرزا سلمان الوزير الاصفهانی و میرزا محمد الشیرازی المتطبب الذین عرفتهم قالوا لآمرآء قزلباش (در نسخه به خطا قریش) ان هذا قسیس السنة و الجماعة و لو نجی لافسد و شوش علینا، فلیس لک اهم من امره فعین الأمرآء لتجسسی رجلا من کبار الکفار و المنافقین الغالی اللعان من اسمہ مولی ترکمان، فوجدنی بعد ان خرب بیوتاً کثیرة فی قزوین و اربکینی بعد العصر فی قلب الشتاء علی بغلة ذات رحل و هو راكب خلفی و معنا جم غفیر من غلاة الرفضة و راسی مع رجلی مکشفة و لیس علی جسدی سوی قمیص و ازار و کل لحظه یحدد الکافر المزبور تهدیده ایای بالقتل و الاحراق. فقلت له: و کیف یجوز قتل مثلی افرض انی سنی فهل یجوز قتل السنی؟ قال: قد اخبرتنا الثلاثة المذكورون بنصبک، فافتنی افضل التركة بقتلک، قلت: لعن الله الناصبی و من لم یکن قلبه مالياً من محبة الائمة الطاهیرین ... أكثر الجامعه الذین کانوا معنا و قالوا له اما تعلم

۱. حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۲، ص ۵۲-۵۳.

ان هذا الرجل ابن فلان و سبط فلان و فلان فيكفي هذا التعزير و الالهانة هو يموت من هذا البرد و الغم / ۱۶۰ ب / و من شده الالم فلا يجوز ان تلقى عليا جده بدمه فاخر قتلى و فعل الله تعالى ما يشاء كما مر مجمله في أول الكتاب و الغرض انهم قرروا على العوام اني ناصبي و العباد بالله، فكان ينبغى لي ابراء ذمتي فابريت و تركتهم في خوضهم يلعبون و من يعتقد في ذلك فلعهن الله و ملائكته اجمعون».

خواجه محمد افضل الدين ترکه که مير مخدوم در اثنای کتاب النواقض (برگ های ۷۹ ب، ۹۸ ب، ۱۲۵ الف، ۱۳۳ ب) بارها از او نام برده و به روابط خوب خود با او اشاره کرده، از عالمان اصفهانی بوده که بعد از فراگیری دانش های متداول عقلی و نقلی در اصفهان به اردوی شاه طهماسب پیوست و به همراه مير علاء ملک مرعشی به مقام صدر رسید و در قزوین مجلس درس داشته است. در زمان شاه اسماعیل دوم نیز احتمالا به دلیل تسنن مورد توجه قرار گرفت و از زمره مجلسیان او بود. بعد از مرگ اسماعیل دوم به اصفهان بازگشت و به امر قضاوت که خاندان ترکه در اصفهان به نحو سنتی عهده دار آن بود، پرداخت اما به سبب دشواری ها که برای او پیش آمد به مشهد مهاجرت کرد و در همانجا در سال ۱۵۸۳/۹۹۱ - ۱۵۸۴ درگذشت (برای شرح حال وی بنگرید به: اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۵۵؛ محمد شفیع حسینی عاملی، محافل المومنین، ص ۲۵۹-۲۶۴؛ استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۹۰، پاورقی ۴).

بورینی در ادامه گزارش خود، اطلاعاتی درباره مناصبی که مير مخدوم شریفی در دولت عثمانی، متصدی بوده، آورده است. علت شهرت اصلی مير مخدوم شریفی در این دوره از زندگی خود، نگارش کتابی به نام النواقض لبنيان الروافض یا الرد على الروافض است. بخش عمده ای از این اثر به منازعات کلامی کهنی که میان شیعه و اهل سنت جریان داشته می پردازد اما در مواردی نیز مير مخدوم شریفی به حوادث تاریخی عصر شاه اسماعیل دوم پرداخته که برای شناخت این دوره، جالب توجه است. نسخه های خطی متعددی از این کتاب موجود است. به عنوان مثال می توان از نسخه های رامپور، ج ۱، ص ۳۲۳؛ برلین، ۲۱۳۶؛ لیدن ۲۰۷۶؛ ایندیا آفیس ۲۱۵۷؛ دانشگاه پرینستون (مجموعه یهودا ۲۶۲۹) و کوپریلی، ج ۲، ص ۴۸۹ نام برد. برای گزارشی از نسخه های مختلف این کتاب بنگرید به ابرهارد، ص ۵۶-۶۰؛ استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۴۵. محمد بن عبدالرسول حسینی برزنجی کردی سهروردی نقشبندی (۱۰۴۰-۱۱۰۳)، فقیه شافعی، کتاب النواقض را تلخیص کرده که در چند نسخه خطی از جمله دانشگاه پرینستون (مجموعه یهودا) ۲۶۳۰، کتابخانه ایندیا آفیس ۲۰۵۸ و کتابخانه آیت الله مرعشی ۷۵۲۴ و مرکز احیاء میراث اسلامی ۹۳، رساله دوم مجموعه (فهرست، ج ۱، ص ۱۳۱) موجود است. همانگونه که در آغاز مقاله نیز اشاره شد، مير مخدوم خود نیز تلخیصی از این رساله انجام داده است. استوارت در مقاله منتشر نشده خود درباره مير مخدوم علاوه به ذکر فهرست نسخه های متعدد کتاب النواقض، اشاره کرد که ترجمه فارسی از متن مختصر موجود است. عالمان شیعه چندین ردیه بر کتاب النواقض نگاشته اند که از جمله آنها می توان به مصائب النواصب از قاضی نورالله شوشتری (شهید ۱۰۱۹) تالیف در ۹۹۵ و العذاب الواصب علی الجاحد و

النصاب یا مصائب النواصب تألیف ابوعلی محمد بن اسماعیل حائری (متوفی ۱۲۱۶ ق) اشاره کرد. بنگرید به: محمد تقی دانش پژوه، یک پرده از زندگانی شاه تهماسب صفوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۲۸ (زمستان ۱۳۵۰)، ص ۹۹۵-۹۹۶. کتاب مصائب النواصب قاضی نورالله شوشتری به تازگی با این مشخصات منتشر شده است: الشهد القاضی السید نورالله بن شرف الدین المرعشی الحسینی التستری، مصائب النواصب، تحقیق قیس العطار (قم: دلیل ما ۱۴۲۶). میرزا عبدالله بن عیسی بیگ مشهور به افندی (متوفی ۱۱۳۰) نیز رساله ای به نام تحفه فیروزیه شجاعیه به جهت سده سنیه سلطان حسینیه تألیف کرده که در دو نسخه خطی موجود است (سید احمد حسینی، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰). افندی در این کتاب به رد برخی از مطالب کتاب النواقض نیز توجه نشان داده است.^۱ کثرت نسخه های خطی کتاب میرزا مخدوم نشانگر اهمیت داشتن آن دوران است و ظاهراً بخشی از سیاست های گسترده عثمانی در مشروعیت بخشیدن به منازعات نظامی خود با صفویه است که در آن دوران، برهه اوج منازعات نظامی دو دولت را تشکیل می داده است، هر چند چند دهه قبل دو دولت با امضاء قرار داد آماسیه در ۹۶۲ سعی در حل اختلافات خود داشتند اما عوامل بسیاری وجود داشت که می توانست تنش میان دو دولت را تداوم بخشد.

اهمیت تاریخی کتاب النواقض

کتاب النواقض لبیان الروافض از دیدگاه تاریخی از دو جنبه دارای اهمیت است.^۲ نخست برای بررسی تحول و تکوین ادبیات جدلی شیعه و اهل سنت و دیگر برای مطالعه عصر شاه اسماعیل دوم، به دلیل اطلاعات تاریخی که از عصر شاه اسماعیل دوم صفوی در بردارد. پرداختن به موضوع اول از حوصله این نوشتار خارج است و تنها اشاره وار باید اشاره کرد که این اثر یکی از رديه های مورد توجه در این دوره بوده و اندکی بعد از تألیف آن، عبدالرسول برزنجی، تلخیصی از آن که حاوی خرده گیری های میر مخدوم شریفی بر شیعه بود، تألیف کرده که به دلیل اختصار، تداول بیشتری نسبت به اصل اثر یافته است.

جنبه دوم اهمیت کتاب النواقض برای مطالعه تحولات دینی دوره صفویه به نحو عام و تحولات

۱. برای گزارش تفصیلی از محتوی رساله تحفه فیروزیه بنگرید به: رسول جعفریان، تاریخ مذهب، فرهنگ و کتاب در دوره صفوی: گزارش تفصیلی کتاب تحفه فیروزیه شجاعیه میرزا عبدالله اصفهانی افندی، در همو، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۱۳-۴۸۱.

۲. برای بحثی عام از کتاب النواقض و برخی نکات با اهمیت آن بنگرید به:

Elke Eberhard, Osmanische Polemik gegen die safawiden im 16. Jahrhundert nach arabischen Handschriften (Klaus Schwarz Verlag, Freiburg im Breisgau, 1970), pp.180-190; Rosemary Stanfield-Johnson, Mirza Makhdum Sharifi: A 16th century Sunni Sadr at the Safavid Court, Ph. Diss, New York University 1993, U. M. I, Ann Arbor, MI 48106, pp.45-57.

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

دوره شاه اسماعیل دوم به نحو خاص مورد توجه است. آنچه که بر اهمیت گزارش های میر مخدوم شریفی می افزاید، حضور وی در بطن این تحولات است. کتاب النواقض لبنیان الروافض بنا بر تصریح میر مخدوم شریفی در ۹۸۷ تألیف شده (برگ ۱۰ الف) و به سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳ ق/ ۱۵۷۴-۱۵۹۳ م) تقدیم شده است.^۱ یک نکته جالب توجه دیگر از کتاب النواقض که نشان از آشنایی میرمخدوم شریفی با دانش نجوم دارد، پیش گویی وی درباره سقوط صفویه است (بشاره قد اطلعت بتوفیق الله علی امارتین لسزوال الرفض و البدعة... النواقض، برگ ۱۳۱ ب-۱۳۵ ب) پیش گویی میر مخدوم آن بوده که دولت صفویه در ۹۸۹ (النواقض، برگ ۱۳۲ ب) سقوط خواهد کرد. در ضمن همین بحث، میر مخدوم به مجموعه ای در اعتقادات به خط شیخ صفی الدین اردبیلی اشاره کرده (النواقض، برگ ۱۳۳ الف) که در بیان اعتقادات اهل سنت و جماعت است. گفتنی است که میر مخدوم در هیچ جای رساله، سخنی درباره عدم سیادت صفویان به میان نیامده است.

میر مخدوم در اشاره ای کوتاه به رواج تشیع در ایران اشاره کرده (ان کثیرا من اهل العجم بل من سائر البلاد قد ضلوا ضلالا بعيدا و انحرفوا عن قبلة الاستقامة ... برگ ۳ الف)^۲ و می نویسد زمانی که در ایران ساکن بوده به فکر نگارش رساله ای در تبیین عقاید اهل سنت و جماعت و نادرستی عقاید شیعیان افتاده بود و در صورت صحت گفته شریفی، بخشی از این رساله را که به احتمال قوی در اواخر دوره شاه طهماسب (متوفی ۹۸۴) تألیف کرده است. اصرار مادر میر مخدوم برای انجام سفر حج مانع از اتمام کتاب شده و او بعد از فرار به دیار عثمانی، با نگارش النواقض خواسته خود را عملی کرده است. میرمخدوم در این بخش اطلاعات جالبی از شرح حال خود در هنگام رسیدن به عثمانی ارائه کرده است.

«... و لما رأیت الا علی هذا عزمتم علی تألیف رساله مشتملة علی ما تمیل الطبايع المستقیمة الی مذهب السنة و الجماعة و تنفرها عن طریق الرفض و البدعة و النهایة فاذا ذکر فیها ما ینفعنی یوم لا

۱. میرمخدوم (النواقض، برگ ۲ الف) این گونه از سلطان مراد عثمانی یاد کرده است: «إمام الاسلام و أمير المؤمنین و هو السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر السلطان مراد خان خلد الله عمره و دولته بالعیش الجمیل ثم بعد العمر الطویل یصبحه ثواباً عظیماً و اجراً جزیلاً».

تا نور آفتاب دهد روشنی بروز
رخشید باد کوکب سلطان مراد خان
تا شب قمرین تیرگی و ظلمتست
باد خصمش سیاه بخت و سیه روز بی نشان

برای شرح حال سلطان مراد سوم بنگرید به: نجم الدین محمد بن محمد الغزی، لطف السمر و قطف الثمر، ج ۲، ص ۶۴۸-۶۵۱؛

Stanford J. Shaw, *History of the Ottoman Emoire and Modern Turkey*, Volume I: *Empire of the Gazis: The Rise and Decline of the Ottoman Empire, 1280-1808* (London, Cambridge University Press, 1985), pp. 179-184; EI2, "Murad III", by A. H. De Groot, VII: 595-597.

۲. برای گزارشی از اهل سنت در دوره صفویه در ایران، خاصه دوره شاه طهماسب اول بنگرید به: Rosemary Stanfield-Johnson, *Sunni Survival in Safavid Iran: Anti-Sunni Activities during the Reign of Tahmasp I*, *Iranian Studies* 27 (1994), pp. 123-33.

ینفع مال و لا بنون و اشتری ما یرد علی من هؤلاء الظلمة بذخر الآخرة و لست بمغبون، فلم اخف الا ممن بيده كل الأمور فشرعت فيه و كتبت بعضا من السطور و كنت عازما بان لا اصرف اوقاتى الا فيه و اشتغل عما ینافیہ فیفعل الله ما یرید فقد وجد فی قلب والدتی عزم شدید الی حج / ۴ب / بیت الله الحرام، فما رضیت الا بان اتنی حجر و اكون معها فی الحجر و المقام، فرایت اتباعها فرضا فسافرت معها و الحمد لله علی حصول رضاء بها.

فلما رجعت و ذهبت أعباء السفر قد خطر بیالی خطر و اخذت بتتیم رسالتی زاد آخرتی فما زدت علی السطور المسطورة الا سطیرات حتی خرج من السجن و جلس علی سریر السلطنة من قوی اسلامه و ایمانه و ضعف عقله و جناته كان فی الدین الحق صلیبا متعصبا و لكن لم یکن قلبه قویا متصلبا فجعل نفسه و ايانا معرض الآفات، فنزلت به و بنا لهذا انواع البلیات اذ كنت مرشدا له و ینبغی ان لا اشتکی الا منه اذ هو من سوء تدبیره و من طرائف جنبه انه من شدة خوفه حبسني بأشد العذاب لیظنوه رافضیا، فلم ینتج جنبه هذا الا فناؤه و ابتلائی و كان ذلك حتما مقضیا و قد بسطت تفصیل الحال فی الرسالة التي سميتها بالیسر بعد العسر و زینتها باسم افتخار / ۵الف / ارباب السداد زین العلماء فخر الفضلاء، مرجع الاکابر و الفضلاء و العظماء محیی مراسم القدماء من الفقهاء و الحكماء مولانا سعدي چلبی الشهير بخواجه افندی معلم الحضرة العلیة الخاقانية السليمانية العثمانية المرادية خلدت و ابدت مادام القمر مدرک الشمس

فقد الله تعالى قتل هذا الذي كان عن التفويض بعيدا، فاخرجني توکلی علی الله تعالى من الحبس المسطور بعد ان كنت فيه زمانا مديدا و عذبوني لدين الاسلام و الملة الحنفيه عذابا شديدا فلما فرغت خواص الرفضة و اكثر عوامهم من التقيد بيوم مات مليل إمامهم طلبوني و لحوا في طلبی حتى وجدوني فهموا بقتلی و قد منعتم خير مطاعة من ذلك فلم یجدوا من طاعتها بلا فاخروا قتلی و جددوا علی حبسی اشد من الأول موکلين علی طائفة غليظة.

و قوما لدوا و نهبوا كل كتبي الموروثة من سيد المحققين جدي السيد شريف الجرجاني^۱ و سائر املاکی و اموالی فلم یبقوا الی منها صاعا و لا مدا و بعد اللتيا و التي اتجاني الله تعالى منها ببركة ارواح الخلفاء الراشدين و الصحابة المرضيين بحيث تحيرت افهام العقلاء و عقول الناظرين، فهربت من بلادهم فی البرودة الشديدة مع حمی الربیع المدیده كما ستعرف تفصیله فی الكشف فما شعرت الا بان دخلت شهرزول (شهرزور) و هی / ۵ب / ابتداء الممالک الاسلامیة العثمانیة من جهة الشرق و كانت هذه النجاة من خوارق العادة العظيمة فهي من جملة کرامات الخلفاء الراشدين و امراء المؤمنین، فامکننی فی تلك اللخظة و إليها ذو حشمة و الاعتلاء امیر الامراء محمود پاشا ابن احمد پاشا حتى انقطعت الحمی و

۱. برای گزارشی از اهمیت و آثار شریف جرجانی بنگرید به: مهدی شکیبانی و رضا پورجوادی، کتابشناسی میر سید شریف جرجانی (گرگانی)، معارف، دوره نوزدهم، شماره ۳ (آذر - اسفند ۱۳۸۱)، ص ۱۳۴-۱۹۲.

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

الخط المرض و کاد ان يتبدل بالصحة الكاملة^۱.

و كان قد عرض أيام وصولي إليها إلى باب السعادة هجرتي و مصائبی و مرضی و نوائبی فاقتضت الرحمة السلطانية و الحمية الخاقانية المسارعة الى تبديل عسرى باليسر و ذلي بالعز و لذلك صدر الامر المطاع بان يرسلني ذو الحشمة المزبور الى سرير الخلافة السليمانية بالاستعجال فاتبع الامر و اتبعناه و قد سافرت اليوم الثالث من زوال الحمى مشتاقاً الى تقبيل العتبة المرادية و اتفق لي بقرب المقصد في بعض المنازل شرف ملاقاته حضرة الوزير الثالث المصطفى [مصطفى پاشا (متوفى ۱۵۷۸/۹۸۶)] الذي اصطفاه خليفة الزمان بفتح الممالك الاسلامية و اعطى بيده أزمة امور البريا الزعامية ذی الراى الغالب على الآراء الاتیة منکسر رايات العساكر الخائبة شكر الله مساعيه و صبر اعماله مبرورة و نصره باقبال سلطاننا و جعل عساكره منصوره / ۶الف /. وبالجملة فاوصلني المذكور باذن الله تعالى قبل تمام شهر، فشرفتي و له الحمد بالوصول إلى قبة الاسلام العظمی التي يتفاخر سكانها بأهلها بلدة طيبة و رب غفور اقليم واسع و سلطان شکور اذا رايت ثم رايت نعيما و ملکا کبیرا و ما تدری ای نعيم و ای ملک هی تبارک الخالق و تعالی فنزلني فی جنة بيته الذي فی سماء الرحمة شمسی و فی فلک الاحسان قمری البدر المنیر لاوح الفصاحة و الکمال و الامیر الکبیر فی ملک الشوكة و الجلال انیس الدولة العثمانية جلیس الحضرة الخاقانية الذي ورث سيف الله خالدا اسكنه الله تعالی فی الجنة العلیا خالدا احمد پاشا الشهر شمسی پاشا^۲ لما كان قد و فی الی البلد الطیب المزبور بوسيلة ابنه و قره عينه الغازی المنصور امیر الامراء بالطالع المسعود المسمى بصفة فعله المحمود فبعد ان ترفهت فیها علی غاية السعة و تبدلت ریاضتی بالراحة.

و كان فی العلم الازلی القديم ان يتوارد علی عنايات الوهاب الکريم انتهت درجة طالعی الی برج السعادة الا تم فابتدأت بملاقاته / ۶ب / الاصف الاعظم دستور العالم ینتمی النبی الخاتم محمد پاشا الوزير الاعظم^۳ فرايته خیرا کاملا و حبرا عالما ذو سعادة و حشمة انست شوکتته کبار السلاطین السابقه

۱. محمود پاشا که در زمان سلطان سلیمان به مقام وزارت رسید و از آغاز دوران سلطنت مراد سوم تا زمان مرگش در نوزدهم شعبان ۹۸۷/ ۱۱ اکتبر ۱۵۷۹ مقام صدارت عظمی را برعهده داشت.
۲. احمد پاشا مشهور به شمسی احمد پاشا از رجال سیاسی مشهور عثمانی است. آنها ادعا داشته اند که از نسل خالد بن ولید هستند، همانند خاندان خالدی که در ایران بودند (عبدالکریم بن محمد السمعانی، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی (بیروت: دار الجنان، ۱۴۰۸/۱۹۸۸)، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۱۲). گزارشی از قتل عام خاندان خالدی قزوین در اوان قدرت صفویه و به دست شاه اسماعیل در دست است. بعد از قدرت گیری آل عثمان این خاندان که امارت ولایت قسطنطنیه را در اختیار داشتند با این شرط که امارت آن ولایت در اختیار آنها باشد، به خدمت عثمانیها درآمدند. احمد پاشا نیز تمام عمر خود را به خدمت سلاطین عثمانی صرف نموده و در دوران سلطنت سلیمان قانونی (متوفی ۹۷۴ق) امارت دمشق را برعهده گرفت. بعد از مدتی طولانی از امارت دمشق عزل شد و به امارت سیواس منصوب شد. بعد ها نیز به مصاحبت سلطان سلیم سوم و سلطان مراد سوم درآمد و در روزگار همو در قسطنطنیه درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. برای شرح حال وی بنگرید به: حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۹۰.
۳. وی ازون محمد صوقلو، وزیر اعظم سلطان سلیمان قانونی و وزیر اعظم سلطان مراد سوم از آغاز حکومت او تا به

و ذهبت بسطوته اجلة الخواقین اللاحقة انما يعرف علو سلطانه من يعرف علو مکانه خلد الله ظلالة بین الانام و تبدت میامن وزارته لحفظ الاسلام فانه خجلنی بتوفیر الحماية و المرحمة و قصر لسان شکری من شکر نعمه حشره الله تعالی مع أصحاب المیمنة و رأیت سائر الوزراء کسائر الاقطاب الاربعة بهم یقوم الربع المسکون و لم یوجد من یعدلهم فی کثیر من القرون و عجزت عن ادراک امثالهم العیون. ثم زادت سعادتی و علت درجتی بخدمتی حضرة علامة الدوران و فهامة الزمان، زین الاقطار، فخر الاعصار، معلم من اعطی فی الدنیا السلطنة العظمی و فی الآخرة الدرجة العلیا و قد اشیر الی اسمه الشریف ثم بخدمة حضرة من خصه الله تعالی بالطبع الوقاد و الفهم النقاد، مفتی الثقلین و ثالث الإمامین، المفتی الاعظم، مولانا الشهیر بقاضی زاده^۱، زاده الله العلم و السعادة، فانما وجدته کما ذکرته، فتوجهت الی الحضرة العلیة المطاعة العلامیة الفهامیة مولانا / الف / محمد الشهیر بجوی زاده، القاضی بمعسکر روم ایلی، فضیفنی و قد کان فی مجلس ضیافته و افادته جمع من خلص أعاظم العلماء و کیف لا یكون کذلک و بابه مرجع كافة الفضلاء و قد وقعت مسئلة فی البین ذکرتها فی الانموزج الذی الفته فی اسبوع بقبة الاسلام المزبوره و قد افاد المولی المشار الی اسمه الشریف افادات تضاهی تحقیقات حکماء المتألهین و الفقهاء المتشرعین ثم الی الحضرة العالیة العلامیة المطاعیة مولانا محمد المشتهر بستان زاده افندی القاضی بمعسکر آتاتولی^۲ و لما کان اشتغاله فی امر القضاء کثیراً ما اتفق لی شرف المباحثه بحضرتة ولكن صحبته المفیضة دلت علی علو شأنه و سمو مکانه و قد سمعت أيضاً من اتق به علی علو شأنه فی المطالب الیقینیة و سمو مکانه فی المعارف الدینیة.

هنگام مرگ خود در ۱۹ شعبان ۱۱/۹۸۷ اکتبر ۱۵۷۹ بوده است.

۱. فرد مورد اشاره شریفی، احمد قاضی زاده بن محمود است که از ۱۵۷۷/۹۸۵ تا زمان مرگش در ۱۵۸۰/۹۸۸ مفتی اعظم استانبول بوده است. برای شرح حال وی بنگرید به: نوعی زاده عطائی، حدائق الحقائق فی تکلمة الشقائق، ص ۲۵۹-۲۶۱. خاندان قاضی زاده نقش مهمی در ساختار دینی دولت عثمانی داشته اند. فرد مورد اشاره میرمخدوم، احمد بن محمد قاضی زاده است که نخست قضاء حلب را برعهده داشت و سرانجام بعد از حامد افندی در ۱۵۷۷/۹۸۵، مفتی استانبول شد و تا هنگام مرگ در پنجم ربیع الاول ۱۵۸۰/۹۸۸ عهده دار این مقام بود. برای شرح حال وی بنگرید به: نجم الدین الغزی، الکواکب السائرة بأعیان المئة العاشرة، حقه و ضبط نصح جبرائیل سلیمان جبور (بیروت: دار الافاق الجدیة، ۱۹۷۹)، ج ۳، ص ۱۰۹. برای بحثی عام از اهمیت خاندان قاضی زاده بنگرید به:

M. C. Zilfi, The Kadizadelis: discordant revivalism in seventeenth-century Istanbul, Journal of Near Eastern Studies, 45, 1986 pp.251-269; Semiramis †avuçoÊlu, The Kadizadeli Movement: An Attempt of jeriat-minded Reform in the Ottoman Empire, PhD dissertation, Princeton University, 1990.

۲. محمد بن مصطفی بستان زاده، از عالمان مشهور عثمانی است. پدرش مصطفی بن بستان قاضی شام بود و سرانجام به مقام قضاء مصر رسید. فرزند وی که میر مخدوم از او یاد کرده نیز از جمله عالمان مشهور عثمانی بوده است. وی در ۱۰۰۶ درگذشت. برای شرح حال وی بنگرید به: نجم الدین محمد بن محمد الغزی، لطف السمر و قطف الثمر، حقه محمود الشیخ (دمشق، بی تا)، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۶؛ نوعی زاده عطائی، حدائق الحقائق فی تکلمة الشقائق، ص ۴۱۰-۴۱۳. برای شرح حال برادر محمد، یعنی مصطفی بن بستان بنگرید به: غزی، همان، ج ۲، ص ۶۵۹-۶۶۰.

ثم اتفق لى عز ملافاة الحضرات العاليات الساميات الذين رزقهم الله تعالى علماً نافعاً و نوراً ساطعاً و فضلاً كاملاً و حلماً شاملاً و خلقاً كريماً و شاناً عظيماً و هم القضاة المتقاعدون عن قضاء العسكر المظفر المنصور و سائر الموالى العظام / ٧ب / الفقهاء العلماء البحور و لا سيما من يتولى اليوم امر نقابة الاشراف الفاطميين و السادات العلويين بعد القضاء بمعسكر آنا تولى لازال مؤيداً من باطن جديده النبى و الولى صلى الله على محمد النبى الامى و على سائر آله و أصحابه ذوى القدر العلى و البرهان الجلى، و ان اردت اليوم تفصيل العلماء الذين استظلوا اليوم بظل الله فى الارضين قطب العالم و امام الدين الذى لم تأت بمثله ام الدنيا فى الشوكة و العدالة و التقوى.

و قد اشرت الى القابه السمياء فعليك بقواعدنا المرادية المؤلفة فى الاصول و الفقه و طبقات العلماء و تواريخ الفقهاء و ان كانت مدائحهم اكثر من ان تحويها هذه الصحائف و هم اجل من ان يكونوا ممدوحى مثلى و انى ذرة حقيرة و هم الشمس الناظرة و لعمرى لا يزداد بمدح القطرة الصغيرة اقدار البحار الزاخره فرأيت منهم ما يلىق بشأنهم من المروة و المرحمة و الانصاف و ترك الحسد و الحقد و الاعتساف و من جادل الحق و كابرنا بالباطل لم يكن من الذين فيهم طائل بل انما هو معروف بالجهل و العناد و الخروج عن دائرة العقل و السداد و لم يكن هذا اول قارورة كسرت فى الاسلام بل كان ذلك فى كل زمان طورا خسه الانام لكل فاضل جاهل / ٨الف / و لكل ذكى بليد و لكل فرعون موسى و لكل حسين يزيد.

فستلت خاطرى بان عداوة الخبيث للمرء علامة طيب ذاته و بغض الخسيس للشخص امارة علو صفاته الجهلة اعداء العلماء مثل شريف و الفسقة اضداد الصلحاء كلام لطيف و بالجملة لو صار كل شعر بى لسانا و حمدت الله بكل لسان لما اديت بعد شكر هذه النعمة التى من بها على الكريم المنان و هى الخلاص عن محن تلك الظلمة الكفرة و الاختصاص بمراحم هولاء الكرام البررة فرأيت بعد الشدائد و الاعسار انواع اليسر و الايسار و وقعت فى جنة عالية عقيب انصارت عظامى بالية و ارتقيت على اعلى مدارج الواصلين من ادنى دكات الغافلين و اجل النعم و اكملها و اعظمها و اتمها مطالعة الجمال الذى يخبر عن الجمال الازلى و برهانه فى عالم الحقيقة و العرفان جلى.

و كانت هذه غاية مرادى و عليها يوم القيامة اعتمادى و استنادى و هل هذا الا بيمين من مراحم من أوقرت له معظمات العنايات الابدية و مهدت له وسائل الفيوض السرمدية آصف الاعظم الذى مر اسمه الشريف فى آخر الخطبة خلد الله تعالى ظلاله الى يوم القرار و رزقه اكمل السعادات و اتم الاعمار ثم يكون يوم الميعاد مع النبيين و الصالحين و الابرار جزاء / ٨ب / لما انساني تلك الشدائد بكثير المراحم و لم يدع ان يشمت بى ارفاض الاعاجم بالغ فى توقيرى و تعظيمى و جد فى اعزائى و تكريمى، عرض اولاً على خدام الحضرة الخاقانية فرارى من اعداء الدين و قرارى فى ظل شوكة امير المؤمنين، فما مكنت حتى صدر الامر المطاع المبتع فى الاقطاع بان اتوجه الى باب المراد و مظاف أهل السداد بقية الاسلام القسطنطينية، فاستعجلت لتحصيل تلك الدولة البهية و المرتبة العلية و ما مضت على وصولى اليها ايام الا و قد عرض لى فى كل يوم سستين درهماً عثمانياً على شرط

المدرسة الشريفة السليمانية فتصدق على بها من اوتراق المرحوم سنان افندی القاضى بمعسكر آتاتولى و كان هذا تعظيماً عظيماً ثم جعله درجة فاخرجنى منها الى فتوى كل دياربكر و قضاء آمد و تدريس المدرسة الخسروية بها و قد زاد على ذلك بما لا يعد ولا يحصى منها و لتنشيط خاطرى يوعدننى احسانات اعلى منها و اجل.

و انما فعل هذه خالصاً لوجه الله سبحانه و تعالى مستشفعاً عن جدى المصطفى صلى الله عليه و سلم و على آله و أصحابه أصحاب العز و العلى عالماً بقوله عز و على: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [الشورى: ٢٣] / ٩ الف /، فاسئل الله تعالى بعد سؤالى إلى خلود الدولة القاهرة الباقية المرادية و ابود السلطنة السليمانية الكريمة الجوادية ان يجزيه عنا احسن الجزاء و يوصله إلى غاية ما يتمناه فى الدين و الدنيا و يدميه وزيراً اعظماً و نائباً اكرماً ما دامت الخلافة تكون مفوضة إلى سلطاننا الاعظم خليفة الرسول الاكرم يعنى تدوم دولته و شوكته دوام العالم و يتصل بالدوامين بقاء من فاق أهل عصره بالعلم و الحلم و الكرم استاد فخر خواقين بنى آدم وارث امداداتهم فى المعنى من صاحب القبل الا قوم منعماً ظاهراً و باطناً بانواع النعم.

و قد اشير مرتين إليه فى المقدم ثم لما جلست على مسند الراحة و كسرت لى و سائدت الاستراحة عزمت ان ارجع إلى ما كنت بصدده من هدم بنبان الرفض و العناد و تعمير قصور السنة و السداد و لكنى رايت انى لو اشتغلت بهذه حق الاشتغال لقبيت امور القضاء و الفتوى مع الاختلال و يصير ذلك سبباً لسخط الله و رسوله و اولى الامر منا و كان فى تركها بالمرّة أيضاً اغراء للرفضة بالخيلات التى تزيد ضلالتهم و تضاعف غوايتهم و اجتهد ان اكتب موجزاً مفيداً و مختصراً سديداً نافعاً فى هذا / ٩ ب / المجال عازماً بان اتم المقصود المعهود بعد كمال فراغ البال بمشبية الاله المتعالى سائلاً من الله تعالى ان يوصل ثوابه الى من حباه الله تعالى بالإمامة العظمى و الى من خصه الله تعالى بالوزارة العجمين و سميته بالنواقض لبنيان الروافض لان كل فصل منه ناقض لظهور الروافض». (برای اطلاع بیشتر از فعاليت های ميرمخدوم بعد از ورود به عثمانى همچنين بنگريد به: النواقض، برگ ١١٤ الف - ١١٥ ب). سعد الدين افندی (خواجه افندی) از عالمان پرفوذ در دربار سلطان مراد سوم بوده است. افندی نیز از عالمان سنى ايرانى مهاجر به عثمانى بوده است. حسن بن محمد بورينى (تراجم الاعيان، ج ٢، ص ٤٩-٥٠) و ابوالوفاء بن عمر بن عبدالوهاب عرضى (متوفى ١٠٧١؛ معادن الذهب فى الأعيان المشرفه بهم حلب، دراسه و تحقيق عبدالله الغزالى (كويت: دار العروبه، ١٩٨٧)، ص ٤٧) اشاره کرده اند كه سعد الدين افندی، معلم مراد بوده است. سعد الدين افندی در ربيع الثانى ١٠٠٨ / نوامبر ١٥٩٩ درگذشت. پدر سعد الدين افندی، حسن جان تبريزى از عالمان ايرانى سنى بوده كه بعد از فتح تبريز توسط سلطان سليم اول، به همراه او به قسطنطنيه سفر کرده است. فرزند سعد الدين افندی، اسعد افندی به نوشته بورينى (تراجم الاعيان، ج ٢، ص ٥٠) در تاريخ ١٠٠٨ كه بورينى شرح حال وى را مى نوشته، قاضى قسطنطنيه بوده است. برای شرح حال اين خاندان ايرانى مهاجر به عثمانى بنگريد به: بورينى، تراجم الاعيان، ج ٢، ص ٤٩-٥١؛ عرضى، همان، ص ٤٧-٥١، ١٠٠-١٠١. بورينى

(همان، ج ۲، ص ۵۳) در شرح حال میر مخدوم نیز اشاره کرده که وی بعد از ورود به عثمانی به نزد مفتی سلطان مراد سوم، یعنی سعد الدین افندی فرزند حسن جان تبریزی رفته و همو به حمایت از میرمخدوم پرداخته است.

آگاهی های میرزا مخدوم از مباحث دینی میان عالمان صفوی

سراسر دوران صفویه، شاهد طرح مباحث مهم و مناقشه برانگیز در سنت دینی هستیم. از کهنترین این مباحث، دو موضوع مهم نماز جمعه و تغییر قبله است که موضوع نخست در سراسر دوره صفویه محل بحث و جدل بوده و نگارش رساله های مختلف درباره آن تا آخرین روزهای حکومت صفویه و سقوط آنها در جریان بوده که از جمله آنها می توان به رساله سماهیچی و دهخوارقانی (برقع لامع فی دفع المانع) اشاره کرد. مسله از آنجایی آغاز شده که در ربیع الاول ۹۶۲ شهید ثانی رساله در باب وجوب تعیینی نماز جمعه نگاشت. از فحوای رساله به وضوح می توان دریافت که شهید رساله را در که در آن سالها منازعات مهم و جدی میان صفویه و عثمانی در جریان بوده، برای کاستن از برخی منازعات عقیدتی دو دولت که با بهره گیری از موقعیت خود به عنوان عالمی دینی که نوعی مرجعیت شیعه را به دست آورده، تألیف کرده است. با این حال رساله خود به سرعت موضوع جدلی مهمی در سنت شیعه شد و منازعات جدیدی را آفرید که شرحی از برخی لایه های این گونه منازعات در ساختار درونی علما عصر صفویه را در رساله خواندی فیض کاشانی یعنی الشهاب الثاقب می توان دید. میر مخدوم از دو مسئله ترک نماز جمعه (الف-۱۰۶ الف) و تغییر قبله (الف-۱۱۱ ب) به تفصیل بحث کرده است. شهید ثانی (متوفی ۹۶۵) در ضمن شرح حال خود نگاشت خویش بدون اشاره به نام کرکی از تغییر قبله توسط او انتقاد کرده و نماز را به جهتی که خود درست می دانسته به جا آورده است (بنگرید به: علی بن محمد العالمی، الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۱). حسین بن عبدالصمد حارثی نیز در رساله ای به نام تحفه أهل ایمان فی قبله عراق العجم و الخرسان از نظر کرکی انتقاد کرده است.^۱

ظهور صفویه و میدان یافتن بیشتر فقیهان شیعه، زمینه را برای برخی از فقیهان شیعه فراهم کرد تا از مفهومی موسع تر از اختیارات فقیه سخن بگویند. محقق کرکی که خود از پیشگامان مهاجران

۱. برای گزارشی از این رساله بنگرید به: حر عاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۷۵؛ افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۱. برای تفصیل بحث بنگرید به: رسول جعفریان، دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی (قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۱ش/۱۴۲۳)، ص ۵۹-۶۶، ۷۰-۷۱، ۷۲، ۱۰۳-۱۸۱. حسین بن عبدالصمد در رساله العقد الحسینی به تفصیل از این مسائل سخن گفته و در رساله ای جداگانه به مسئله تغییر قبله پرداخته است. رساله العقد الحسینی به کوشش سید محمد حسین روحانی رود سری در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان (قم ۱۳۷۸ش/۱۴۱۹)، ج ۱۰، ص ۱۹۶-۲۲۲ منتشر شده است. همچنین بنگرید به: ابی صعب، ۲۰۰۴، ص ۲۰-۲۲، ۳۷-۳۹ برای بحث از این مسائل بنگرید به: شوشتری، مصائب النواصب، ج ۲، ص ۱۸۹-۲۰۹.

عاملی به ایران بود، همکاری نزدیکی با صفویه داشت و در اثر فقهی مهم خود، جامع المقاصد (ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵) به طرح اندیشه وسیعتری از اختیارات فقیه دست یازید. جان کلام استدلال کرکی آن است که بر اساس مبانی کلامی شیعه در غیر مشروع دانستن حکومت های عصر غیبت کبری، تنها حکومتی می تواند بهره ای از درجه ای مشروعیت داشته باشد که از طریق فقهاء تایید شود. هر چند بحث کرکی به این صراحت نیست اما بحث از اختیارات فقهاء و مسئله نیابت آنها بعدها از مسائل مورد بحث جدی میان عالمان اخباری و اصولی شد (استانفلید، ۱۹۹۳، ص ۱۱۹-۱۳۸ به تفصیل از مسئله اجتهاد و نیابت فقهاء بحث کرده است). همچنین در دوره صفویه و ظاهراً برای نخستین بار در نوشته های محقق کرکی است که مفهوم نائب الامام به معنی فقیه جامع شرایط به کار رفته است در حالی که در نگاهش های فقهی قبل از صفویه، نائب الامام به معنی دیگری به کار رفته است و عموماً به معنی منصوبان حکومتی نصب شده توسط خود امام است. میر مخدوم در اشاره به این مسئله می نویسد:

«و من هفواتهم المخبئة قولهم بتعطيل الأحكام الالهية قالوا انما الحكم للإمام او نائبه و النائب عندهم قسمان، النائب الخاص و یریدون به من و لاه الإمام حال حضوره باقلیم او بلد معین و النائب العام و هو الذی بلغ درجة الإجتهد و الإمام غائب و لم يوجد ... أعلم منه فهو قائم مقام الإمام فی کل شیء و لیس لاحد غیر المجتهد المزبور ان یحکم او یفتی بتقیرا و قظیمیر لصغیر او کبیر فی زمان الغیبة و لا قول للمیت عندهم باتفاقهم و ادعی ابن عبدالعال فیہ الشهرة التی قلنا انها فی الحجیة کالإجماع لدهم و زین الدین العاملی^۱ فیہ الإجماع و الإجماع المنقول بخر الواحد فی کتبهم الاصولیة معدود

۱. زین الدین بن علی عاملی مشهور به شهید ثانی (شهادت ۹۶۵) فقیه و عالم نامور عصر صفویه که آثار متعددی در فقه و حدیث تالیف کرده که از همان زمان نگارش در حوزه های علمیه تداول یافته است. مشهور ترین اثر فقهی او اللمعة الدمشقیة است که به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه تداول است. مفصل ترین شرح حال شهید ثانی را بهاء الدین محمد بن علی عودی جزینی در اثری به نام بغیة المرید من الکشف عن احوال الشیخ زین الدین الشهید تالیف کرده است. متن این کتاب باقی نمانده و تنها بخش هایی از آن را نواده شهید ثانی، علی بن محمد عاملی (متوفی ۱۰۳۱ق/۱۶۹۱-۱۹۶۲) در ضمن کتاب الدر المنثور من المؤلفات و غیر المؤلفات (ج ۲، ص ۱۵۰-۱۹۸) نقل کرده است. افندی (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۷۲-۳۷۴) نیز شرح حال شهید ثانی را به کتاب بغیة المرید به نقل از الدر المنثور نقل کرده است. برای گزارش تفصیلی از حیات شهید ثانی و تاثیر او بر فقه شیعه بنگرید به: محمد بن حسن الحر العاملی، أمل الامل، ج ۱، ص ۸۵-۹۱؛ افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۶۵-۳۸۶؛ همو، تعلیقه امل الامل، ص ۴۹-۵۳؛ جعفر المهاجر، ستة فقهاء ابطال، ص ۱۳۱-۱۸۶؛ علی مروه، تاریخ جباع: ماضیها و حاضرها (بیروت: دار الاندلس، ۱۳۷۸/۱۹۶۷)، ص ۴۳-۷۰.

Devin J. Stewart, Islamic Legal Orthodoxy: Twelver Shiite Response to the Sunni Legal System (The University of Utah Press, salt Lake City, 1998), pp.86-92; idem, Husayn b. Abd al-samad al-Amilis Treaties for Sultan Suleiman and Shii Shafii Legal Tradition, Islamic Law and Society 4 (1997), pp.156-99; idem, The Genesis of the Akhbari Revival, in: Safavid Iran and Her Neighbors, ed., Michel Mazzaoui (Salt Lake City: University of Utah Press, 2003),

من الحجج الشرعية صرح ابن المطهر فى نهاية و غيره فى غيرها بذلك، فاستمع الى من ينجز هذه. فقد اشترطوا لتحقيق الاجتهاد و العلم بالرواق كلهم للتفرقة بين صحيح الحديث و ضعيفه المتوقف عليه ظهور الأحكام الشرعية و ليس فى كتب رجالهم الموجودة إلا حال بعض منهم و كيف اندرج الكل و ان كانوا اقل القليل فى الموجز المزبور؟ فيقولون هذا يتوقف على حضور كبير العلامة أى ابن المطهر و هو معدوم كما عرفت فى الفصل السابق، فامتنع المجتهد المستجمع لجميع الشروط / ٩٢ الف / و الأوصاف و الإمام مختف خلف جبل قاف، انما انتج ذلك تعطيل الشريعة و اختلال الملة لدى من عنده الأنصاف.

فلما أوقعتهم بهذا الايراد أيضا فى الخصوصية يرجعون الى قواعدهم المقررة و هى العناد و الجدل أو عدم التدبر فيما يقولون فيقال فى جواب ذلك لا يلزم الاطلاع على تمام الصحيح و الضعيف من الأصول الاربعة بل كان امر وجدنا فيه حديثاً صحيحاً عملنا به و ما لم نجد فيه علمنا بالأصل، فخاطب بعض كبرائهم الذى كان بينى و بينه محبة و صداقة دنيوية، فقلت له: و اذا قد سهل الاجتهاد مع انه هى خلاف المشهور اذ قد صرح علماء كم بان الاجتهاد يحصل بتحصيل قدر يعيد به من علم الصرف و النحو و اللغة و الكلام و المنطق و اصول الفقه و الحديث و الرجال و التفسير و الحديث و لا يلزم فى حصول القدر المعتد به معرفة مطولا فى كتبها بل يكتفى فى الصرف و النحو بمعرفة المختصرات كالشفافية و الكافية و فى اللغة لا يلزم قراءة كتاب و يكفى حضور قاموس او صحاح مصحح و هكذا فى التفسير و الحديث يكتفى بوجود كنز العرفان الذى هو خزنة الجهالة و الطغيان و احد من اصولهم الاربعة التى لا اصل لها و فى الكلام لما يلزم معرفة مراتب اباحت المتكلمين انما اللازم العلم بدليل اقناعى لكل ما يجب اعتقاده مثل ذلك فى اصول الفقه و الحديث لانهما ليسا اهمين من اصل العقيدة، فما الوجب فى تفسيركم وجود المجتهد و تعطيلكم الاحكام الالهية كالباطنية؟ فقال المخاطب / ٩٢ ب /: و من شروط قبول قول المجتهد العدالة و هى منفية.

فقلت له: لا يخفى على كل غيبى و ذكى ان زماننا هذا انسب الازمنة لكم و طهماسب الذى هو ثانى سلاطين الروافض ها هو بينكم لا راينا و لا سمعنا سلطانا مهتما برواج مذهبه مثله و قد مضت اكثر من دورى زحل و مذهبكم هذا مروج و قدر فى تلك السنين ان يكون لنا شدة و لكم فرج و لنا غم و لكم فرج و مع ذلك لا يوجد عادل بين كبار علماءكم، فكيف يكون حال عوامكم و هلا يكفى هذا فساد مذهبكم و دنو مقامكم؟

قال: كان قبل ذلك ابن عبدالعال. قلت: و يشهد اجلتكم بانه فاجر ضال و نقلت عنه ما مر سابقا فى خلال المقال و غير ذلك مما سيجىء حتى انى تهجمت عليه من شدة المصاحبة التى كانت بينى و بينه فقلت: أنشدك بالله أنك ما سمعت انه يتيمم ثلاثة اشهر فى الصيف و صلى مع كثرة الماء الحار و

pp.169-193; Marco Salati, Ricerche sullo sciismo nell'impero ottomano: il viaggio di Zayn al-Dîn al-Shahîd al-Thânî a Istanbul al tempo di Solimano il Magnifico (952/1545)", Oriente Moderno, n.s., anno IX (LXX), 1-3, 1990, pp. 29-40.

البارد فی تبریز، فلما سئل عن ذلك قال و من الأغدار ذهاب العرض انی متولع بالمتعة و فی هذا البلد توجد نساء كحور العين و انی اتمتع كل يوم بواحدة و يلزم علی كل يوم لا اقل غسل فلو خرجت الی الحمام ینافی عرضی. فقيل له: لو عمرت حماما فی بیتك و انت ذا ثروة عظيمة؟ قال: لا يلزمني ذلك و لا يعارضني و لا يعترض علی مثلی الا الناصبی او السنی فلعلك احدمنهما، فاسكت السائل تخويفا و غیر ذلك مما لا يحصى بل هذا احسن اعماله و اطيب افعاله سلمنا عدالته.

ولكن ... فی فساد مذهب ان لا يوجد فی علمائه بعض الاحیان غیر واحد من العدول و قد مضى ۹۳ الف / قرن من فوته و لم يوجد عدل بین علماءكم المرفهين المعززين باقراركم و أيضا اجمع علماءكم علی ان الطلاق و الخلع انما يصحان بحضور عادلین و لا يمضى الا و يقع فيه اكثر من الف طلاق و يزوج بالف مطلقة فی بلادكم و يتزوج باكثر المطلقات علماءكم و زهادكم فيحصل من الاولاد ما شاء الله تعالی، فكيف احكام هذه؟ ثم قلت له: و انی لا ابالی من ان لا يوجد بینكم صالح بل احسنك و اصدقك فی قولك الدال علی ان عوامكم و خواصكم باجمعهم فجرة بل أقول ذاك مما لا مخالفة بیننا و بینكم فيه انما عندنا فهو غنی عن الیابان و انما عندكم فلان الاجتهاد بزعمكم واجب إما عینا و إما كفاية و علی الثاني ما لم يوجد مجتهد مطاع يجب علی كل احد استغراق اوقاته فی التحصیل الا اقل الزمان لا بد من صرفه فیما تقوم حياة البشر و هل ترى احدا منكم یصرف اقل الزمان فیما يجب صرف اكثر الزمان فيه؟ كلا انكم مشغولون بتحصیل مشتبهات النفس الأمانة.

و لذلك ما منكم الا و هو مصدر اقسام الأضرار و الشرارة و لعمری ان هذا الاصدق یعلم بالعیان و لیس فیها اثر من الفرية و البرهان ان تدبر فطن فیهم یقطع بانهم عشاق الهوى و طلاب الدنيا علومهم جهول و دیانتهم غلول و فاءهم جفاء و خلوصهم رباء انما یكون صرف عنان عزیمتهم نحو الغیبة و النمیمة لیس كلامهم الا الالفاظ الرکیكة الذمیمة، منقطع لا ینتج الا الفحش و البذاءة و بیانهم انما یعلق بمعانی السفه و الدناءة لا یعلمون / ۹۳ ب / الا تفسیر الهدیان و یزلون عن الحق حشیها و لیس حدیثهم سوى الفرية و البهتان بل كاد ان لا یفقهون حدیثا مجمل الامر ان هؤلاء المعروفین فی بحر الضلالة المعروفین باقیح الجهالة مضطرون الی ارتكاب الساس... فلما اوردت علیهم بان طول غیبة الإمام الذی هو جزء ایمانكم إنما یستلزم تعطل الأحكام و هل یجوز ان ینتج احكام دین معطلة فی بعض من الازمان فضلا عن غیر الأدیان؟ یقولون ان المجتهد ... و یقوم مقامه فی الأحكام و الحدود و العبادات فلا تتعطل و هی لا بد لبعض اذکیائهم الذین لم یکشف غطاءهم کلیة ان یقولوا لا یخلو زمان من مجتهد فهی تجری کل من حصل شطرا قليلا من العلم و یوجد امثاله فی کل مدرسة و له شوكة ذنبویة لیتقن رضه و جلافة طبعه علی دعوی النیابة العامة المذكورة، فلما رای المانعون للتعطل بالغیبة ان تسهیلهم الاجتهاد و انجز لی ذلك و هذا عار عظیم او حسدوا علیه رجعوا منه الی التفسیر فیبلغونه الی حد یصیر حصوله ابعد من حضور الإمام فیسمعون ما یقوله علماء سائر الفرق فی شأنهم لذلك من تشبیهم الی الزنادقة الذین لا ملة لا نحلة لهم و أيضا یلزمهم اجتهاد و اكثر علمائهم الذین اتفقوا علی اجتهادهم بل یتفخرون بهم و أيضا یضطرون فی بعض الأحكام التي لا ینقضی وطهرهم من مشتبهاتهم الا بها كما

اذا / ۹۴ الف / أراد سلطانهم أو غيره من أهل حشمتهم أن يدخل بجارية أو يركب على فرس أو يصرف ما لأهي حق الإمام و تجبيلها و التصرف في مال الإمام و تضييعه الانائية كما ستعرفه ثم لا بد حينئذ من عودهم عن التعسير الى التيسير و لعمري تختلف كلمتهم فيه بأقسام مختلفة في أقل الزمان و إذا كان هذا حال أصلهم الأعظم الذي يبتنى أغلب فروعهم عليه، فقس عليه غيره.

و انسى قد رأيت كثيرا من جهالهم الذين لا يعتقدون فيهم أن يعرفوا تمام مخصر من أى علم كان وأقسم بالله أنهم لم يحصلوا بعد مناسبة صحيحة إلى علم غير فروع الفقه بل إليه أيضا و هم يدعون الاجتهاد و النيابة الا و يضل كل منهم من عداه من الخلاق أما تضليله غير الأثنى عشرى معلم و اما تضليله إياهم فلعدم إذعانهم بنيابته و اجتهاده و هو من أجل الفرائض و أصلها الذي لا يتم إلا بها و لذلك يفسق الكل بفساد عباداتهم و أعمالهم فيحصر هذه الجاهل الزنديق الهداية في نفسه الخبيثة و الضلالة في سائر عباد الله تالي مه أنه كالأنعام بل أضل سبيلا.

و أجهلهم اليوم حسين العاملي المعروف بينهم بشيخ حسين مجتهد^۱ و هو سبط الضال ابن عبدالعال و هذا هو الذي أجمع علماءهم بأنهم أقبح المعيوبين صورة و معنى و عملاً و أن أعظم الكبائر صغيرة ذنوبه و أشد القبائح أهون عيوبه و ليس له تأليف الرسالة في تكفير غير الاثنى عشرى من الفرق / ۹۴ ب / الاسلامية و بهذا التعصب مالت قلوب قزلباش إليه فهو الى الآن مجتهد مطاع عندهم و قد تفرقت مع هذا العلم و التقوى أكثر من عشرين ألف من فتاواه الباطلة التي لا يفهمها الا هو و تلقوها بالقبول بل سلموا عروضهم و أموالهم الى هذا الفضول المعلول ففعل بها ما فعل و خير الكلام ما قل و دل.

و اما خاله عبدالعال^۲ سمي جده الغال فهو و إن ادعى الاجتهاد و هو بعد في المهدي و شتان ما بينه و بين الاجتهاد الذي هم يعتقدوه ولكنّه ذا طبع متصرف و معرفة ببعض المسائل أصوله و فروعه و خلق طيب و ملائمة في أمر المذهب حتى أنه لو تشبث به من يعلم أنه غير الاثنى عشرى لا يقصر في حمايته و كف الأذى عنه و هل أحد أظهر تسننا مني فبعد ان ضقت بالامر ذرعاً توسلت بإذن الله إليه، فرزقه الله الإيمان الكامل و العمل الصالح لم يقصر في حمايتي و عرف قدرى. قرأت عليه، فطلبت منه الإجازة دفعا لظرف اجلاف الرفضة، فكتب لى و افاد أضعاف ما استفاد و

۱. برای شرح حال این فقیه عاملی مهاجر به ایران و اهمیت نقش سیاسی وی بنگرید به: افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۶۲-۷۵؛ همو، تعلیقه امل الامل، تدوین و تحقیق السید احمد الحسینی (قم ۱۴۱۰)، ص ۴۵-۴۶؛ اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۵، ۴۵۸؛ محمد شفیق حسینی عاملی، محافل المومنین، ص ۲۲۶-۲۴۱؛ Rosemary Stanfield-Johnson, Mirza Makhdum Sharifi: A 16th century Sunni Sadr at the Safavid Court, pp.72-74; D.J. Stewart, The first Shaykh al-Islam of the Safavid capital Qazvin, Journal of the American Oriental Society, 116. iii (1996), pp.365-396.

۲. برای شرح حال عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی بنگرید به: افندی، تعلیقه امل الامل، ص ۵۵ (افندی اشاره کرده که میان میر مخدوم و عبدالعالی مناظراتی در مسئله امامت بوده است)؛ محمد شفیق حسینی عاملی، محافل المومنین، ص ۲۵۵-۲۵۶.

خطبت ابنته فلم یلبث فی إجابة خطبتي من ان الرفضة أطلوا لسانهم علیه و أبرموا فی منعه عنها و جبر الشاه علی أن ولانی بقضاء کل ممالک فارس و لم یکن یقدر الشاه أن لا یتبع المجتهد ابن المجتهد الذی کاد أن یعتقد فیہ الإمامة، فربی تعالی جعل حمايته لی سببا لخلاصی من عضوض الکلاب / ۹۵ الف / الکلبه بالکلیه.

و قد صار هذه علّة لظنی بقربه من الحق علی أن الصادر عنه فی أثناء المصاحبات مما یدل علی ذلك بل علی أنه علم فساد مذهب أبیه أكثر من أن یحصی ولكنه عصبیة تقلید الأباء یمنعه عن تبریه عنه و لو کان فیہ مع تلك الشوکه بینهم اثر من جلافة ابن اخته او ابنه الذی هو أشبه الناس باین عمته او سائر من یدعی الإجتهد فی زمان سلطنة الشاه طهماسب العطشان بدماء أهل السنة و الجماعة لما کان یبقی منّا أثر و الله اجل و اکبر و لله الحمد علی ما قضی و قدر و لا یعرف حقیقة هؤلاء الا من أبلسی بایدیهم و عاش مدّة بینهم فما من اعمالهم الا و فیہ خلل بیّن و عیب جلی و أخصم خصمائهم یوم القيامة ... و مولانا علی / ۹۵ ب / .».

برخورد با صوفیه

گرچه صوفیه، برآمده از جریانی صوفی هستند، اما پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل و خاصه بعد از مهاجرت علمای جبل عامل چون محقق کرکی به ایران و سعی در ترویج تشیع فقهی، برخوردارهای جدی با تصوف آغاز شد. عالمان شیعه تصوف را جریان حاصل از تسنن می دیدند که ترویج و گسترش آن با بسط تشیع در ایران همسانی نداشت. طریقت های صوفیانه نیز در اوان ظهور صوفیه در ایران با مشکلات فراوانی روبرو شدند. حافظ حسین کربلایی (متوفی ۹۹۷) در اشاره به فعالیت های شاه اسماعیل اول در برخورد با تصوف می نویسد:

« در زمان شاه جم جاه شاه اسماعیل انار الله برهانه همه سلاسل درهم شکست و قبور سلف ایشان را کردند تا به خلف خود چه رسد.»

از این رو برخی از طریقت های صوفیانه خاصه نقشبندیان که نفوذ مهمی در ایران داشتند و از حضور شخصیت های برجسته نقشبندی در خراسان، قزوین و تبریز اطلاعات فراوانی در دست است، مجبور به مهاجرت از ایران به عثمانی و شام شدند. هر چند تصوف اصولاً در منازعات مذهبی کمتر مشارکت داشتند اما نقشبندیان از همان آغاز از این حیث تفاوت های با طریقت های صوفیانه خود داشتند و در نگاشته ای مهم بزرگان نقشبندی همچون خواجه محمد پارسا می توان چنین رویکردی را مشاهده کرد. در واقع نقشبندیان گریخته از قلمرو صوفیه به عثمانی نقش مهمی در مجادلات مذهبی علیه صوفیه و نگارش آناری علیه صوفیه ایفا کرده اند. برخی از طریقت های صوفیانه که تصمیم به ماندن در ایران گرفتند، گرایش مذهبی خود را تغییر داده اما همچنان با مشکلاتی روبرو بودند. تغییر گرایش مذهبی را می توان در طریقه ذهبیه دید اما همچنان این گروه با مشکلات گریبانگیر دیگر طریقت های صوفیه علیرغم تلاش رهبران ذهبیه در ارایه صورتی شیعه

از تصوف روبرو بودند.

پیش‌تاز نگارش اثری در رد بر تصوف، محقق کرکی است که رساله ای به نام *المطاعن المجرمیه* فی رد الصوفیه تالیف کرده است. متن کتاب کرکی باقی نمانده و تنها دانسته های ما از متن و محتوی این کتاب، نقل قولهایی است که شاگرد کرکی، محمد بن اسحاق ابهری در کتاب *انیس المؤمنین* آورده، هر چند همانگونه که رسول جعفریان اشاره کرده است، این نقل قولها درباره ابومسلم است و ارتباطی با تصوف به معنی خاص ندارد، اما مشخص است که محقق کرکی، تصوف را یکی از موانع مهم در گسترش تشیع در ایران می دیده است.^۱ میرمخدوم شریفی نیز در اشاره به برخورد صفویه با تصوف چنین می نویسد:

«و من هفواتهم المحبته إنكارهم الصوفية حتى أن شيخهم المقتول قال في دروسه و تحرم تصفية الباطن فويل لمن سعى بينهم في تصفية باطنه و ارتاض أو ذكر اسم الأربعين فيجتمع على قتله أكثر من أربع مائة و من ظنوه مراقبا يقولون أنه ... يوجبون قتله و من طالع كتب الصوفية فهو ردّ عندهم من العامل بالانجيل و التورات و لذلك لا تری بينهم الا من قسى قلبه بحيث لو صقلت مرآت ضميره بصياقل النور الف سنة لما زال عنه الصدى قد دثعبه ابره و إن أنكرت ذلك فاذكر اسم رافضی یظن فيه صفاء و كرامة و من ظن فيه صفاء و اشتهرت منه كرامة فهو من أهل السنة باتفاقهم معنا في ذلك بل هو داخل في سلسلة لعنهم التي شملت كل برّ تقى و اما مر فضل الله الاسترآبادی^۲ أول دليل على عدم امکان ان يصفو ضمير رافضی او يصدر منه خارق عادة لانه جاور النجف الاشرف مدة عشرين سنة و هم مجمعين / ۹۶ب / على أنه أتقى الرفضة و أزهدهم و أعبدهم و أعلمهم و مع ذلك و قلة ميله إلى السب و الطعن لم يحصل منه في تلك المدة ما يدل على أنه من زمرة المسلمين في الصفا فضلا عن الاولياء و أمثاله كثيرون فاذا كان هذا حالهم فكيف يكون حال غيرهم و قد يفتح لمن تتبع السلف الصالح و لم يفارق الجماعة في الأربعين الأولى و لا يفتح لمن اتبع الهوى و قارن البدعة في أربعين سنة و لا في أربع مائة حكى أنه اشتكى مرید لدی مرشده من عدم الانفتاح مع توفر الارتياض. فقال لعل

۱. روبرویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی، ج ۲، ص ۵۲۰-۵۲۱. برای بحث های دیگر از منازعات میان فقهاء و صفویه در عصر صفویه بنگرید به: جعفریان، همان، ج ۲، ص ۵۱۵-۶۵۸؛ کیومرث قرقلو، برداشت های صوفیان از قدرت فقهاء در ایران اواخر سده ۱۷/۱۱: تصویر ملا محمد طاهر قمی در دو رساله جدلی صوفیانه، فصلنامه مطالعات تاریخی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره های پنجم و ششم (پاییز و زمستان ۱۳۸۳)، ص ۱۰۳-۱۵۳.
۲. میرزا عبدالله افندی (ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۶۱) از این شخص نام برده و به طعن و خرده گیری میرمخدوم از وی اشاره کرده است. افندی همچنین اشاره کرده که نام کامل وی سید امیر فضل الله استرآبادی است که شرح حال وی را در صفحه بعد (ص ۳۶۲) آورده است. افندی (ج ۴، ص ۳۶۳) در ادامه از شخصی به نام امیر فضل الله بن محمد کیا حسینی استرآبادی نیز نام برده و این دو را یکی دانسته است. افندی (ج ۴، ص ۳۷۹-۳۸۰) که نسخه ای از نواقض را در اختیار داشته، در شرح حال ابولؤلؤ، مشهور به بابا شجاع الدین، مطالبی را از نواقض (بر گهای ۱۲۸ الف-۱۲۹ ب) نقل کرده است. همچنین بنگرید به: قاضی نورالله شوشتری، مصائب النواصب، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۴؛ افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۵۰۷-۵۰۸.

فی قلبک شیء ممن هو مفتاح المعرفة یعنی ابابکر الصدیق رضی الله عنه فرغه عن قلبه، فانفتح له. و مثل هذه الحكایات فی كتب سیر الاولیاء كثيرة لا تخفی علی من تتبعها و سيجیء فی عقوبات الروافض ما یؤید ذلك...».

عالمان شیعه معاصر میرمخدوم در آینه النواقض

از نکات جالب توجه در کتاب النواقض، اشاراتی است که میرمخدوم به برخی از عالمان شیعه معاصر خود در ایران آورده است. از جمله این عالمان، میرمخدوم اشاراتی درباره عالم مشهور عصر صفوی، عبدالله تستری آورده و ضمن اشاره به تحصیلات وی در نزد عالمان جبل عامل و عراق عرب، در باب او می نویسد:

«...من فی زماننا هذا فانهم متجاوزون عن سابقهم فی غلو التشیع، متقاصرون عنهم فی تحصیل العلم بمراتب كثيرة بل اطلاق اسم العلماء علیهم استهزاء و سخریة و قد عرفت مجمل أحوالهم بعضهم فی خلال المقال و من جملتهم عبدالله التستری الذی لم یولد ببلید منله / ۹۷ب / لانه جدّ فی الطلب و تحصیل العلم و التری بزّی التقوی جدّا لا یقدر علیه غالب البشر جدا و كان أبوه قاضی بتستر فصار بعد الجهد المزبور مطاعا فی العجم و العراق العرب و جبل عامله فاذعن كثير من علمائها باجتهاده و والله أنى لا أظنه حقق مسألة من المسائل الدقيقة فی عمره و عبد ان حزم الناس بعدالته و قلده أكثر أهل الممالک المسطورة رایته فی غاية التشوش و البلادة و الجهل فلانحراف عن الهدی مملوا من رأسه الی قدمه من السمعه و الغرور و الریاء و ان كنت فی ریب منه، فانظر الی تباکیه فی زیارة امیر المؤمنین و الحسین و الرضا رضی الله عنهم أجمعین حیث یکون احدی عینیه ینظر الی الضریح المقدس و اخریها تنظر الیک هل تنظر الی تخشعة فتتخذع منه و إنی رأیته فی المشاهد الثلاثة المقدسة المذكورة علی الحالة المسطورة مرارا و وجدته علی اهتمام فی الریاء لو كان فی الخلوص كذلك لا تسلك فی كبار الاولیاء و علاء الملك المرعشی الذی حصته من الجهل المركب اكثر من جلهم و عجه و واسعته أقوى و أشد من کلهم و اشتهر بین الخاص و العام ... و كان أن لا یأبی هو منه اذ قد حملت أمه به و هی بعد باقیة فی ملک زوجة ابيه و هی تشستکی جهارا من زوجها فی أنه أحبل جاریتها عدوانا و مع ذلك یدعی السیادة بل یضیف نفسه بصحة النسب أيضا و لا یستحیی و غیرهما من الجهلة المهتمین بالعلم و لا یحصون کرة و أما افضل التركة الاصفهانی / ۹۸الف / المذكور مکررا و ان لم یتصف بمثل الصفات الخبیثة المزبورة و له میل الی الصدق و مناسبة الی العلم و قرب الی الرحمة ولكن فطانتة مشوثة عاریة من التمیز بین البرهان و السفسطة بل اغلب نتائج طبیعته شعر و مغالطة...» / ۹۸ب /.

منازعات دینی عالمان صفوی و عثمانی در پرتو النواقض

از جنبه های دیگری که می توان از کتاب النواقض، اطلاعاتی درباره عصر صفویه به دست آورد، آگاهی هایی از مسائل مورد اعتراض عالمان عثمانی به عالمان صفویه است. از این دست مسائل، مسئله به خاک افتادن در برابر پادشاهان صفوی و مسئله عدم قول به وجوب تعیینی نماز جمعه است. میرمخدوم در اشاره به این مسائل، از محقق کرکی یاد کرده و گفته که او در تالیفات خود از بی اشکال بودن به خاک افتادن در برابر پادشاه سخن گفته است. ایرادی که میرمخدوم در این عبارت ها بیان می کند، در دوره اولیه صفویه، به کرات در نامه های مبادله شده بین صفویه و عثمانی و اوزبکان مطرح شده بود. در ضمن نقل این مطالب، میرمخدوم اشاراتی از زمان ورود خود به قزوین در سن هفده سالگی و چگونگی رهایی یافتن خود از به خاک افتادن در برابر شاه طهماسب آورده است:

«و من هفواتهم المخبئة ما كتب ابن عبدالعال في تأليفاته موافقا للسابقين من علمائه و هو تجويز السجود للعبد تعظيما، فسجد هو و أتباعه لشاه اسماعيل بن حيدر إلحادا في الدين و جلبا للدنيا إعرضا عن الخالق و إقبالا الى الخلق و صارت هذه عادة لهم حتى أنّ تارك تلك السجدة كان يسمي بيزيد و لا يهمل ساعة و من بركات محبة الشيخين رضی الله عنهما اني أنعمت بنعمتين عظيمتين، فألهمت بأمرين خلصاني عن القتل أو نقصان، الذين اذلو له أهله لا تبليت باحدهما كما سيعلم/ ۹۹ الف/.

انّ والدي عفى الله عنه لَمّا صار وزير الشاه جبرا و كرها و ارتحل الى الباب و كان مقر السلطنة حينئذ قزوین^۱، إقامتي مقامة في حكومة فارس و ضبط املاكه و عقاراته فكنت بها حتى تفقّحت و بلغت سبع عشر سنة، فالتمس والد والدتي من والدي ان تأمر بقدمي الى قزوین الذي كان وطنه فأمر به و شاركته امي فيه فلم أطعهما أولا خوفا من لزوم سجدة المخلوق و كان هذه ممّا لا بد منه لك من يدخل معسكر سلطان الرفض فأبرما في ذلك حتى أنّ والدي حصل أمر الشاه يطبق أمره فلزمني ذلك فرجلت اليه فلزم علي الدخول على الشاه و لم يكن منع الشاه يومئذ بعدم السجود له فكنت أمشي إليه و قلبي يرتعش ممّا كنت اخاف عنه از لا بد حينئذ من احد الامرين اما السجود للمخلوق او السكون في اللحقوق و ما ادرى كيف قضى عليّ في الأزل على السامة في الأجل أو عجل حلول الأجل و لا مفر من قضاء الملك الأجل، فلَمّا دخلت بيّنا كان فيه الطهمل و بيدي مصحف جيّد هدية له فكان من

۱. در مورد انتقال پایتخت از تبریز به قزوین و اهمیت استراتژیکی آن در قبال عثمانی بنگرید به:

M. Mazzaoui, From Tabriz to Qazvin to Isfahan: three phases of Safavid history, Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, XIX. 1975 Suppl. III, I, 1977, pp.514-522; S. P. Balke, Shah Abbas and the Transfer of the Safavid Capital from Qazvin to Isfahan, in: A. J. Newman, ed., Society and Culture in the Early Middle East: Studies on Iran in the Safavid Period (Leiden-Boston: Brill 2003), pp.145-164.

استانفیلد (۱۹۹۳، ص ۵۹-۶۰، پاورقی ۱) بحث کوتاهی از انتقال پایتخت بر اساس تحقیق مزوی آورده و از گفته های بدلیسی که اشاره به پایتختی قزوین در حدود بیست سال کرده، تاریخ تقریبی انتقال پایتخت را ۱۵۴۸/۹۵۵-۱۵۴۹ دانسته است.

الغيب يقال فى أذنى ضع المصحف و بله فلما سجد والدى تجاوز الله تعالى عنه و أنا خلفه فعلت كما أهتمت به فظن أنى سجدت فسلمت من إحدى البليتين المزبورتين.
و من الإتفاقات الحسنه ان الشاه منع فى تلك الأيام من السجود له و أمر أن يؤدى بذلك فلم أقع بعده فى تلك المخصصة و ثانى التعمتين المذكورتين و أعظهما أنى رأيت النبى صلى الله عليه و سلم رؤيه متعددة يأمرنى بالوعظ و يكرّر الأمر فى كل مرّة و قد بالغت أمدى فى اتباع ذلك الأمر و كان ذلك سنة سبع و سبعين / ٩٩٩ ب / و تسع مائة و قد خطر بالبال أن تاريخ السنة هذا و اتفقت كلمة اصداقائى من علماء السنة و الجماعة و زهاد الشيرازيين على شامة التغافل عن مقتضى المبشره و لم أمكن أتحسر عليه خوفاً من أن يلزم على ذكر بعض من جعل الرفضه فهيبط علمى فقلت ذلك لوالدتى فقالت لى أعانك الله و نبيه الأمر به و فيه المظنون أن لنفسك حراره و تأثيراً و الناس يشغلون بمواعظك و ينسون ذلك فتوكل على الله و اتبع رسوله فإن الشيطان لا يمثل به فاتبعته فوعظت فى شيراز أكثر من عشرين مجلساً.

و كان الأمر كما قالت سلمها الله و اهتدى بوعظى جمّ غفير و خلطوا من الفجور الاعتقادى و العلمى إذ كنت أذكر فى خلال الكلام بعد حراره المجلس و ذكر فضائل أهل البيت و سائر الائمة الفاطميين الطاهرين ما كان يدلّ على فضل الأصحاب و الأزواج من غير تصريح باسم معين ممن يبغضهم الرفضه ثم قد وعظت بطوس و هو مشهد الرضا و يزد و اصفهان و قاشان و غيرها من البلاد ثم بقزوين، سرير السلطنة الفاسدة فوقفتى الله سبحانه فى هداية جمّ غفير و ازدحم الناس على اعتقاد أو إرادة فخاف السلطان الذى اتفقت سلطنته بمثل هذا الأمر منه و لم يكن أبائنا أقل رفعة من آباءه و زاد فى خوفه حسادى فأراد أن يزيرنى عنه.

فقال له بعض أصحابه أنه ليضيق اسمك لو منعت السيد من ترغيبه الخلق الى الجنة و ترهيبهم من الجحيم فلا بعد لدفعه من تدبير / ١٠٠ الف / فظفروا على ما كنت أهاب منه فقالوا هذا الازدحام عليه من أهل السنة أولاً فيقلدهم جهال الرفضه و لا يعلمون فينبغى ان يؤمر بسبّ الصحابة على المنبر فتنقض الجماعة من حوله ان فعل و إلا يقتل بهجوم الناس و لا غرامة على السلطان حينئذ فيستريح منه، فاخبرنى افضل التركة و كان حينئذ بيننا صداقة بان الشاه فى غاية التألم من هذا الاجتماع فلو تركت الوعظ نجوت من مكايده.

فقلت فى نفسى كفانى فى اتباع الأمر النبوى ذلك فتركت الوعظ فإذا قد اطال الخلق من شدة إرادتهم الئى و حرصهم على موعظتى ألسنتهم على الشاه، فقالوا لا علاج لذلك الا رفع اعتقاد الناس عنه كما ذكر فأرسل الشاه الئى و قال لم تركت الوعظ فيظنّ الناس بنا ظنّ السوء ما منعناك من هذا الخير فعد الى ما كنت عليه فإذا سمع الجماعة ذلك اجتمعوا على و أكرمونى عليه فخرجت و أنا غافل عن الحيلة فلما ارتقيت المنبر و حمدت الله و صلّيت الى النبى و آله و شرعت فى أن أعظ قام زنديق شقى و أحقق غيبى اى حلف يبرائى، فقال أيها السيد لا يتم الا بالتبرى و يريد به لعن التسعة من العشرة المبشرة فكأنه غشى على فزعا على آخرتى أو حياتى إذ قد أحاط بى أكثر من خمسة الآف

قزلباش و کل منهم معتقد أن الکفّ عن البردة المزبورین أشد من سبّ سید المرسلین و أهل السنة الحاضرون و إن كانوا أكثر منهم عددا لم یكونوا یقدرون علی قتالهم بل كانوا یخافون علی أنفسهم منهم فلو كنت / ۱۰۰ب / ...».

اطلاعاتی دیگر درباره میر مخدوم شریفی بر اساس النواقض

در بخش پایانی کتاب النواقض، میر مخدوم شریفی اطلاعات دیگری از زندگی علمی خود و استادان خود آورده که جالب توجه است. میر مخدوم در اشاره به تحصیلات علمی خود و استادانش می نویسد: «و اما سلسله مشایخی رحمهم الله تعالی فلا تحملها هذه الرسالة التي رمت فيها الإجمال و المجمل، أن استادی فی المعقول غیر والدی و والدامی هو عمی السید مرتضی المشهور فی بلاد الشرق و الشمال و فی المنقول و لا سیما فی الحدیث اکابر علماء اليمن و الحرین الشریفین الذین لهم مقدّمات فی حریم الوصال و لا زالت قلوبهم مع الخشیة و عیونهم مع الانهمال منهم الشیخ عبدالرحمن بن زیاد الزبیدی و الشیخ ابن الحجر المکی^۱ رزقهما الله تعالی الغناء فی الاتصال و غیرهما من الذین یتوسل بهم یوم یستل المجرمون و لا ینفع البنون و لا المال و أما المقدّمات و الریاضیات فقد أتقنتها عند مولانا تقی الدین أبی الخیر الفارسی عفی الله عنه حال السؤال و هو من اکابر تلامذة السید غیاث الدین منصور [الدشتکی]^۲ المومی الی بعض أوصافه قبیل هذا / ۱۷۲ الف / المقال و مولانا هذا کهف أرباب الحکمة و ملاذ أهل الکمال.

و قد بلغ الی مراتب عالیة بیمن إفادته و بركة إفاضاته جمع من العلماء العمال منهم من جلس الیوم فی العجم علی مسند إفاضة العقلیات بالإستقلال اعنی مولانا الشهیر بمیرزا جان^۳ المصون کوکب فضله

۱. فقیه و عالم شافعی ساکن در مکه که در ۹۵۰ درگذشته است. وی همانند میر مخدوم شریفی کتابی به نام الصواعق المحرقة در رد شیعه نگاشته است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سید عبدالحسین خاتون آبادی، وقایع السنین والاعوام، ص ۴۶۹؛ نجم الدین غزی، الکواکب السائرة باعیان المئه العاشره، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲. خاندان دشتکی از خاندان های متمول و أهل علم ساکن در شیراز بوده اند که در دولت صفویه نیز عهده دار اموری چون مقام صدر بوده اند. گرچه در تشیح آنها تردید است. از افراد مشهور این خاندان، امیر صدرالدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور دشتکی را می توان نام برد که نزد قوام الدین گلباری تحصیل کرده بود و در شیراز مدرسه منصوریه را به نام جد خود ساخته بود. وی در روز جمعه دوازدهم رمضان ۹۰۳ در هفتاد و پنج سالگی درگذشت. وی حواشی بر کتاب های کلامی و فلسفی تالیف کرده است. برای شرح احوال وی بنگرید به: مصلح الدین محمد لاری، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تحقیق محمد دبیر سیاقی (تهران ۱۳۵۳ش)، ج ۴، ص ۶۰۳-۶۰۴؛ حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۳۳. غیاث الدین منصور دشتکی (متوفی ۹۴۸) نیز از عالمان برجسته عصر شاه اسماعیل اول بوده است. برای شرح احوال وی بنگرید به: مصلح الدین محمد لاری، همان، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۳۹۱-۳۹۴.

۳. اطلاعات چندانی درباره میرزاجان باغنوی شیرازی در منابع شرح حال نگاری عصر صفویه نیامده است. افندی (ج ۳، ص ۱۹۱) از مولی عبدالله بن شهاب الدین حسین یزیدی شهابادی و ملا احمد اردبیلی و میرزا جان به عنوان شاگردان

نکاتی درباره نسخه کهن زیدی... / محمد کاظم رحمتی

عن الوبال و صدیقنا الاخر أبو حامد بن الشيخ نصر البیان السابق وصفه صانه الله تعالى عن مضار أصحاب الضلال و مولانا میر فتح الله الذی سبق ذكره فی أثناء الخاتمة قبل الإكمال و بالجملة لم يبلغ مرتبة ممدوحة فی زماننا هذا بفارس إلا من أصحّ و هو یمشی الیه بالنعال و لازمني مثل هذا الشيخ المتبحر سنین فی بیته و كنت غیر معطل كان مساعی فی الدین بحمد الله تعالى متكررة من غیر احتمال ولكنه مع هذه لقلبی المجروح و كبدي المقروح داء عضال / ۱۷۲ب / ...».

همین گونه میر مخدوم اشاراتی درباره تالیف کتاب النواقض آورده و در اشاره به مدتی که برای تالیف کتاب النواقض صرف کرده، می نویسد:

«و بالله لم تصرف اوقاتی أكثر من شهر لهذه الرسالة بالاستقلال و مع ذلك كنت أفتی بديار بكر بعد الإجتهد و ثبته فی القواعد المرادیه بتدقیق علی هذا المنوال و أجمع بین الفتوى و القضاء لئلا يلزم علیّ و علی سلطاننا الوبال مع أنه لم اكن فی امرهما لعدم مضي زمان علی تحنّی من الفلقال بل كان فی بناء عمری لشهادة أخی و ثمره حیاتی اختلال و زلال و الاعجب كل العجب انه أمرت حينئذ من الباب الاعظم و آصف / ۱۷۳ب / الاكرم بالتشدد و الإستعجال ان اخرج لبناء الفرض جمًا غفیرا من البناء».

میر مخدوم در اشاره به تالیفات خود می نویسد:

«ثم ان سئلت عن تألیفاتی فلی حاشیة علی شرح المختصر للعلامة الايجی فی الاصول و حاشیة علی الهیات شرح التجريد للعلامة القوشجی و حاشیة علی بعض من أنوار الفقه فی مذهب الإمام الشافعی و متن جامع فی علم أحكام النجوم و شرح فردیات منتخب كنه المراد فی علم الاعداد و رسالة فی بیان حرمة المتعة باسم شاه اسماعیل المرحوم و رسالة فی آداب الوزراء باسمه أيضا ألفتها مع رسالة فی مناسك الحج علی المذاهب الأربعة باسمه و بأمره و قد أعطانی مالا كثيرا فی ... مع کمال امساکه و رسالة فی عمل عرض الافق الحادث باقسامه و هی كانت مسودة حتى حسبت فنهبت كل هذه مع سائر کتبی الموروثة و المكتسبة (همچنین در النواقض، برگ ۱۳۵ الف به مصادره کتابهای خود توسط قزلباش اشاره کرده است) و غضبت معها جميع أملاکی و أوقافی و أموالی التي كانت توازی خراج ملک / ۱۷۴ب / و المرجو من فضل الله تعالى أن یحددها فخر السلاطین الاسلام سلطاننا هذا و یجعلها مطاف فضلاء الانام. و بالجملة لم یبق من مؤلفاتی اليوم إلا الأنموذج الذی ألفته فی أسبوع بقية الاسلام القسطنطنیة و هذه الرسالة التي اتممتها هاهنا و ان هذه إلا بیمن تزیینها باسم إمام الزمان و قطب الدوران و كنت مطمئنًا فی بقاء مسودة رسالتنا البسر بعد العسر المشرف باسم مخدومنا و طیب

جمال الدین محمود که شاگرد جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۹ق) بوده، سخن گفته است. همانگونه که اشاره شد، اسکندر بیگ ترکمان شرح حال کوتاهی از میرزا جان آورده است. برای گزارشی از زندگی دوانی و جایگاه وی در میان عالمان عصر خود بنگرید به: مصلح الدین محمد لاری، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، حبيب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۴، ص ۶۰۴-۶۰۵؛ حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۹۸-۹۹.

دائنا و لهفنا حتی إنا أحلنا علیها فی هذا الكتاب ولكن الله تعالى يفعل ما يشاء و عنده فصل الخطاب فتطلعت فی هذه الأيام بأنها قد ضاعت قبل أن تخرج إلى البیاض بوجه مستطرق و لله الحكمة البالغة و هو أعلم المصالح و أعرف و سنتم بفضل الله و عونہ و میامن أنفاس خلیفته فی ارضه القواعد المرادیة المعهودة و لعمری هی تصویر أعجوبة فی هذه الازمان الخالیة و هی زادی حیث تصویر عظامی بالیه و تبهج النفوس المومنة العالیة و تخرن الطباع الکافرة القالیة و أسلی خاطری / ۱۷۵ الف / المهموم و أفرج قلبی المغموم بها و بهذه الرسالة التی هی سبق ثاقب و سهم معاقب لعیون الرفضة و قلوب المبتدعة ما من صفحة منها إلا و هی مشتملة علی فوائد مرغوبه و ما من ورقة فیها إلا و هی حاویة للمطالب المطلوبة مع مراعات السجع المنشط فی أكثرها و حفظ الفصاحة...»^۱

احتمالا گفته میر مخدوم شریفی در بحث از عصمت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها، تعریضی به میر حسین کرکی باشد. میر مخدوم بعد از بحثی درباره مسئله عصمت می نویسد: «... و من الحکایات العجیبة أن بعض جهال الروافض من الذین لیس لهم فضل و لا تقوی و هم منحرفون عن جادة الايمان و الهدی و قد عظم شأنهم عند سلطان العجم شاه طهماسب ابن اسماعیل الاردیبیلی الذی به غلب الرفض و قوی و کثرت الرفضة و استولوا و کان اهمّ أموره و أعظم مشاغله ترویج البدعة و تکسید السنّة بالطعن فی السلف الصالحین من الصحابة و التابعین و العلماء الربانیین و العرفاء الالهیین سعی عنده لهدم بنیان طائفتنا الشریفیة^۲ و قال أنّ هؤلاء الذین عظمهم سلاطین العجم السابقون هم الذین قویت بهم اركان السنّة و الجماعة و العجب أنك و أباک زدتما فی تکریمهم و ما فطنتما بذلك و جدهم الذین یتفاخرون به انما هو من نفی عصمة فاطمة الزهراء، فأتی بشرح المواقف و قد قرأ علی السلطان عبارته عند جمع من أعراب الرفضة / ۱۶۵ الف / و لما کان السلطان المذكور فی غایة الجهل و السفاهة لم یعلم أنّ العصمة المنفیة عنها فیها انما هی العصمة المصطلحة بین الرافضة لا العصمة المتعارفة عند أهل العرف فی النساء راینا منه ضررا کثیرا، بدّل عزنا بالذل و غنانا بالفقر و لو لم نکن معروفین بصحة النسب لما کان یذر منا فردا و الله حفیظ علیه...» / ۶۵ ب /

میر مخدوم شریفی در ضمن دلیل دوازدهم خود بر رد تشیع، اشارات مهمی درباره شاه اسماعیل

۱. دیگر اثر موجود میر مخدوم شریفی، کتاب ذخیره العقبی فی ذم الدنیا است که در نه مقاله تالیف شده و تنها در یک نسخه خطی در کتابخانه نور عثمانیه استانبول به شماره ۲۳۸۲ موجود است. حاجی خلیفه (کشف الظنون، ج ۱، ص ۸۲۳) وصفی از این کتاب آورده و گفته که کتاب به سلطان مراد تقدیم شده است. برای بحثی از تالیفات میر مخدوم همچنین بنگرید به: استانبول، ۱۹۹۳، ص ۴۳-۴۴.

۲. مصلح الدین محمد لاری (متوفی ۹۷۹ یا ۹۸۰) که خود از عالمان سنی مهاجر ایرانی بوده در اشاره به تلاش های شاه طهماسب در ترویج تشیع می نویسد: «... بعد از وی پسرش شاه طهماسب به سلطنت رسید و بر سریر ملک مستقر گردید. در ترویج مذهب شیعه اثنا عشریه از ابتدای سلطنت با غایت جد و جهد و اجتهاد مرعی داشته. آثار اهل سنت در آن بلاد که در تصرف اوست نگذاشته. بسی به افنای علمای اهل سنت و جماعت مایل است و در اصرار بر اضرار و اعتقاد قبیح و شناعت نسبت به ایشان کامل. به حسب دنیا طالعش قوی افتاده و دولتی ثابت به وی رو نهاده...» همو، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، ص ۱۰۹.

اول و رواج خبری دال بر پیشگویی ظهور او از سوی شیخ زاهد گیلانی آورده و در ادامه به روابط خویشاوندی دور خود با سلطان محمد خدابنده از طریق همسرش اشاره کرده و از او به عنوان کسی که عامل نجات او بوده، سخن گفته است. شریفی می نویسد: «... بمعونه من آدمن فی عمره شرب الخمر و واطب علی الزنا و اللواطه بأشد الأنواع و أفحشها و لم یسجد إلی القبلة و لم یصم یوما واحدا و لم یزک و لم یحارب الا مع المسلمین و جمع بین الاختین و قد قتل من النفوس المحقونة دمساء و نهب من الاموال المحرمة أخذها ما لا یحصى کثرة و هو إسماعیل بن حیدر المضعی اسم برهان الأتقیاء و سند الاصفیاء الشیخ صفی الدین الاردبیلی بنسبته إلیه بالتعلق الصوری و بینهما فی المعنی بون بعید أكثر من بعد الشرق عن الغرب و لهذا قد سمع کرامة له من جبینه صوت الجر و خبره به شیخه الشیخ زاهد الجبلی بانه سیخرج منه من یسب السلف الکرام و یطعن فی الصحب العظام و قد وقع ما اخبر عنه ذو الکشف الجلی العارف الجبلی فقد بلغ عدد سباب الصحابة من ولد اسماعیل المزبور البادی لهذا الکفر الصریح الی عشرين و لم أرو أحدا من ولده غیر مبالغ مبالغة متجاوزة عن الإفرط فی بغض السابقین الأولین و سبهم و نسبة الکفر إلیهم إلا شاه اسماعیل الموفق المذکور مرارا و أخاه من امه و هو الذی یهتمّ الیوم / ۶۶ الف / بالسلطنة و إنما هو رجل ضعیف مبتلی بأیدی قزلباش یحتونه و یحرسونه علی ما یریدون و یفزع کل آن علی حیاته من کیدهم و هم ظالمون إذ هو ربّی فی حجر عمی السید مرتضی ببلده هرات الغالب علی أهلها الإیمان^۱ و انی أعرف الناس بحاله للمناسبة المذكورة و لأن بنت عمّه أمّی کانت زوجته و أحبّ الخلق إلیه و أكثر المصاحبة بینی و بینه والله أظنّ لو کان الأمر بیده لکان یسلم العجم الی أمراء الدولة القائمة المرادّیة و ینخرط فی سلك دعاة سلطاننا قانعا بوظیفته و هو أحرص الناس بأن ینخلد قزلباش و یرفع أعلام الإسلام بعد انخفاظها و تنکس رایات البدع عقب ارتفاعها و أنا غیر مخف حاله و خصوصا بعد أن أثبت منة عظيمة علی رقبتی حیث

۱. عبدالحسین خاتون آبادی (وقایع السنین و الاعوام، ص ۴۸۳) به اختصار از میر مرتضی شریفی یاد کرده و سال درگذشت او را ۹۷۴ ذکر کرده است.

۲. اشاره میرمخدوم شریفی به رواج و غلبه تسنن در هرات است. این مطلب در شرح حال حسین بن عبدالصمد حارثی، پدر شیخ بهایی نیز مورد اشاره قرار گرفته و علت انتصاب وی به شیخ الاسلامی هرات، ترویج تشیع در هرات ذکر شده است. افندی به نقل از رساله ای که یکی از شاگردان شیخ بهایی در شرح حال شیخ بهایی نوشته در اشاره به این مطلب می نویسد: «... ثم لما کان أكثر أهل هراه فی تلك الاوقات عارین عن معرفه الأئمة الاثنی عشر و عن التمدین بمذهب أهل البیت علیهم السلام أمره السلطان المزبور بالتوجه إلی بلده هراه و الاقامة بها لارشاد أهل الضلال لتلك الناحیه...». عبدالله افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۲۰. حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۲۲۶-۲۲۷) در شرح حال خواجه مولانای اصفهانی (متوفی ۹۲۷) اشاره کرده که از عالمان متعصب سنی بوده و بعد از ظهور شاه اسماعیل به هرات مهاجرت کرده است که دلالت بر غلبه اهل سنت در آنجا دارد. گزارش های جالبی از غلبه تسنن در هرات را زین الدین محمود واصفی در کتاب بدایع الوقایع آورده است. برای گزارشی از کتاب واصفی و اهمیت آن بنگرید به: M. E. Subtelny, Scenes from the literary life of Timurid Herat, in: Logos Islamikos: Studia Islamica in honorem Georgii Michaelis Wickens, R.M.Savory & D.A.Agius, eds., (Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies, 1984, (Papers in Medieval Studies, 6), pp.137-155.

نجانى بحول الله و قوته من الحبس المزبور الذى لم يظن منه الخلاص...» / ۶۶ب/ ۱.

میر مخدوم و برخی از منابع تألیف وی

میر مخدوم در تألیف النواقض از منابع مختلفی استفاده کرده که به نام آنها در مواردی تصریح کرده است. اما بیشتر مطالب خود را از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا (متوفی ۸۲۲) نقل کرده از جمله نقلی از عالم حنفی ابوطاهر محمد بن محمد اوشی در باب زیارت قبر پیامبر (و روی الاستاذ العلامة بقیه السلف الصالحین سیدنا و مولانا حافظ الحق و الدین ابوطاهر محمد بن محمد بن محمد الطاهری الخالدی الاوشی روح الله تعالی روحه و ارواح اسلافه و بارک فی اعمار خلافة فی مختصر له فی مناسک الحج: البته در زیارت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تقصیر نکند که در آسمان و زمین [مکانی] شریفتر از آن موضع نیست که روضه اوست صلی الله علیه و سلم چه حدیث خاک برداشته مرفوع است و مدنیان بر مکیان باین حدیث غالب آمدند و در تفصیل بیت:

گر آب شود جهان و آتش گردد / من خاک شوم تا بتو آرد بادم

تا آنجا که فرمودند پس بزیاارت بقیع غرقد رود و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه را زیارت کند و تقصیر نکند که پیش از چهار صد سال یکی همانا بطریق تهاون و خوار داشت بمشهد او نرفت که دور است از راه، بیت:

بعید علی کسلان اوذی ملالة / ولكن علی المشتاق غیر بعید

القصة قافلة به سلامت رفتند و به سلامت بازگشتند وی را در میان قافله سُبُعی در آمد و پاره پاره ساخت. اهل آن روزگار، دانستند که آن به واسطه بی حرمتی با عثمان بود رضی الله عنه. مصراع:

آن گنه را این عقوبت هم چنان بسیار نیست

بیت:

خصم خدا و خصم رسول است و خصم خویش / آن بیحیا که دشمن عثمان باحیاست

/ ۱۵۷ب / انتهای نقل فصل الخطاب فی هذه الابواب. متن فصل الخطاب اختلافات جزئی با نقل میرمخدوم دارد.

میرمخدوم (النواقض، برگ های ۱۵۳ب-۱۶۱ب) در بخش عقوبات الروافض و النواصب نیز تصریح کرده که مطالب خود را به نقل از فصل الخطاب خواجه محمد پارسا نقل کرده است. مطالب نقل شده از خواجه محمد پارسا به نقل از کتاب دلائل النبوه و المعجزات تألیف ابوالعباس جعفر بن محمد بن معتز مستغفری (متوفی ۴۳۲ق) است که خواجه محمد پارسا (فصل الخطاب، ص ۳۸۳-۳۹۸، ۴۰۱-۴۰۳، ۴۰۴-۴۰۸) نسخه ای از کتاب دلائل النبوه وی را در اختیار داشته و به کرات

۱. بنگرید به: خواجه محمد پارسا، فصل الخطاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق جلیل مسگرنزاد (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ش)، ص ۴۰۳-۴۰۴.

از آن نقل قول کرده است. همچنین میرمخدوم از برخی مجادلات تالیف شده توسط عالمان سنی بر ضد صفویه اطلاع داشته است. از دیگر منابع میرمخدوم شریفی (النواقض، برگ ۱۷ب) کتاب البیاض و السواد بوده است. میرمخدوم شریفی در بحث بداء ضمن اشاره به گفتار خود از این موضوع در کتاب دیگرش، الجوامع المرادیه (القواعد المرادیه) به کتاب الاحکام الدینیة فی تکفیر قزلباش حسن شروانی اشاره کرده و می نویسد:

«... و من جمله ما نقل عنهم جواز البدء علی الله تعالی و قد ذکرنا فی الجوامع المرادیه التي قد يعبر عنها بالقواعد المرادیه فی حرف الباء منها و هو قول مقتداهم زرارة بن أعین ولكن هؤلاء لا يتبعونه فيه و ما نقله حسن الشروانی فی رسالته الموسومة بالاحکام الدینیة التي مع انها اصغر من الصرف الزنجانی لا تشتمل علی ما فيه طائل و صارت مضحكة بین علماء الرافضة من اعتقادهم حلول الله فی شاه اسماعیل و غيره و التناسخ و استحلالهم الخمر و دخول شاه طهماسب باخته لا اعتقادهم حله و قذف عائشة رضی الله عنها و عن ابيها لا حقيقة لها و فی مفتراة عليهم و بها قد اطلوا لسانهم علينا و تخجلت علماء عصرنا منها نعم الجاهل اذا تصدى للتالیف فضح نفسه و ضیع مذهبه» / ۱۷۲ الف/.

اهمیت کتاب نواقض در ادبیات ردیه نویسی عصر صفویه

ادبیات ردیه نویسی در دوره صفویه و بهره گیری دو طرف درگیر در منازعات نظامی از اختلافات مذهبی و تبدیل آن به یک ایدئولوژی پویا برای تحریک و جنگ افروزی بسیار فعال بوده است (برای گزارشی از ادبیات مجادله نویسی در عصر صفویه بنگرید به: رسول جعفریان دولت صفوی و رسمیت مذهب تشیع در ایران، ج ۱، ص ۶۷-۸۶). در دوره شاه اسماعیل اول، فقها عثمانی چون احمد بن سلیمان مشهور به کمال پاشازاده با صدور فتوای دال بر کفر قزلباش و لزوم جنگ با آنها، نقش مهمی داشته اند. هر چند انگیزه های اقتصادی درگیری میان صفویه و عثمانی، از دلایل دیگر منازعات نظامی است. عادل علوش در بررسی ریشه های منازعات میان صفویه و عثمانی در سالهای ۹۰۶-۱۵۵۵/۱۵۰۰/۹۶۲، درگیرهای نظامی صفویه و عثمانی را با توجه به زمینه های اقتصادی و دینی مورد بررسی قرار داده است. نزاع میان صفویه و عثمانی، در حقیقت تداوم منازعه عثمانی با حکومت قراقوینلو بود و دولت قراقوینلو که در زمان اوزون حسن به دلیل سیاست های توسعه طلبانه عثمانی با آنها درگیر شد. دولت عثمانی بیم آن را داشت که کاروان های تجاری، خاصه کاروان های ابریشم که درآمدهای مالی هنگفتی را نصیب عثمانی می کرد، با تغییر راه خود موجب کاهش درآمدهای مالی آنها گردد. ظهور دولت صفویه و احتمال همپیمانی میان آنها و ممالیک، تهدیدی جدی برای عثمانی به حساب می آمد. شاه اسماعیل ضمن تلاش برای تغییر راه تجاری و کاستن از درآمدهای مالی عثمانی که از راه تجارت ابریشم به دست می آورد، به اندیشه اتحاد با ممالیک افتاد. از سوی دیگر با تحریک قبایل هوادر دولت صفویه در آناتولی که در طی دو قرن فعالیت های صفویه، نفوذ و اعتباری به دست آورده بودند، تهدیدی جدی برای عثمانی بود. محمد بن ابی سرور بکری (متوفی

۱۰۶۰/۱۶۵۰) در کتاب المنح الرحمانية في الدولة العثمانية، اشارات جالبی به این مسئله آورده و به صراحت از تلاش غوری برای تغییر راه بازرگانی سخن گفته است. سلطان سلیم اول (۹۱۸-۱۵۱۲/۱۵۲۰) که خود عهده دار امارت مناطق هم مرز با ایران بود، لزوم توجه به تهدید شاه اسماعیل را دریافت و بعد از کنار نهادن پدر خود، بایزید دوم، نخست به سرکوب قبایل هوادار صفویه در آسیای صغیر دست زد و بعد از آن با مالیک درگیر شد که در نبرد مرج دابق بر آنها سیطره یافت و بساط حکومت آنها را در هم پیچید (همچنین بنگرید به: نجم الدین غزی، الکوکاب السائره، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۱۱، ۲۹۴-۲۹۷، ج ۳، ص ۱۵۶). بعد از آن نیز در چالداران، شکست سختی بر اسماعیل وارد نمود. علوش ضمن بحث از این مسائل، در بخش ضمايم کتاب خود (ضمیمه سوم) متن نامه شاه اسماعیل اول به موسی تورغوت اوغلو از هواداران صفویه در آنتولی را آورده است.^۱

۱. برای متن رساله احکام الدینیة فی تکفیر قزلباش بنگرید به: رسول جعفریان، احکام الدینیة فی تکفیر قزلباش، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست (قم ۱۳۷۹)، ج ۱، ص ۸۷-۱۰۷. فتویٰ کمال پاشا زاده (برای شرح حال احمد بن سلیمان مشهور به کمال پاشا زاده بنگرید به: عصام الدین ابی الخیر احمد بن مصطفی الشهیر بطاشکویری زاده، الشق/ائق العثمانیه فی علماء الدولة العثمانیه، تحقیق احمد صبحی فرات (استانبول: جامعة استانبول، ۱۴۰۵)، ص ۳۷۷-۳۷۹؛ نجم الدین الغزی، الکوکاب السائره، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸ و دائره المعارف اسلام، ذیل ماده) در لزوم نبرد با صفویه در ضمیمه چهارم کتاب آمده است. بنگرید به:

Adel Allouche, *The Origins and Development of the Ottoman-Safavid Conflict (906-962/1500-1555)* (Berlin: Klaus Schwarz, 1983); R. C. Repp, op.cit, pp.224-244.

مورخان عثمانی به تفصیل در نوع ادبی خاصی به نام سلیم نامه به بیان حوادث دوران سلطان سلیم اول پرداخته اند. برای گزارشی از اهمیت این گونه آثار و ارتباط آنها با یکدیگر و نقش آنها در تاریخ نگاری عصر سلیم اول بنگرید به: Ahmet Uğur, *The Reign of Sultan Selīm I in The Light of The Selīm-Nāme Literature* (Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1985).

خانم الکه ابرهارد نیز منازعات دینی صفویه و عثمانی را در تک نگاری مستقلی مورد بحث قرار داده که با این مشخصات منتشر شده است:

Elke Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden im 16. Jahrhundert nach arabischen Handschriften* (Freiburg: Klaus Schwarz Verlag 1970).

برای نقش عالمان عثمانی در نگارش ردیه نگاری بر صفویه همچنین بنگرید به: نجم الدین الغزی، الکوکاب السائره بأعیان المئه العاشره، ج ۲، ص ۵۴-۵۶. یکی از عالمان مهم عثمانی که نقش مهمی در تحولات دینی عثمانی داشته و خود فتوایی بر ضد شیعه صادر کرده، ابوالسعود افندی (متوفی ۹۸۳ق) است. برای شرح حال وی و نقش وی در تحولات دینی عثمانی بنگرید به: حسن بن محمد البورینی، تراجم الأعیان من أبناء الزمان، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۴؛ نجم الدین الغزی، الکوکاب السائره، ج ۳، ص ۳۵-۳۷؛ نوعی زاده عطائی، حدائق الحقائق فی تکمله الشقائق، ص ۱۸۳-۱۸۸؛ علی اکبر دیانت، «ابوسعود افندی»، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۱۹-۵۲۱؛

R.C. Repp, *The Mufti of Istanbul: A Study in the Development of the Ottoman Learned Hierarchy* (London: Oxford University, 1986), pp.272-296.

این فتواها و ردیه نویسی ها، تنها جنبه نظری نداشته و تبعات مختلفی از جمله قتل و کشتار شیعیان را نیز در پی داشته است. ایمبر بر اساس گزارش های مهمه دفتر لری بین سالهای ۱۵۶۵-۱۵۸۵، بررسی از آزار و اذیت شیعیان در قلمرو



عثمانی را در مقاله ای با این مشخصات منتشر کرده است:

C. H. Imber, *The persecution of the Ottoman Shiites according to mühimme defterleri, 1565-1585*, *Der Islam*, Band 56, Heft 2 (1979), pp.245-273. See also Marco Salati, *Shiism in Ottoman Syria: A Document from the Qadi-Court of Aleppo (963/1555)*, *Eurasian Studies*, I/1 (2002), pp. 77-84; idem, "Proscrizione, pentimento e perdono: alcuni documenti sulla prostituzione nella Aleppo ottomana del secolo XVIII", (stampato in proprio ai sensi del D.L. Lgt del 31/8/1945 n. 660), pp. 1-19, 2002; idem, *Toleration, Persecution and Local Realities: Observations on the Shiism in the Holy Places and the Bilād al-Shām (16th-17th Centuries)*, *Atti del Convegno: La Shi'a nell'Impero Ottomano*, Accademia Nazionale dei Lincei, Roma 1993, pp. 121-148.

سیاستی که از سوی عثمانی در برخورد با شیعیان، تداوم سیاست های مالیک و ایوبیان بوده است. برای بررسی از برخوردهای مالیک با شیعیان در نواحی شام بنگرید به:

Urbain Vermeulen, U. *The rescript against the Shiites and the Rafidites of Beirut, Saida and district (746 A. H. /1363 A. D.)*, *Orientalia Lovanensia Periodica*, 4 (1973) pp.169-175.

درباره تحریم تجاری ایران در دوران سلطان سلیم اول عثمانی همچنین بنگرید به: ژان لویی باکه گرامون، *تحریم تجاری ایران به وسیله سلطان سلیم اول*، ترجمه کیومرث قرقلو، *مجله مطالعات تاریخی (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)*، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۹۳-۱۱۸.